جامعة دمشق
كلية الآداب والعلوم الأنسانية
قسم اللغة الفارسية

جمله‌سازی ساده فارسی

(برای عرب‌زبانها)

دکتر غلامحسین غلامحسین‌زاده

با همکاری

دکتر عصمت اسماعیلی و دکتر نعیمه حسوکی

سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)

ترجمه عربی : منظمة دراسة و تدوين كتب العلوم الانسانية للجامعات «سمت»


وقل رب زدني علما
جامعة دمشق
Damascus University

فهرست مطالب

سخن ناشر ..... هفت
پیشگفتار ..... نه
درس اول ۱
درس دوم ۷
درس سوم ۱۳
درس چهارم ۲۱
درس پنجم ۲۷
درس ششم ۳۵
درس هفتم ۴۳
درس هشتم ۴۹
درس نهم ۵۷
درس دهم ۶۵
درس یازدهم ۷۳
درس دوازدهم ۸۱
درس سیزدهم ۸۹
درس چهاردهم ۹۷
درس پانزدهم ۱۰۷
پیوست ۱: واژه‌نامه فارسی به عربی ۱۱۳
پیوست ۲: واژه‌نامه عربی به فارسی ۱۲۵
فهرست منابع و مآخذ ۱۳۷

سخن ناشر

روابط علمی بین کشورها و ملتها از قدیمی‌ترین و پایدارترین روابط بین‌المللی و از بی‌شائبه‌ترین و مستحکم‌ترین آنهاست. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها ـ که به اختصار «سمت» نامیده می‌شود ـ به عنوان یک مرکز علمی و تحقیقاتی با رویکرد تدوین کتابهای درسی دانشگاهی، همواره علاقه‌مند بوده است در این زمینه با همه مراکز علمی و آموزشی جهان ارتباط علمی داشته باشد و با همکاری دانشمندان و پژوهشگران جهانی، در توسعه علوم انسانی وظیفه و سهمی را بر عهده بگیرد.

همکاری با دانشگاههای کشور سوریه و به‌خصوص دانشگاههای دمشق و حلب و حمص و لاذقیه از جمله اقداماتی است که به اراده مسئولان عالی‌رتبه دو کشور و دست‌اندرکاران دانشگاههای مذکور و «سمت»، در همین زمینه شکل گرفته است و نخستین گام آن، تألیف کتاب مشترک با همکاری استادان ایرانی و سوری برای دانشجویان عرب‌زبان رشته زبان و ادبیات فارسی است. کتاب حاضر که اکنون آمادهٔ عرضه به دانشجویان و استادان عزیز شده است، یکی از همین کتابهاست که «سمت» آن را با کمال فروتنی به حضور دانشگاهیان محترم تقدیم می‌دارد و تقاضا می‌کند خوانندگان گرامی با پیشنهادهای خود، زمینهٔ اصلاح آن را در چاپهای بعدی فراهم سازند.

«سمت» فرصت را مغتنم می‌شمارد و در همین‌جا اعلام می‌کند برای توسعهٔ این نوع همکاریها در همهٔ رشته‌های علوم انسانی در دانشگاههای سوریه و سایر کشورها، آمادگی دارد و از هر نوع پیشنهاد همکاری از سوی هر یک از مراکز علمی و انتشاراتی جهان در این زمینه، صمیمانه استقبال می‌کند.

«سمت»

پیشگفتار

در برنامهٔ آموزشی رشتهٔ زبان و ادبیات فارسیِ بعضی از کشورهای عربی و به طور مشخص در دانشگاههای سوریه، سه عنوان درس به «آیین نگارش» و دو عنوان به «انشاء» اختصاص یافته است تا دانشجو در درسهای آیین نگارش با اصول و قواعد نگارش فارسی آشنا شود و در درسهای انشاء با چگونگی شیوه پروردن مطالب و روش بیان انواع محتوا در قالبهای مختلف مانند گزارش‌نویسی، خاطره‌نویسی، داستان‌نویسی، نوشتن قطعه‌های ادبی و انواع نامه‌های اداری و دوستانه و مانند اینها آشنا گردد.

بنابراین چون هدف تدوین کتابهای آیین نگارش، آشنایی با قواعد نگارش فارسی است، ما آن را به سه بخش «جمله‌سازی ساده فارسی» برای درس آیین نگارش «۱»، «اصول نگارش ساده فارسی» برای درس آیین نگارش «۲»، و «راهنمای نگارش علمی» برای درس آیین نگارش «۳» تقسیم کرده‌ایم و کوشیده‌ایم مسیر تدوین مطالب به گونه‌ای باشد که دانشجو ابتدا با اصول پایه‌ای و اصلی ساختار زبان فارسی به زبانی ساده و بدون ذکر استثناها یا تقسیم‌بندیهای ریز مطالب آشنا شود و سپس به تدریج همگام با سیر تکامل آموزش دانشجو، اصول نگارش فارسی که به ناچار با توضیح قواعد دستوری زبان همراه است، به صورت کاملتر بیان گردد و نهایتاً به حد ذکر اصول نگارش متون علمی برسد. برای همین منظور در کتاب «جمله‌سازی» قواعد و تمرینها و پرسشها به عربی ترجمه شده است، ولی در کتاب «اصول نگارش فارسی» فقط به ترجمه قواعد اکتفا شده؛ و در کتاب «راهنمای نگارش علمی» مطالب منحصراً به زبان فارسی بیان گردیده است. در مجموع، این کتابها به گونه‌ای تدوین شده که اگرچه تأکید بر نگارش است، برای آموزش زبان فارسی هم می‌توان از آنها سود جست.

نگارنده بر خود لازم می‌داند در اینجا از همکاریهای خانم دکتر عصمت اسماعیلی که مدتی در دانشگاههای سوریه تدریس فرموده‌اند و در تدوین واژه‌نامه پایانی این کتاب نیز همکاری کرده‌اند و نیز سرکار خانم دکتر نعیمه حسوکی از دانش‌آموختگان دانشگاه تربیت مدرس و عضو هیأت علمی دانشگاه حلب که ترجمهٔ این کتاب را عهده‌دار بوده‌اند و سرکار خانم سیمین هاشمی که در پایان کار آن را کنترل و اصلاح کرده‌اند صمیمانه سپاسگزاری کند. و از استادان گرانقدر و دانشجویان عزیز و سایر خوانندگان و استفاده‌کنندگان محترم این کتاب در همهٔ مراکز آموزشی و دانشگاههای کشورهای عربی، صمیمانه تقاضا دارد با ارائهٔ پیشنهادهای خود، نگارنده را در اصلاح چاپهای بعدی آن راهنمایی فرمایند.

غلامحسین غلامحسین‌زاده
عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس
۱۳۸۹ هجری شمسی / ۲۰۱۰ میلادی

درس اول

۱-۱ با چند لغت فارسی و معادل آنها در عربی آشنا شوید: / تعرّف على مجموعة من المفردات الفارسية و معانيها فی اللغة العربية:

خدا: الله	**مدیر:** مدير، مديرة
او: هو، هی	**معلم:** معلم، معلمة
امروز: اليوم، هذا اليوم	**پسر:** صبی، ابن
دیروز: أمس، البارحة	**دختر:** بنت، ابنة، الفتاة
فروشنده: بائع	**پیغمبر:** نبی
خریدار: مشتری	**مادر:** امّ
گوینده: قائل	**پارچه:** قماش
راننده: سائق	**بچّه:** طفل، طفلة
پاییز: الخريف	**گرگ:** ذئب
پادشاه: مَلِک، سلطان	**چوپان:** راعی
نامه: رسالة، كتاب	**کلمه:** كلمة
این: هذا، هذه	**دیشب:** ليلة البارحة، ليلة أمس
چوب: خشب	**امشب:** الليلة، هذه الليلة
دانشگاه: جامعة	**مژده:** بشارة
مژگان: رموش	**پدر:** أب

۲-۱ همان‌طور که ملاحظه می کنید، خط و الفبای فارسی مانند عربی است ؛ اما چهار حرف در خط و زبان فارسی وجود دارد که در خط و زبان عربی

نیست: /كما تلاحظون فإن الخط و الأحرف الفارسية تشبه العربية، ولكن هناك أربعة أحرف موجودة فی الخط و اللغة الفارسية غير موجودة فی الكتابة العربية:

حرف فارسی/ الحرف الفارسی	**الفبای واج‌نگار/** الأحرف الصوتية (الفونوتيک)	**معادل در انگلیسی و فرانسه/** المعادل فی الانجليزية و الفرنسية	**مثال/** مثال
پ	p	p	پادشاه، پاییز، پدر، پسر، پیغمبر.
چ	č	ch	چوب، بچّه، چوپان، پارچه.
ژ	ž	j	مژده، مژه.
گ	g	g	گوینده، دانشگاه، گرگ.

۳-۱ اگر بخواهید معنی لغات فارسی را در واژه‌نامه فارسی به عربی یا عربی به فارسی بیابید، باید بدانید که غیر از اضافه شدن چهار حرف فارسی به الفبای عربی، جای حرف «و» و «ه» نیز در الفبای فارسی به عکس عربی است: / إذا أردتم استخراج معانی الكلمات الفارسية من المعاجم المزودجة (العربية الفارسية أو بالعكس)، فيجب عليكم أن تعلموا بأنّ مكان حرفی «و» و «ه» أيضاً على عكس ماهو فی العربية بالإضافة إلى الأحرف الأربعة الفارسية التی تزيد عن الأحرف العربية:

آ/ا/ء، ب، **پ**، ت، ث، ج، **چ**، ح، خ، د، ذ، ر، ز، **ژ**، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ک، **گ**، ل، م، ن، **و**، **ه**، ی.

۴-۱ یکی دیگر از تفاوتهای خط فارسی و عربی این است که در خط فارسی تای گرد (ة/ ة) وجود ندارد و کلمه‌های عربی دخیل در فارسی که به تای گرد ختم می‌شوند، با «ه/ ه» یا با «ت» تلفظ و نوشته می‌شوند؛ مانند: / إحدی الاختلافات الأخری بين الخطين العربی و الفارسی تتمثل فی عدم وجود

التاء المربوطة فی الخط الفارسی، کما أن الکلمات العربیة الدخیلة علی الفارسیة و المنتهیة بتاء مربوطة، إما أن تلفظ و تکتب «ه/ـه» هاء أو تاء مبسوطة «ت»؛ مثل:

حجت: الحجة　　کلمه: کلمة

عودت: العودة　　مدرسه: المدرسة

زیارت: الزیارة　　ثروت: الثروة

مکاتبه: مکاتبة

اسمها (الأسماء)

عصمت	فاطمه	نعمت	نعیمه
حجت	سکینه	بهجت	رقیه
رحمت‌الله	سعیده	راضیه	قدرت‌الله

۱-۵ با چند اسم «زن» و «مرد» در زبان فارسی آشنا شوید:/ تعرّف علی مجموعة من أسماء النساء و الرجال فی اللغة الفارسیة:

اسم زن (أسماء المؤنث (امرأة)): گلناز، پروین، ژاله، سحر، مهتاب، شیرین

اسم مرد (أسماء المذکر (رجل)): پرویز، خسرو، بهمن، بهروز، مهرداد، فرهاد

۱-۶ همان‌طور که ملاحظه می‌کنید در زبان فارسی، مذکر و مؤنث لغوی وجود ندارد؛ مثلاً کلمهٔ «معلم» هم برای مرد به کار می‌رود و هم برای زن، یا «مدیر» چه مرد باشد و چه زن به او «مدیر» گفته می‌شود؛ یا ضمیر منفصل غایب چه برای مؤنث به کار رود و چه برای مذکر، «او» است. / و کما تلاحظون فإنه لایوجد فی اللغة الفارسیة مذکر و مؤنث، فمثلاً کلمة «معلم» تستخدم للرجل کما تستخدم للمرأة أیضاً، أو کلمة «مدیر» تقال للاثنین، سواء کان رجلاً أم امرأة، أو الضمیر المنفصل الغائب «هو» یستخدم علی السواء للمؤنث و المذکر معاً.

۱-۷ بعضی از کلمه‌های عربی، عیناً با همان معنا در زبان فارسی نیز به کار می‌روند، مانند: / تستخدم بعض الکلمات العربیة و بنفس المعنی فی اللغة الفارسیة؛ مثل:

کریم	سخی	مدرسه
نعمت	جاهل	سجده
عاقل	ضَرَبَتْ	دفتر
عمل	کتاب	قلم

۱-۸ بعضی از لغتهای فارسی نیز عیناً و بعضی با اندک تغییری در زبان عربی به کار می‌روند؛ مانند: / بعض المفردات الفارسیة تستخدم کما هی فی اللغة العربیة و البعض الآخر تستخدم فی العربیة مع تغییر بسیط فیها؛ مثل:

خواجه: الخواجه	**جوهر**: جوهر
بوس: البوس، القُبلة	**گلاب**: جلاّب
هاون: الهاون، المِهراس	**جوراب**: جَورَب
دیبا: الدّیباج	**خیار**: الخیار

۱-۹ بعضی کلمه‌های انگلیسی با اندکی تغییر تلفظ، هم در زبان فارسی و هم در عربی رواج یافته‌اند؛ مانند: / شاع استخدام بعض الکلمات الانجلیزیة فی کلتا اللغتین الفارسیة و العربیة مع تغییر طفیف فی اللّفظ؛ مثل:

اینترنت: الانترنت	**فیزیک**: الفیزیاء
پنی‌سیلین: البنیسلین	**اکسیژن**: الأکسِجین
بانک: البَنک	**فیلتر**: الفِلتِر

تمرین

۱. کلمه‌های فارسی قاعده «۱-۱» را به ترتیب حروف الفبای فارسی منظم کنید: / رتب الکلمات الفارسیة التی وردت فی الفقرة رقم «۱-۱» من هذا الدرس حسب الأحرف الأبجدیة الفارسیّة:

۱. ..... ۱۱. ..... ۲۱. .....
۲. ..... ۱۲. ..... ۲۲. .....
۳. ..... ۱۳. ..... ۲۳. .....
۴. ..... ۱۴. ..... ۲۴. .....
۵. ..... ۱۵. ..... ۲۵. .....
۶. ..... ۱۶. ..... ۲۶. .....
۷. ..... ۱۷. ..... ۲۷. .....
۸. ..... ۱۸. ..... ۲۸. .....
۹. ..... ۱۹. ..... ۲۹. .....
۱۰. ..... ۲۰. ..... ۳۰. .....

۲. به واژه‌نامه «فارسی به عربی» پایان این کتاب مراجعه کنید و برای هر یک از حرفهای «پ، چ، ژ، گ» دو مثال بیابید و با معادل عربی آنها در زیر بنویسید:/ استخرج مثالین لکل حرف من الأحرف التالیة «پ، چ، ژ، گ» من القاموس اللغوی الفارسی العربی الموجود فی نهایة هذا الکتاب و اکتب معانیهما باللغة العربیة فیمایلی:

پ:..... : .... : .....
چ:..... : .... : .....
ژ:..... : .... : .....
گ:..... : .... : .....

۳. با مراجعه به واژه‌نامه «عربی به فارسی» آخر این کتاب یا هر فرهنگ لغت عربی به فارسی دیگر، شش لغت عربی بیابید که «ة/ ة» آنها در زبان فارسی با «ت» یا «ه/ ه» نوشته شده باشد، آن لغات را با معنی فارسی آنها در اینجا بنویسید: / ارجع إلی القاموس اللغوی العربی الفارسی فی آخر هذا الکتاب أو إلی أی قاموس لغوی عربی فارسی آخر و استخرج منه ست مفردات عربیة کتبت تاؤها المربوطة «ة/ ة» تاء مبسوطة «ت» أو «ه/ ه» هاء فی الفارسیة و اکتبها هنا مع معانیها الفارسیة:

۱. ..... : ..... ۴. ..... : .....
۲. ..... : ..... ۵. ..... : .....
۳. ..... : ..... ۶. ..... : .....

۴. در فهرست لغات دو ستون زیر، لغتهای متضاد را با خط به هم وصل کنید:/ صل بین الکلمة و ضدّها فی الجدول الآتی:

دیروز ●	● دختر
فروشنده ●	● خریدار
پسر ●	● امشب
دیشب ●	● مادر
پدر ●	● امروز

۵. پنج اسم جدید دختر و پسر را (که در این درس به آنها اشاره نشده باشد) از این کتاب و سایر کتابها بیابید و در زیر بنویسید: / استخرج خمسة أسماء جديدة (لم تذكر فی هذا الدرس) لبنات و بنين من هذا الكتاب و باقی الكتب و اكتبها فی الأسفل:

اسم دختر (اسم البنت/ الابنة/ الفتاة): ۱. ..... ۲. .....

۳. ..... ۴. ..... ۵. ..... ۶. .....

اسم پسر (اسم الولد): ۱. ..... ۲. ..... ۳. .....

۴. ..... ۵. ..... ۶. .....

۶. معنی لغات عربی زیر را به فارسی بنویسید: / اكتب معانی الكلمات العربية التالية بالفارسية:

بائع: ..... هذا: ..... ذئب: .....

خشب: ..... صبی: ..... هذه: .....

الليلة: ..... قائل: ..... المهراس: .....

هنٌ: ..... اليوم: .....

درس دوم

۱-۲ با چند لغت فارسی و معادل آنها در زبان عربی آشنا شوید:/ تعرّف علی مجموعة من المفردات الفارسیة و معانیها فی العربیة:

آمد: جاءَ، جاءَت	**کلاس:** الصف، القاعة
آفرید: خَلَقَ	**بزرگ:** کبیر
خرید: اشتری، اشترت	**کوچک:** صغیر
گفت: قالَ، قالت	**دانشجو:** طالب، طالبة
داد: أعطی، أعطت	**روز:** یوم
رفت: ذهب، ذهبت	**شب:** لیل
فروخت: باع، باعت	**اروپا:** اوروبا
رسید: وَصَلَ، وصلت	**پیر:** عجوز
خندید: ضحک، ضحکت	**چای:** شای
یافت: وَجدَ، وجدت	**چگونه:** کیف
گذشت: مضی، اجتازَ، مَرَّ	**سوخت:** احترق، احترقت
هست: یوجد	**بچه:** طفل، طفلة

۲-۲ در درس قبل گفتیم بعضی از کلمه‌های عربی عیناً با همان معنی در زبان فارسی به کار می‌روند؛ اما باید توجه داشت که بعضی لغات عربی به معنایی غیر از معنی رایج عربی، در زبان فارسی رایج شده‌اند؛ مانند: / ذکرنا فی الدرس السابق بأن بعض الکلمات العربیة تستخدم بالمعنی نفسه فی اللغة

الفارسية، ولكن يجب الانتباه إلى أن بعض الكلمات العربية تستخدم في الفارسية في معان تختلف عن المعنى الرائج لها في العربية؛ مثل:

اللغة	المعنى المتداول في الفارسية	المرادف الفارسي للمعنى المتداول في العربية
صورت	چهره	عکس
منظور	مقصود	قابل رؤیت
دغدغه	نگرانی	غلغلک دادن
ملّت	مردم	دین
تخلّف	خلاف کردن	عقب‌ماندگی

۲-۳ با چند لغت مشترک دیگر زبان فارسی و عربی آشنا شوید:/ تعرّف على عدة مفردات أخرى مشتركة في اللغتين العربية و الفارسية:

درس	قوی	خالق
جمله	ضعیف	مخلوق
جمع	سؤال	صحیح
مفرد	جواب	مشترک

۲-۴ به چند جملهٔ کوتاه فارسی توجه کنید: / لاحظ الجمل الفارسية القصيرة التالية:

خدا آفرید: خلق الله.

پیغمبر گفت: قال النبي.

نامه رسید: وصلت الرسالة/ وصل الكتاب.

راننده آمد: جاء السائق.

دختر رفت: ذهبت البنت.

مادر آمد: جاءت الأمّ.

پرویز رفت: ذهب برویز.

چگونه آمد: کیف جاء؟، کیف جاءت؟

چوب سوخت: احترق العود.

بچّه خندید: ضحک الطفل، ضحکت الطفلة.

او یافت: وَجَد، وجدت.

معلم گفت: قال المعلم، قالت المعلمة.

۵-۲ همان‌طور که در درس قبل گفتیم، در زبان فارسی مذکر و مؤنث لغوی وجود ندارد، بنابراین فعل از نظر مذکر و مؤنث بودن با فاعل مطابقت نمی‌کند: / کما قلنا فی الدرس السابق بأنه لایوجد مذکر و مؤنث لغوی فی اللغة الفارسیة و لذلک فإن الفعل لایتغیر بتغیر فاعله من حیث التذکیر و التأنیث:

پسر آمد: جاء الولد.

دختر آمد: جاءت البنت.

فاطمه رفت: ذهبت فاطمة.

علی رفت: ذهب علی.

تمرین

۱. با توجه به کلمه‌هایی که تاکنون با آنها آشنا شده‌اید، برای هر یک از اسمهای زیر یک فعل به کار ببرید: / وفقاً للکلمات التی سبق و أن تعرفتم علیها، استخدموا لکل اسم مما یلی فعلاً مناسباً:

پـــــروین .....

چوپـان .....

پادشـاه .....

بچّـــه .....

مـدیر .....

خـدا .....
خسرو .....
پـــاییز .....
فروشـنده .....
خریـدار .....
خواجـه .....

۲. برای هر یک از فعلهای زیر یک فاعل به کار ببرید: / استخدم فاعلاً مناسـباً لکـل فعل ممایلی:

..... گذشت.
..... سوخت.
..... خرید.
..... خندید.
..... رسید.
..... گفت.
..... یافت.
..... آمد.
..... رفت.
..... فروخت.

۳. جمله‌های زیر را به فارسی ترجمه کنیـد (معنـی لغـات جدیـد را از واژه‌نامـه آخـر کتاب بیابید): / ترجم الجمـل الآتیـة إلـی الفارسـیة (اسـتخرج معـانی الکلمـات الجدیدة من القاموس اللغوی فی آخر الکتاب):

هی ذهبـت .....
ذهب أخـی .....
هرب‌الـذئب .....
احترق الـدکان .....
قال الملـک .....
جاء المـشتری .....
ضحک المعلـم .....
هلک الجاهـل .....

۴. با توجه به معنی لغاتی که تاکنون خوانده‌اید، ده جملهٔ زوج (با ذکر معنی عربی آنها) بنویسید که حداقل یکی از کلمه‌های آنها متضاد باشد: / وفقاً لما قَرأتموه من معانی المفردات حتی الآن، اکتبوا عشر جمل (مع ذکر معانیها باللغة العربیة) علی أن تکون فیها إحدی کلماتها علی الأقل من الأضداد:

حسن آمد≠ حسن رفت.	جاء حسن ≠ ذهب حسن
.....	.....
.....	.....
.....	.....
.....	.....
.....	.....
.....	.....
.....	.....
.....	.....
.....	.....
.....	.....

۵. جمله‌های فارسی زیر را به عربی ترجمه کنید: / ترجم الجمل الفارسیة التالیة إلی العربیة:

او آمد .....

پارچه سوخت .....

معلم گفت .....

راننده رفت .....

پاییز رسید .....

خدا داد .....

پادشاه خندید .....

پسر رفت .....

دختر خندید .....

مادر رسید .....

چگونه رفت .....

۶. با استفاده از واژه‌نامه آخر کتاب، پنج جمله جدید بسازید که همهٔ لغات آنها جدید باشند (در درس اول و دوم به کار نرفته باشند). / اکتب خمس جمل جدیدة

تکون مفرداتها جدیدة و غیر مستخدمة فی الدرسین الأول و الثانی (مستعیناً بالقاموس اللغوی آخر الکتاب).

۱. .....
۲. .....
۳. .....
۴. .....
۵. .....

درس سوم

۱-۳ با چند لغت جدید فارسی و معانی آنها در عربی آشنا شوید: / تعرّف علی عدة کلمات فارسیة جدیدة و معانیها فی العربیة:

باران: مطر	**نیست:** لیس، لایکون
بارید: هطل	**برف**[1]: جلید، ثلج
زن: امرأة، زوجة	**غذا:** الطعام
ترسید: خاف[2]	**آب:** ماء، میاه
خورشید: شمس	**مهربان:** بار، حنون، عطوف
تابید: سطع	**چیست:** ماذا (یکون)، ما هو
مرد: رجُل	**کیست:** مَن
پرسید: سَألَ	**حیوان:** حیوان
هوا: الجو، الهواء	**انسان:** الإنسان
سرد: بارد	**خوب:** حَسَن، جید
است، هست: یکون	**این:** هذا، هذه
گرم: حار، ساخن	**آن:** ذلک، تلک
بود: کان	**کتاب:** کتاب

---

۱. در عربی بین «برف» و «یخ» تفاوت لغوی قائل نیستند.

۲. از این درس به بعد، برای اختصار صورت مؤنث افعال ذکر نمی‌شود. / من الآن فصاعداً، لن یذکر مؤنث الأفعال للاختصار.

مثبت	منفی
او خوب است (هو جید).	او خوب نیست (هو سیء، لیس بجید).
آب هست (یوجد ماء).	آب نیست (لایوجد ماء).

پرسش (السؤال)	پاسخ (الجواب)
این چیست؟ (ما هذا؟)	**این آب است.** (هذا ماء.)
او کیست؟ (من هو/ من یکون؟)	**او علی است.** (هو علی.)

۶-۳ «این» برای اشاره به نزدیک به کار می‌رود و «آن» برای اشاره به دور: / تستخدم «این» للإشارة إلی القریب، و «آن» للإشارة إلی البعید:

این کتاب است (هذا کتاب).

آن ستاره است (تلک نجمة).

این مداد است (هذا قلم رصاص).

آن کیف است (تلک حقیبة).

این دانش‌آموز است (هذا تلمیذ/ هذه تلمیذة).

آن مدرسه است (تلک مدرسة).

تمرین

۱. جاهای خالی را به کمک کلمه‌هایی که در درس اول و دوم خوانده‌اید پر کنید:/ املأ الفراغات بالکلمات المناسبة مستعیناً بالمفردات التی قرأتها فی الدرسین الأول و الثانی:

این ..... کیست؟

امشب ..... است.

مادر مهربان .....

فروشندهٔ مداد .....

..... کیف خرید.

..... انسان است.

گنجشک ..... نیست.

آن ..... چیست؟
زن، مرد ..... .
..... زن است.
چوپان انسان ..... .
آتش ..... نیست.
..... ترسید.
..... چوپان است.
آن ..... آمد.
..... پرسید.

۲. پنج جمله سؤالی با «کیست» و پنج جمله با «چیست» بسازید و به آنها پاسخ دهید (مانند: او کیست؟ او چوپان است): /کَوِّن خمس جمل استفهامیة تحتوی علی «کیست» (مَنْ یکون) و خمس جمل تحتوی علی «چیست» (ماذا یکون) و أجب عنها کما فی المثال: من هو؟ هو راعٍ:

..... کیست؟ .....
..... کیست؟ .....
..... کیست؟ .....
..... کیست؟ .....
..... کیست؟ .....
..... چیست؟ .....
..... چیست؟ .....
..... چیست؟ .....
..... چیست؟ .....
..... چیست؟ .....

۳. جمله‌های زیر را منفی کنید:/ اکتب الجمل التالیة فی صیغة النفی:

گوینده آمد. .....
هوا تاریک شد. .....
غذا سرد شد. .....
فروشنده مهربان است. .....

۴. با هر یک از کلمه‌های زیر یک جمله بسازید: /کون جملة من کل کلمة من الکلمات التالیة:

کـودک (طفل) .....
گـران (غال/ ثمین) .....
ارزان (رخـیص) .....
ایـستاد (وقف) .....
گریست (بکـی) .....
بـد (ردیء/ سیء) .....
آتـش (نار) .....
تاریـک (مُظلِم) .....
مـاه (قمر) .....
دانشگاه (جامعـه) .....
خوابیـد (نامَ) .....
گریخـت (فرَّ/ هَربَ) .....
بافـت (نَسَجَ) .....
دیـد (رأی) .....

۵. جمله‌های زیر را به فارسی ترجمه کنید (برای آشنایی با معنی فارسی لغـات عربـی به واژه‌نامه آخر کتاب مراجعه کنیـد): / ترجم الجمل الآتیة إلی الفارسـیة (ارجـع إلی القاموس اللغوی آخر الکتاب للتعرف علی معانی الکلمات العربیة):

هی أکلت الطعام .....
صفهم کبیر .....
کان صغیراً .....
ذاک منزل أخی .....
سعید عالم .....
هذا الکرسی صغیر .....
قامت مینا .....

۶. با کلمه‌های جدیدی که خودتان می‌شناسید (یـا از واژه‌نامـه آخـر کتـاب انتخـاب می‌کنید)، پنج جمله سه جزئی اسنادی و پنج جملـه دو جزئـی بنویسید./ اکتـب خمس جمل تتألف من ثلاثة أرکان و خمس جمل تتألف مـن رکنـین (مـستعیناً

بالكلمات الجديدة التي تعرفها أو من خلال اختيار هذه المفـردات مـن القـاموس اللغوي آخر الكتاب).

۱. ..... ۱. .....
۲. ..... ۲. .....
۳. ..... ۳. .....
۴. ..... ۴. .....
۵. ..... ۵. .....

۷. جمله‌های زیر را به عربی ترجمه کنید: / ترجم الجمل الآتية إلى العربية:

مـادر مهربـان اسـت. .....
آن گـرگ گریخـت. .....
آن زن ایـــستاد. .....
آن دانـش‌آمـوز کیـست؟ .....
ایـن کتـاب خـوب اسـت. .....
آن زن خوابیـــد. .....
ایـن کـودک گریـست. .....
باغ چیـست؟ .....
هوا گرم شـد. .....
این غذا گران است. .....

۸. به پرسشهای زیر به زبان فارسی پاسخ دهید: / أجب عن الأسئلة التالية بالفارسية:

این چیـست؟ .....
او کیـست؟ .....
این حیوان چیـست؟ .....
آن مرد کیست؟ .....
این زن کیـست؟ .....
آن معلم کیـست؟ .....

وقل رب زدني علما
جامعة دمشق
Damascus University

درس چهارم

۴-۱ در زبان فارسی ضمایر منفصل شخصی، شش عدد هستند، سه عدد برای مفرد و سه عدد برای جمع. در زبان فارسی به متکلم «اول شخص»، به مخاطب «دوم شخص»، و به غایب «سوم شخص» می گویند:/ هناک ستة ضمائر شخصية منفصلة فی اللغة الفارسية، ثلاثة للمفرد و ثلاثة للجمع. يطلق فی الفارسية علی المتكلم «الشخص الأول» و المخاطب «الشخص الثانی» و الغائب «الشخص الثالث»:

مفرد متكلم (اول شخص مفرد)؛ **من**: أنا.
مفرد مخاطب (دوم شخص مفرد)؛ **تو**: أنتَ، أنتِ.
مفرد غايب (سوم شخص مفرد)؛ **او**: هو، هی.
جمع متكلم (اول شخص جمع)؛ **ما**: نحنُ.
جمع مخاطب (دوم شخص جمع)؛ **شما**: أنتما، أنتم، أنتنَّ.
جمع غايب (سوم شخص جمع)؛ **آنها**: هما، هم، هنَّ.

۴-۲ در زبان فارسی، فعل هم شش صیغه دارد، به شرح ذیل: / كما أن للفعل أيضاً فی الفارسية ست صيغ علی النحو التالی:

	مفرد
اول شخص (متكلم):	رفتم (رفت+ ـَم): ذهبتُ
دوم شخص (مخاطب):	رفتی (رفت+ ی): ذهبتَ، ذهبتِ
سوم شخص (غايب):	رفت (رفت+ Ø): ذهَبَ، ذهبت

جمع

اول شخص (متکلم): رفتیم (رفت+ یم): ذهبنا

دوم شخص (مخاطب): رفتید(رفت+ ید): ذهبتما، ذهبتم، ذهبتنَّ

سوم شخص (غایب): رفتند (رفت+ ـَند): ذهبا، ذهبوا، ذهبتا، ذهبن

۳-۴ در زبان فارسی ساختمان فعل به صورت زیر ساخته می‌شود:/ یتکون بناء الفعل فی الفارسیة ممایلی:

از ریشه (بن) فعل + ضمایر متصل فاعلی (شناسه‌های فعل)./ جذر الفعل + ضمائر الفاعل المتصلة.

علاوه بر وجود ضمیر متصل فاعلی در ساختمان فعل، نهاد (فاعل) نیز می‌تواند در جمله به صورت اسم یا ضمیر منفصل، ذکر شود؛ مانند: / و بالإضافة إلی وجود ضمیر الفاعل المتصل فی بناء الفعل إلا أنه یمکن أن یذکر الفاعل أیضاً فی الجملة بشکل اسم أو ضمیر منفصل؛ مثل:

شخص	ضمیر منفصل	بن فعل	ضمیر متصل فاعلی	جمله
اول شخص مفرد	من	گفت	ـَم	(من) گفتم
دوم شخص مفرد	تو	گفت	- ی	(تو) گفتی
سوم شخص مفرد	او/ وی	گفت	ماضی: Ø مضارع: ـَد	(او) گفت (او) می گوید
اول شخص جمع	ما	گفت	- یم	(ما) گفتیم
دوم شخص جمع	شما	گفت	- ید	(شما) گفتید
سوم شخص جمع	آنها/آنان/ ایشان	گفت	ـَند	(آنها) گفتند

توضیح: فعل سوم شخص مفرد ماضی، ضمیر متصل فاعلی/ شناسه ندارد؛ به بیان دیگر شناسهٔ (ضمیر) آن صفر است. امّا در فعل مضارع «ـَد» شناسهٔ سوم شخص مفرد است که بعداً توضیح خواهیم داد./ لایوجد فی الفعل

الماضی علامة تدل علی ضمیر الفاعل المتصل للمفرد الغائب، أی إن ضمیره محذوف و لایوجد علامة خاصة به؛ أما فی الفعل المضارع فإن «ـَ د» هی علامة تدل علی ضمیر الفاعل المتصل للمفرد الغائب و سنوضح ذلک فیما بعد.

۴-۴ به هر صورت «فعل» از نظر «شخص» (اول، دوم، سوم شخص) و «مفرد و جمع» بودن با «فاعل/ مسندالیه» مطابقت می‌کند، در ضمن چون در زبان فارسی از نظر دستوری «مثنی» وجود ندارد، مثنی نیز در حکم جمع محسوب می‌شود:/ علی أیة حال فإن الفعل یطابق الفاعل سواء أکان «متکلماً، مخاطباً، غائباً» «مفرداً أو جمعاً»، کما أنّ المثنی یعامل معاملة الجمع لعدم وجود مثنی فی اللغة الفارسیة قواعدیاً:

حسن دید (رأی حسن).

حسن و علی دیدند (حسن و علی رأوا).

۴-۵ «فاعل» فعل اول شخص و دوم شخص، همیشه «ضمیر» است (به بیان دیگر اسم نمی‌تواند فاعل اول یا دوم شخص باشد)[1]؛ حال آنکه برای فعل سوم شخص مفرد، هم ضمیر و هم اسم می‌تواند در جایگاه فاعل قرار گیرد: / یکون فاعل فعل المتکلم و المخاطب ضمیراً دائماً (أی أنه لایمکن أن یکون الاسم فاعلاً لفعل المتکلم أو المخاطب أما من الممکن لفعل الغائب المفرد أن یحل الضمیر و الاسم أیضاً محل الفاعل:

من خوردم (أکلتُ).

---

۱. البته در اول شخص و دوم شخص جمع، اسم می‌تواند با ضمیری که فاعل است، همراه شود؛ مانند: /طبعاً یمکن للاسم فی صیغة جمع المتکلم و المخاطب أن یقترن بالضمیر الفاعل؛ مثل:

من و علی آمدیم (حضرنا أنا و علی).

تو و زهرا رفتید (أنت و زهرا ذهبتما).

تو خوردی (أكلتَ/ أكلتِ).

او / حسن خورد (هو أكلَ/ حسن أكلَ).

آنها/ حسن و علی خوردند (هم أكلوا/ حسن و علی أكلا).

تمرین

۱. شش صیغه فعل ماضی ساده «خریدن»، «یافتن» و «ایستادن» را صرف کنید: / صرّف الأفعال التالیة «خریدن، یافتن، ایستادن» فی الصیغ الست للزمن الماضی البسیط:

	خریدن	یافتن	ایستادن
	الشراء	إیجاد، عثور، الحصول	الوقوف
اول شخص مفرد	.....	.....	.....
دوم شخص مفرد	.....	.....	.....
سوم شخص مفرد	.....	.....	.....
اول شخص جمع	.....	.....	.....
دوم شخص جمع	.....	.....	.....
سوم شخص جمع	.....	.....	.....

۲. جاهای خالی را با کلمه مناسب پر کنید: / املأ الفراغات بالكلمة المناسبة:

آن دو نفر ..... .

..... نیست.

آن کتاب خوب ..... .

..... هست.

امین ..... .

من ..... .

..... گریختند.

ما ..... .

شما ..... .

آنها ..... نیستند.

۳. فقط معادل لغوی ضمایر، افعال و کلمه‌های زیر را به فارسی بنویسید (مثلاً: هما= آنها، هی= او): اكتب المعنى اللغوی فقط للضمائر و الأفعال و الكلمات التالية بالفارسية:

هو ( )، هما ( )، هم ( )، هی ( )،
هُنَّ ( )، أنتَ ( )، أنتما ( )، أنتم ( )،
أنتِ ( )، أنتنَّ ( )، أنا ( )، نحن ( ).
وَصَلَ ( )، وصلا ( )، وصلوا ( )، وصلت ( )،
وصلتا ( )، وصلنَ ( )، وصلتَ ( )، وصلتُما ( )،
وصلتم ( )، وصلتِ ( )، وصلتنَّ ( )، وصلتُ ( )،
وصلنا ( ).
هُ ( )، هما ( )، هم ( )، ها ( )،
هنَّ ( )، كَ ( )، كما ( )، كم ( )،
كِ ( )، كنُّ ( )، ی ( )، نا ( ).

۴. فعل مناسب هر جمله را با خط بـه آن وصـل کنیـد: / صـل بـین الفعـل و الفاعـل المناسب فیما یلی:

خیار میوه ●	● خندیدند
خدا عادل ●	● است
جاهل، عاقل ●	● نیست
آنها ●	● است
دیروز او ●	● رفت
من خوب ●	● هستم

۵. با مرتب کردن کلمه‌های زیر جمله بسازید:/ رتّب الکلمـات التالیـة لتکـون جمـلاً مفیدة:

داشت، پروین، ثروت .....
منظره، است، این، زیبا .....
گفت، خواجه، چه .....
نامه، رسید، دیروز .....
من، تو، و، آمدیم .....
علی، تو، و، آمدید .....

۶. جمله‌های غلط را اصلاح کنید: / صحح الجمل الخاطئة فيمايلي:

شما مهربان نیست. .....

تو کریم هستید. .....

ما دفتر خرید. .....

چوپان آمدند. .....

من یافتیم. .....

هوا تاریک شدم. .....

Damascus University

درس پنجم

۱-۵ فعل «است» که در جمله‌های مبتدا و خبری به کار می‌رود، فقط یک صیغه دارد، و مانند سایر افعال در شش صیغه صرف نمی‌شود؛ زیرا نهاد (مسندالیه) آن همیشه اسم یا ضمیر غایب است و اسم و ضمیر غایب هم فقط در سوم شخص می‌تواند به کار رود؛ مانند: / للفعل «است» (یکون) الذی یستخدم فی الجمل الاسمیة المؤلفة من المبتدأ و الخبر صیغة واحدة فقط و لایصرّف کباقی الأفعال فی ست صیغ لأن المسندإلیه المتعلق به یکون دائماً اسماً أو ضمیراً غائباً و لایستخدم الاسم و الضمیر الغائب إلا مع الغائب؛ مثل:

او معلم است (هو معلم).

این کتاب است (هذا کتاب).

او راننده نیست (هو لیس سائقاً).

آن دفتر نیست (ذاک لیس دفتراً).

البته صورتهای «کیست» و «چیست» و «نیست» که صورتهای سؤالی و منفی مصادر «استن» و «هستن» هستند، در هر شش صیغه صرف می‌شوند: / إلا أن صیغة «کیست» (من یکون) و «چیست» (ماذا یکون) و «نیست» (لا یکون) التی تمثل الصیغ الاستفهامیة و المنفیة لمصدر «استن» و «هستن» (الکینونة) تصرّف فی الصیغ الست:

کیستم/ چیستم/ نیستم (من أنا؟/ ماذا أکون؟/ لا أکون).

کیستی/ چیستی/ نیستی (من أنت؟/ ماذا تکون؟/ لاتکون).

کیست/ چیست/ نیست (من هو؟/ ماذا یکون؟/ لایکون).

کیستیم/ چیستیم/ نیستیم (من نَحن؟/ ماذا نکون؟/ لانکون).

کیستید/ چیستید/ نیستید (من أنتم؟/ ماذا تکونون؟/ لاتکونون).

کیستند/ چیستند/ نیستند (من هم؟/ ماذا یکونون؟/ لایکونون).

۲-۵ برای بیان مفهوم اسناد در پنج صیغه دیگر فعل، از مخففهای صرف فعل «است» استفاده می‌شود. یعنی فعلهایی که کلمه «است» از آنها حذف شده و فقط ضمیر متصل فاعلی (شناسه) آنها باقی مانده است، اما چون در سوم شخص مفرد (با ساخت ماضی) فعل شناسه ندارد، خود کلمه «است» عیناً باقی مانده است: / من أجل إیضاح مفهوم الإسناد فی الصیغ الخمس الأخری للفعل، یستفاد من اختصار صرف الفعل «است» (یکون) أی الأفعال التی حذفت منها کلمة «است» (یکون) و بقی منها فقط ضمیر الفاعل المتصل. و لأنّ صیغة الماضی للمفرد الغائب لیس لدیها ضمیر فاعل متصل (لاحقة) فإن کلمة «است» (یکون) تبقی کما هی دون تغییر:

استم ← ـَم خوبم (أنا بحالة جیدة).

استی ← ی خوبی (أنت بحالة جیدة).

است ← است خوب است (هو جید).

استیم ← یم خوبیم (نحن بحالة جیدة).

استید ← ید خوبید (أنتم بحالة جیدة).

استند ← ـَند خوبند (هم بحالة جیدة).

۳-۵ بنابراین هرگاه «ـَم، ی، یم، ید، ـَند» بعد از اسم یا صفت یا ضمیر بیایند، خودشان به تنهایی فعل محسوب می‌شوند؛ اما اگر بعد از فعل بیایند، دیگر کارکرد فعلی ندارند، و ضمیر متصل فاعلی (شناسه) به شمار می‌روند: / و بناء علی هذا کلما جاءت «ـَم، ی، یم، ید، ـَند» بعد الاسم أو الصفة أو

الضمير فإنها تعتبر و بمفردها أفعالاً مستقلة، أما إذا جاءت بعد الفعل فعندئذ لاتكون أفعالاً و إنما تعدّ ضمائر فاعل متصلة:

انسانم (أنا إنسان).	انسانیم (نحن بشر).
انسانی (أنت إنسان).	انسانید (أنتما، أنتم، أنتن بشر).
[انسان است] (هو انسان).	انسانند (هما، هم، هن بشر).

منم (أنا).	ماییم (نحن).
تویی (أنت).	شمایید (أنتم).
[او است / او هست] (هو).	آنهایند (هم).

خوشبختم (أنا سعید).	خوشبختیم (نحن سعداء).
خوشبختی (أنت سعید).	خوشبختید (أنتم سعداء).
[خوشبخت است/ هست] (هو سعید).	خوشبختند (هم سعداء).

۴-۵ اما فعل «هست» علاوه بر اینکه به معنی «وجود داشتن» است، گاهی در زبان گفتاری امروز به معنی «است» یا معنی نزدیک به آن نیز به کار می‌رود[1] و در هر شش صیغه صرف می‌شود: / أما الفعل «هست» (یوجد) بالإضافة إلى أنه يأتي بمعنى «يوجد»، يأتي أحياناً أيضاً بمعنى «است» (يكون) أو معنى قريب منه، و يصرف في الصيغ الست:

کاربرد مصدر «هستن» به تنهایی (به معنی وجود داشتن) / استخدام المصدر «هستن» لوحده (بمعنى الوجود):

---

۱. البته بعضی از ادبا با به‌کار بردن «هست» به معنی «است» مخالفند، یا دست‌کم این کاربرد را فصیح نمی‌دانند. / طبعاً بعض‌الأدباء يخالفون استخدام «هست» (يوجد) بمعنى «است» (يكون)، أو على الأقل لايعتبرون هذا الاستخدام فصيحاً.

هستم (أنا موجود).	هستیم (نحن موجودون).
هستی (أنت موجود).	هستید (أنتم موجودون).
هست (هو موجود).	هستند (هم موجودون).

معمولاً ادبا توصیه می‌کنند از به کاربردن مصدر «هستن» به معنی «استن» خودداری شود، و حتی المقدر از همان صورتهای صرفی «استن» استفاده شود: / یوصی الأدباء عادة بالامتناع عن استخدام مصدر «هستن» به معنی «استن»، و الاستفادة من نفس الصیغ الصرفیة لـ «استن» قدر المستطاع:

صورت گفتاری	صورت درست‌تر
خوب هستم (أنا بحالة جیدة).	خوبم
خوب هستی (أنت بحالة جیدة).	خوبی
خوب هست (هو بحالة جیدة).	خوب است
خوب هستیم (نحن بحالة جیدة).	خوبیم
خوب هستید (أنتم بحالة جیدة).	خوبید
خوب هستند (هم بحالة جیدة).	خوبند

در عین حال صیغه‌های پنجگانه فعلی «ـَ م، ی، یم، ید، ـَ ند» می‌توانند جانشین صرف فعل «هستن» نیز محسوب شوند: من در خانه‌ام (من در خانه هستم)؛ اما فعل «هست» هر وقت به صورت سوم شخص مفرد به کار رود، معمولاً به معنی «وجود دارد» است؛ مانند: / و فی الوقت نفسه فإن الصیغ الفعلیة الخمس «ـَ م، ی، یم، ید، ـَ ند» یمکن أن تحل محل الفعل «هستن» فی تصریفاته أما فعل «هست» فإنه متی ما استخدم بصیغة المفرد الغائب فإنه غالباً ما یکون بمعنی «موجود»؛ مثل:

سیب در خانه هست (یوجد تفاح فی البیت).

کتاب هست (یوجد کتاب).

به همین دلیل بهتر است از «است» به معنی «وجود دارد / موجود است»

استفاده نکنیم، بلکه در این موارد، فعل «هست» را به کار ببریم:/ و لهذا السبب من الأفضل ألا نستخدم «است» بمعنی «یوجد/ موجود» و إنما نستخدم فعل «هست» فی مثل هذه الحالات:

قلم هست (قلم موجود است): القلم موجود.

قلم است (آن/ این قلم است): ذلک / هذا قلم.

۵-۵ با توجه به توضیحاتی که داده شد، از مصدر «استن» و «هستن» فقط شش صیغه با ساخت ماضی ساده صرف می‌شود (به صورتی که ذکر شد) و این مصدر در سایر زمانها و انواع فعل صرف نمی‌شود. نکتهٔ دیگر آنکه اگرچه ساخت این دو فعل از نظر ساختمان ماضی است، از نظر معنی بر زمان حال دلالت می‌کنند. بنابراین برای بیان معنی آنها در زمان گذشته از صرف مصدر «بودن» استفاده می‌شود؛ مانند:/ من خلال التوضیحات المذکورة، یصرّف الماضی البسیط من مصدر «استن» و «هستن» فی ست صیَغ فحسب (بالشکل المذکور آنفاً) و هذا المصدر لایصرّف فی بقیة الأزمنة و أنواع الفعل. ملاحظة أخری و هی أنه علی الرغم من أنّ بناء هذین الفعلین من ناحیة الشکل هو الماضی، إلا أنهما یدلان علی الحاضر من حیث المعنی و لذلک لتوضیح معانیهما فی الماضی یستفاد من تصریف مصدر «بودن»؛ مثل:

هوا سرد است (الجو بارد).	هوا سرد بود (کان الجو بارداً).
خوبم (أنا جید).	خوب بودم (کنت جیداً).
انسانم (أنا إنسان).	انسان بودم (کنت إنساناً).
خوشبخت است (هو سعید).	خوشبخت بود (کان سعیداً).
هستم (أنا موجود).	بودم (کنت موجوداً).
سید در خانه هست (السید فی البیت).	سید در خانه بود (کان السید فی البیت).

۶-۵ یکی دیگر از فعلهای پرکاربرد اسنادی، فعل «شد» است که به معنای صیرورت است:/ إنّ فعل «شد» (صار) الذی یعطی معنی الصیرورة هو فعل آخر من الأفعال الإسنادیة الأکثر استخداماً:

هوا سرد بود (کان الجوّ بارداً). / هوا گرم شد (صار الجو حاراً)./ هوا گرم است (الجو حار).

مریض بودم (کنتُ مریضاً)./ خوب شدم (تحسنتُ، أصبحت جیداً)./ خوبم (أنا بصحة جیدة).

سیب در خانه بود (کان هناک تفاح فی البیت)./ سیب در خانه نیست (لایوجد تفاح فی البیت).

تمرین

۱. جمله‌های زیر را به عربی ترجمه کنید: /ترجم الجمل الآتیة إلی العربیة:

این دانشگاه بزرگ است. .....

من بزرگ شدم. .....

تو ضعیف شدی. .....

ما دیشب خوابیدیم. .....

شما پرسیدید. .....

آنها کیستند. .....

دانشجویان خندیدند. .....

شما خوبید. .....

من خوبم. .....

هوا گرم است. .....

۲. با استفاده از واژه‌نامه، جمله‌های عربی زیر را به فارسی ترجمه کنید. / ترجم الجمل العربیة التالیة إلی الفارسیة بالاستعانة بالمعجم اللغوی.

الخائن خائف .....

ورد الریاضیون .....

جلس الأطفال .....

سلّمتُ .....

قالت أمّی .....

أولادنا أکبادنا .....

مَنهومانِ لایشبَعان: طالبُ علمٍ و طالبُ دنیا .....

إنا لله و إنّا إلیه راجعون .....

القلوبُ أوعیةٌ والشفّاهُ أنصالهُا و الألسُنُ مفاتیحُها .....

۳. با توجه به مطالبی که تاکنون خوانده‌اید، یک متن چهل کلمه‌ای به زبان فارسی بنویسید./ اکتب نصاً بالفارسیة مؤلفاً من أربعین کلمة وفقاً للموضوعات التی درستها إلی الأن.

.....

.....

.....

.....

.....

۴. فعلهای زیر را به سؤالی تبدیل کنید: / حوّل الأفعال التالیة إلی صیغه الاستفهام:

او استاد است. .....

این سیب است. .....

تو دانشجویی. .....

ما انسانیم. .....

آنها کتابند. .....

من چوپانم. .....

۵. جاهای خالی را پر کنید:/ املأ الفراغات:

پهلوان منم	من پهلوانم	پهلوان کیست
پهلوان تویی	.....	.....
پهلوان او است	.....	.....
پهلوان ماییم	.....	.....
پهلوان شمایید	.....	.....
پهلوان آنهایند	.....	.....

۶. پنج جمله جدید به صورت جملهٔ زیر بسازید: /کون خمس جمل جدیدة علی نمط الجملة الآتیة:

دیروز ژیلا خوب نبود، دیشب ژیلا خوب شد، امروز ژیلا خوب است.

۱. .....

۲. .....

۳. .....

۴. .....

۵. .....

Damascus University

درس ششم

۱-۶ در درس قبل گفتیم که فعل از نظر شخص و مفرد و جمع بودن با نهاد (فاعل / مسندالیه) مطابقت می کند. نهاد همیشه «اسم»، «ضمیر» یا کلمه و عبارتی است که، جانشین اسم شده است. اسم در زبان فارسی، با اضافه کردن یکی از نشانه‌های «ها» یا «ان» به آخر آن، «جمع» بسته می‌شود و امروز جمع بستن با نشانه «ها» رواج بیشتر دارد: / تحدثنا فی الدرس السابق بأن الفعل یطابق الفاعل فی حالة المتکلم و المخاطب و الغائب و کذلک من حیث المفرد و الجمع. المسندإلیه/ الفاعل دائماً ما یکون اسماً أو ضمیراً أو کلمة أو أی عبارة تکون نائبة عنه فی الجملة، علامة الجمع فی اللغة الفارسیة هی «ها» أو «ان» فی آخر الاسم، و الجمع الیوم بـ «ها» هو الأکثر شیوعاً:

جوان ← جوانها	(شاب، شباب)
سال ← سالها	(سنة، سنوات)
قاشق ← قاشقها	(ملعقة، ملاعق)
فروشگاه ← فروشگاهها	(متجر، متاجر)
کفش ← کفشها	(الحذاء، الأحذیة)
لباس ← لباسها	(ثوب، ثیاب، أثواب، ألبسة)
ایرانی ← ایرانیان	(الإیرانی، الإیرانیون)
دوست ← دوستان	(صدیق، أصدقاء)
مهمان ← مهمانان	(ضیف، ضیوف)

۲-۶ هرگاه کلمه‌های مختوم به «ا= ـهٔ » و بیشتر کلمه‌های مختوم بـه «و=u»، بـا «ان» جمع بسته شوند، صامت «ی» بین آنها میانجی می‌شود؛ مانند: / تستخدم علامة الجمـع «ان» لجمع الكلمـات المنتهية بـ «ا» و كذلک معظـم الكلمـات المنتهية بـ «و=u» بوضع صامت هو الياء «ی» للوقاية بينهما، كما فـی المثـال التالی:

دانایان (دانا + یـ + ان)

دانشجویان (دانشجو + یـ + ان)

و هرگاه «ان» بعد از کلمه‌هـای مختـوم بـه «ـه/ه» غیـر ملفـوظ اضـافه شـود، حرف «ـه/ه» در خط حذف می‌شود و حرف «گ» اضافه می‌گردد؛ ماننـد: / وكلما أضيفت «ان» إلى آخر الكلمات المنتهية بـ «ـه/ه» صامتة غير ملفوظـة فإن حرف «ـه/ه» يحذف أثناء الكتابة و يضاف حرف «گ» بدلاً عنها؛ مثل:

زندگان (زنده ← زند + گ + ان)

آزادگان (آزاده ← آزاد + گ + ان)

۳-۶ بعضی از کلمه‌های عربی دخیل در فارسی را می‌توان بـا نـشانه‌هـای «ات»، «ون»، «ین» نیز جمع بست (البته بهتر است که این کلمه‌هـا نیـز بـا نـشانه‌هـای جمع فارسی جمع بسته شوند)؛ مانند: / يمكن أيـضاً جمـع بعـض الكلمـات العربية الدخيلة فی الفارسية بـ «ات» و «ون» و «ین» (ولكن مـن الأفـضل أن تجمع هذه الكلمات بعلامات الجمع الفارسية)؛ مثل:

کلمه ← کلمات/کلمه‌ها

لغت ← لغات/ لغتها

روحانی ← روحانیون/ روحانی‌ها/ روحانیان

انقلابی ← انقلابیون/ انقلابی‌ها

مترجم ← مترجمین/ مترجمها/ مترجمان

مؤلف ← مؤلفین/ مؤلفها/ مؤلفان

۶-۴ بعضی از کلمه‌های جمع مکسر عربی در زبان فارسی نیز به کار می‌روند که معمولاً توصیه می‌شود آنها نیز با نشانه جمع فارسی جمع بسته شوند؛ مانند: / هناک بعض جموع التکسیر فی العربیة تستخدم فی الفارسیة أیضاً و عادة ما یحبذ أن تجمع هی أیضاً بعلامات الجمع الفارسیة؛ مثل:

مدرسه ← مدارس / مدرسه‌ها

کاسب ← کسبه / کاسبها

فقیر ← فقرا / فقیرها / فقیران

عارف ← عرفا / عارفها / عارفان

۶-۵ جمع بستن کلمه‌های فارسی با نشانه‌های جمع عربی، یا با روش جمع مکسر نادرست است: / إن جمع الکلمات الفارسیة بعلامات جمع عربیة أو عن طریق جمع التکسیر لایعد صحیحاً:

نادرست	درست
فرامین	فرمانها
گزارشات	گزارشها
پیشنهادات	پیشنهادها
بازرسین	بازرسان

۶-۶ همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، همه کلمه‌های فارسی را نمی‌توان با نشانه «ان» جمع بست، و «ان» بیشتر برای جمع بستن اسمهایی به کار می‌رود که بر جانداران دلالت می‌کند؛ ولی جانداران را با نشانه «ها» نیز می‌توان جمع بست: / کما تلاحظون فإنه لایمکن جمع کل الکلمات الفارسیة بـ «ان» و إنما تستخدم «ان» أکثر ما یمکن لجمع الأسماء التی تدل علی العاقل و یمکن أیضاً جمع العقلاء بـ «ها»:

فروشگاه ← فروشگاهها

سال ← سالها

جوان ← جوانان، جوانها

ایرانی ← ایرانیان، ایرانیها

غذا ← غذاها　　مهمان← مهمانان، مهمانها

لباس ← لباسها　　مسافر← مسافران، مسافرها

اسم بعضی از جانداران نیز با «ان» جمع بسته نمی‌شود؛ مانند:/ بعض أسماء العاقل لایمکن جمعها بـ «ان»؛ مثال:

خانم ← خانمها (خانمان: نادرست)

انقلابی ← انقلابیها (انقلابیان: غیرمعمول)

۶-۷ چنانچه فاعل جمله یکی از اسمهای جمع باشد (یعنی اسمهایی که از نظر ظاهر مفرد هستند (نشانه جمع ندارند) ولی از نظر معنی بر مجموعهٔ واحدی دلالت می‌کنند) که تعداد اعضای آن، بیش از یکی است، فعل آن معمولاً به صورت مفرد می‌آید؛ فقط برای کلمه «مردم» فعل به صورت جمع می‌آید؛ مانند:/ أیضاً إذا کان الفاعل أحد أسماء الجمع (أی من الأسماء التی ظاهرها مفرد (لاتحتوی علامة الجمع) ولکن من حیث المعنی تدل علی مجموعة واحدة) فیها عدة أعضاء، فإن الفعل غالباً ما یأتی مفرداً، و یأتی الفعل فی صیغة الجمع فی کلمة «مردم» (الناس) فقط؛ مثل:

گلّه آمد (جاء القطیع).

مردم آمدند (الناس جاؤوا، جاء الناس).

۶-۸ در مطابقت فعل با فاعل (نهاد)، اگر تعداد فاعلها (نهادها) بیش از یکی باشد و با حرف «و» به هم مربوط شده باشند، فعل به صورت جمع می‌آید و از نظر شخص نیز اگر در بین فاعل، ضمیر اول شخص (متکلم) موجود باشد، فعل با آن و گرنه با دوم شخص، و در مرحله آخر با سوم شخص مطابقت می‌کند؛ مانند:/ إذا کان لدینا أکثر من فاعل یرتبط کل منهم بالآخر بحرف العطف «الواو» فإن الفعل یأتی فی صیغة الجمع عند تطابق الفعل و الفاعل، و من ناحیة الضمائر الشخصیة أیضاً إذا جاء ضمیر المتکلم بین

الفاعلین فـإن الفعـل یوافقـه و إن لـم یکـن فإنـه یوافـق الـشخص الثـانی (المخاطب) و إن لم یوجد فإنه یوافق الغائب؛ مثل:

من و تو برگشتیم (رجعنا أنا و أنت).

من و علی برگشتیم (رجعنا أنا و علی).

تو و علی برگشتید (أنت و علی رجعتما).

حسین و علی برگشتند (حسین و علی رجعا، رجع حسین و علی).

۹-۶ اما اگر نهاد با حرف ربط به کلمه‌های بعدی مرتبط نشده باشد، بلکه با حرف اضافه به آنها مرتبط شده باشد، فعل از نظر مفرد و جمع بودن و از نظر شخص فقط با نهاد مطابقت می‌کند؛ چون کلمه بعد از حرف «با» متمم (مفعول باواسطه) محسوب می‌شود، نه فاعل (نهاد)؛ مانند: /أما إذا لم یرتبط الفاعل/ المسندإلیه بالکلمة التی تلیه بحرف عطف، و إنما ارتبط بها بحرف إضافة (جر)، فإن الفعل یطابق الفاعل فقط فی الإفراد و الجمع و الشخص، لأنّ الکلمة التی تلی الحرف «با» (مع) تعد متمماً و لیس فاعلاً؛ مثل:

آنها با شما رفتند (هم ذهبوا معکم).

من با علی رفتم (أنا ذهبت مع علی).

ما با تو رفتیم (نحن ذهبنا معک).

تو با علی رفتی (أنت ذهبت مع علی).

حسن با تو رفت (ذهب حسن معک).

او با من رفت (هو ذهب معی).

۱۰-۶ در مطابقت فعل با نهاد جمله، استثناهایی وجود دارد که باید به آنها توجه شود؛ مهمترین این مستثناها به شرح زیر است:/عند مطابقة الفعل مع الفاعل، هناک استثناءات یجب أخذها بعین الاعتبار و أهمها کالتالی:

الف) برای فاعل جمع بیجان معمولاً فعل به صورت مفرد به کار برده

می‌شود؛ مانند: /عادة ما یستخدم الفعل بصیغة المفرد للفاعل غیرالعاقل؛ مثل:

خانه‌ها خراب شد (هُدِّمَت البیوت).

اما اگر به فاعل بیجان، فعل مخصوص جانداران را نسبت دهیم، فعل با فاعل مطابقت می‌کند:/ أما إذا نسبنا للفاعل غیرالعاقل فعلاً خاصاً بالعاقل، فإن الفعل یطابق الفاعل:

شکوفه‌ها لبخند می‌زنند (تبتسم البراعم).

ب) برای رعایت احترام، فعل نهاد مفرد را به صورت جمع می‌آورند؛ مانند:/ یأتی فعل الفاعل المفرد بصیغة الجمع للاحترام؛ مثل:

آقای رئیس آمدند (حضر السید الرئیس).

تمرین

۱. کلمه‌های زیر را جمع ببندید: / اجمع الکلمات التالیة:

رفته .....

دشمن .....

کیف .....

گرگ .....

ماهرو .....

بزرگ .....

کوچک .....

آقا .....

خانم .....

۲. با کلمه‌های زیر جمله بسازید: / ضع المفردات التالیة فی جمل:

ستارگان .....

تاریک .....

خورشید، تاریک .....

منزل .....

می‌ایستند .....

ماه و ستاره .....
خالق و مخلوق .....
چای .....
دیدیم .....
تو و بهروز .....
کیست .....
عاقل و جاهل .....
من با او .....
او با من .....
پدران .....

۳. غلطهای جمله‌های زیر را اصلاح کنید: /صحح الجمل التالیة:

شما خوب کار کرد.
فرامین رئیس اجرا شد.
پیران خوب هست.
غذاها سرد شدم.
مدارسها تعطیل شد.
آنها خوشحال شد.
ما غمگین شد.
شما و آنها رفتند.
آنها با شما رفتید.
پروین و نسرین رفت.
من و تو می‌روم.

۴. در جای خالی کلمه مناسب بنویسید (معنی لغات جدید را در واژه‌نامه آخر کتاب بیابید):/ اکتب الکلمة المناسبة فی الفراغات (استخرج معانی المفردات الجدیدة من المعجم اللغوی فی آخر الکتاب):

سلام، حال شما ..... است؟ الحمدلله من .....، تو .....؟
شکر خدا، من هم بد ..... . دیروز نیامدی نگران ..... . نه جای نگرانی نیست، دیر از خواب بیدار ..... بعد هم به فروشگاه ..... تا قلم و کیف ..... . اسم آن فروشگاه .....؟ اسم آن فروشگاه ..... است. من هم دیروز به آنجا ..... . چرا تو را .....؟ چون آنجا خیلی شلوغ ..... .

وقل رب زدني علما
جامعة دمشق
Damascus University

درس هفتم

۱-۷ چنانچه اعداد بیش از «یک» نیز قبل از «نهاد» (فاعل) قرار بگیرند، فعل به صورت جمع می‌آید:/ أیضا فی الأعداد، إذا جاء عدد أکبر من الواحد قبل المسندإلیه (الفاعل) فإن الفعل یأتی بصیغة الجمع:

یک دانشجو آمد (جاء طالب).

دو دانشجو آمدند (طالبان جاءا، جاء طالبان).

سه دانشجو آمدند (ثلاثة طلاب جاؤوا، جاء ثلاثة طلاب).

۲-۷ عددهای اصلی (صفتهای شمارشی) همیشه قبل از اسم می‌آیند، عددهای ۱ تا ۲۰ فارسی، هر یک دارای نام مستقل هستند، سپس دهگانها (۳۰، ۴۰، ۵۰، ۶۰، ۷۰، ۸۰، ۹۰) و پس از آنها صدگانها و هزارگانها ۱۰۰، ۲۰۰، ۳۰۰، ۴۰۰، ۵۰۰، ۱۰۰۰، ۱۰۰۰/۰۰۰، ۱۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰، ... نیز نامهای مستقل دارند، اما بقیه عددها از روی قاعده به وسیلهٔ همین اعداد ساخته می‌شوند. / تأتی الأعداد الأساسیة (الصفات العددیة) قبل الاسم دائماً، لکل من الأعداد الفارسیة من ۱ إلی ۲۰ اسم مستقل عن الأعداد الأخری، بعد ذلک فئات العشرات (۳۰، ۴۰، ...) و بعدها فئات المئات و الألوف ۱۰۰، ۲۰۰، ۱۰۰۰، ۱/۰۰۰/۰۰۰، ۱۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰، لها أسماء مستقلة أیضاً، أما بقیة الأعداد فیتم ترکیبها وفق القاعدة بالاعتماد علی هذه الأعداد.

قاعده ساختن اعداد در زبان فارسی این است که ابتدا اعداد بزرگ می‌آید و به ترتیب اعداد کوچکتر با حرف «و» به آنها اضافه می‌شود؛ مانند: /

إن قاعدة ترکیب الأعداد فی اللغة الفارسیة هی: أولاً تأتی الأعداد الأکبر ثم الأصغر و هکذا حسب الترتیب والعطف علیها بحرف الواو؛ مثال:

۲۱ بیست و یک (بیست + و + یک)

۲۳۴۵ دو هزار و سیصد و چهل و پنج (دو هزار + و + سیصد + و + چهل + و + پنج).

بیست و دو (اثنان و عشرون)

صد و یک (مئة و واحد)

صد و یازده (مئة و أحد عشر)

صد و بیست و یک (مئة و واحد و عشرون)

هزار و صد و بیست و یک (ألف و مئة و واحد و عشرون)

دو هزار و صد و بیست و یک (ألفین و مئة و واحد و عشرون)

یک میلیون و دو هزار و صد و بیست و یک (ملیون و ألفین و مئة و واحد و عشرون)

یک بیلیارد و دو میلیون و سه هزار و صد و بیست و یک (بیلیارد و ملیونین و ثلاثة آلاف و مئة و واحد و عشرون)

۳-۷ مهمترین اعداد فارسی به شرح زیر هستند: / أهم الأعداد الفارسیة هی کالتالی:

یک (۱)، دو (۲)، سه (۳)، چهار (۴)، پنج (۵)، شش (۶)، هفت (۷)، هشت (۸)، نه (۹)، ده (۱۰)، یازده (۱۱)، دوازده (۱۲)، سیزده (۱۳)، چهارده (۱۴)، پانزده (۱۵)، شانزده (۱۶)، هفده (۱۷)، هجده (۱۸)، نوزده (۱۹)، بیست (۲۰)، بیست و یک (۲۱)، سی (۳۰)، چهل (۴۰)، پنجاه (۵۰)، شصت (۶۰)، هفتاد (۷۰)، هشتاد (۸۰)، نود (۹۰)، صد (۱۰۰)، دویست (۲۰۰)، سیصد (۳۰۰)، چهارصد (۴۰۰)، پانصد (۵۰۰)، ششصد (۶۰۰)، هزار (۱۰۰۰)، دو هزار (۲۰۰۰)، میلیون (۱/۰۰۰/۰۰۰)، میلیارد (۱/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰).

۷-۴ در زبان فارسی عدد و معدود از نظر مفرد و جمع با هم مطابقت نمی‌کنند؛ بنابراین معدود همیشه مفرد است:/لایطابق العدد معدوده فی الإفراد و الجمع فی الفارسیة، و یکون المعدود مفرداً دائماً:

یک کتاب (کتاب).

دو کتاب (کتابان).

سه کتاب (ثلاثة کتب).

۷-۵ در زبان فارسی عددی که ترتیب را نشان می‌دهد صفت ترتیبی (عدد ترتیبی) خوانده می‌شود. عدد (صفت) ترتیبی به دو روش ساخته می‌شود. روش اول، با اضافه کردن پسوند «ـُم» به آخر عدد (مانند :پنج + ـُم = پنجم). این نوع اعداد (صفات) بعد از اسمی که ترتیب آن را مشخص می‌کنند (معدود)، می‌آیند؛ مانند: / یطلق علی العدد الذی یدل علی الترتیب فی الفارسیة اسم الصفة الترتیبیة کما أن العدد الترتیبی یصاغ بطریقتین: الطریقة الأولی، بإضافة اللاحقة (ـُم) فی آخر العدد (مثل: پنج + ـُم = پنجم) و یأتی هذا النوع من الأعداد (الصفات) بعد الأسماء التی تحدد ترتیبها؛ مثل:

کتاب دوم (الکتاب الثانی).

کتاب سوم (الکتاب الثالث).

۷-۶ روش دوم ساختن عدد (صفت) ترتیبی، اضافه کردن پسوند «ـُمین» به آخر عدد است؛ این نوع اعداد (صفات) قبل از معدود (موصوف) خود می‌آیند:/ الطریقة الثانیة لصیاغة عدد (صفة) ترتیبیة تکون بإضافة اللاحقة «ـُمین» آخر العدد، و یأتی هذا النوع من الأعداد قبل معدوده (موصوفه):

دومین کتاب (الکتاب الثانی، ثانی کتاب).

سومین کتاب (الکتاب الثالث، ثالث کتاب).

تمرین

۱. جاهای خالی را با کلمه مناسب پر کنید: / املأ الفراغات بالكلمة المناسبة:

علی با من ..... .

زهره و زهرا خوب ..... .

..... چیست؟

..... دانش‌آموز دیدند.

مردم ..... .

لباسها تمیز ..... .

..... ترسیدند.

۲. برای جمله‌های زیر فعل مناسب به کار ببرید:/ استخدم فعلاً مناسباً للجمل الآتية:

چهار نامه (رسیدن) .....

تو و من (خندیدن) .....

من و آنها (هستن) .....

سالها (گذشتن).....

مهمانان (آمدن) .....

مردم (نترسیدن) .....

او و تو مهربان (بودن) .....

ما و شما (رفتن) .....

سه استاد (رسیدن) .....

۳. جمله‌های غلط را اصلاح کنید: / صحح الجمل الخاطئة:

دو دانشجو آمد.

علی با من آمدیم.

گلّه رفتند.

درخت چهارمین سبز شد.

صد نفر آمد.

فرماندهین گفتند.

من و محمود آمدم.

زینب و زهرا رفت.

چهارم نفر عاقل است.

مردم نترسید.

گرگها حیوان است.

استادان بزرگان رفتند.

۴. جمله‌های عربی زیر را به فارسی ترجمه کنید: / ترجم الجمل العربیة التالیة إلی الفارسیة:

عمرها ثمانی سنوات .....

أنا ذهبت مع سعید .....

هی باعت حقیبتها .....

هذه الحقیبة کبیرة .....

أنا الیوم فی البیت .....

الشهر الرابع هو تیر .....

أمام البیت ثلاث أشجار .....

۵. با کلمه‌های زیر جمله بسازید: / ضع المفردات التالیة فی جمل:

غـذاها .....

من با تـو .....

سیـصد .....

دهمـین .....

تـو و او .....

ایرانیـان .....

خوبـان .....

کیست .....

هـستیم .....

زد .....

دو نفـر .....

۶. عددهای زیر را حروفی بنویسید و با آنها جملـه بـسازید: / اکتـب الأرقـام التالیـة بالحروف و ضعها فی جمل:

۴۶۴۱ .....

۲۱۸۲۳۶۱۳ .....

۱۸ .....

۱۲۷ .....

۶ .....

وقل رب زدني علما
جامعة دمشق
Damascus University

درس هشتم

۱-۸ هرگاه در زبان فارسی بعد از «اسم»، «ضمیر» یا سایر کلمه‌های جانشین اسم، حرکت «کسره» قرار بگیرد و کلمه یا گروه کلمات بعدی با آن کسره به اسم مرتبط شوند، به آن ترکیب می‌گویند؛ مانند:/ کلما جاءت الکسرة فی اللغة الفارسیة بعد الاسم أو الضمیر أو بقیة الکلمات التی تنوب عن الاسم و ارتبطت الکلمة أو مجموعة الکلمات التی تلی تلک الکسرة بالاسم، فإنّ ذلک یدعی ترکیباً؛ مثل:

کتابِ من (کتابی).

گلِ معطّر (الورد المعطر).

مردِ دانا (الرجل العالم).

درِ اتاق (باب‌الغرفة).

۲-۸ اگر کلمه یا گروه کلمات بعد از کسره صفت باشد، به مجموعهٔ اسم و صفت، ترکیب وصفی یا «موصوف و صفت» می‌گویند و اگر کلمه یا گروه کلماتی که بعد از کسره می‌آید، اسم یا جانشین اسم باشد، به مجموعه آنها، ترکیب اضافی یا «مضاف و مضاف‌الیه» می‌گویند: / إذا کانت الکلمة أو مجموعة الکلمات التی تأتی بعد الکسرة صفة، فإن مجموعة الاسم و الصفة تسمی ترکیباً وصفیاً أو «صفة و موصوفاً» و إذا کانت الکلمة أو مجموعة الکلمات التی تأتی بعد الکسرة، اسماً أو ما ینوب عن الاسم، فإنها تدعی ترکیباً إضافیاً أو «مضافاً و مضافاًالیه»:

استادِ خوب (موصوف و صفت): الأستاذ الجيد.

استادِ دانشگاه (مضاف و مضاف‌الیه): أستاذ الجامعة.

۳-۸ در زبان فارسی صفت همیشه مفرد است[1] و از این نظر با موصوف خود مطابقت نمی‌کند؛ مانند: / تأتی الصفة مفردة دائماً فی اللغة الفارسیة و لذلک فإنها لاتطابق موصوفها من هذه الناحیة؛ مثل:

شاعر جوان آمد (جاء الشاعر الشاب).

شاعران جوان آمدند (جاء الشعراء الشباب).

لباس بلند خریدم (اشتریتُ ثوباً طویلاً).

لباسهای بلند خریدم (اشتریتُ ثیاباً طویلة).

آن زن زیبا گفت (قالت تلک المرأة الجمیلة).

آن زنهای زیبا گفتند (أولئک النسوة الجمیلات قلن).

۴-۸ مضاف‌الیه می‌تواند به صورت جمع بیاید، ولی بین مضاف و مضاف‌الیه نیز از این نظر مطابقتی وجود ندارد: / یمکن للمضاف إلیه أن یأتی بصیغة الجمع، و هو فی هذه الحالة أیضاً لایطابق المضاف:

او استاد دانشگاه است (هو أستاذ جامعة / جامعی).

او استاد دانشگاههای ایران است (هو أستاذ الجامعات الإیرانیة).

استادهای دانشگاه آمدند (جاء أساتذة الجامعة).

۵-۸ اگر برای «اسم» واحد، هم مضاف‌الیه و هم صفت بیاید، صفت بر مضاف‌الیه مقدم می‌شود؛ مانند: / إذا کان للاسم الواحد مضاف‌إلیه و صفة، فإن الصفة تتقدم علی المضاف‌إلیه؛ مثل:

---

۱. اگر صفت جانشین موصوف شود، به اسم تبدیل می‌شود و در آن صورت می‌توان آن را جمع بست: / إذا نابت الصفة عن الموصوف، فإنها تتحول إلی اسم و عندها یمکن جمعها:

دانش‌آموزان خوب آمدند (جاء التلامذة الجیدون). خوبان آمدند (الجیدون جاؤوا).

دانشگاهِ بزرگِ ما: جامعتنا الكبيرة

اسم صفت اسم

استادِ فاضلِ دانشگاه: أستاذ الجامعة الفاضل

اسم صفت اسم

۸-۶ گاهی ممکن است به جای «اسم» ضمیر متصل به کار رود؛ مانند: / يمكن أن يستخدم الضمير المتصل مكان الاسم أحياناً؛ مثل:

حالِم خوب شد (تحسنت صحتي).

دوستش آمد (جاء صديقه).

حالتان چطور است؟ (كيف حالكم؟)

اطرافمان خالی شد (أصبح المكان خالياً من حولنا).

لباستِ بلند است (ثوبك طويل).

مدادشان قرمز است (أقلامهم الرصاص حمراء).

۸-۷ ضمایر متصل عبارتند از[1]:/ الضمائر المتصلة هي:

اول شخص مفرد: ـَم، المفرد المتكلم: ـَ م

دوم شخص مفرد: ـَت، المفرد المخاطب: ـَ ت

سوم شخص مفرد: ـَش، المفرد الغائب: ـَ ش

اول شخص جمع: ـِمان، الجمع المتكلم: ـِ مان

دوم شخص جمع: ـِتان، الجمع المخاطب: ـِ تان

سوم شخص جمع: ـِشان، الجمع الغائب: ـِ شان

---

۱. این ضمیرها اگر به آخر فعل بچسبند «مفعول» هستند:/ إذا اتصلت هذه الضمائر بالفعل فهي «مفعول‌به»:

آوردمت (تو را آوردم). (أحضرتك.)

دیدمَش (او را دیدم). (رأيتُه.)

کتابَم، کتابَت، کتابَش، کتابمان، کتابتان، کتابشان
(کتابی، کتابکِ، کتابه، کتابنا، کتابکم، کتابهم)
دفترَم، دفترَت، دفترَش، دفترمان، دفترتان، دفترشان
(دفتری، دفترکَ، دفتره، دفترنا، دفترکم، دفترهم)

۸-۸ اگر مضاف یا موصوف به یکی از حرفهای «ا» یا «و» ختم شده باشد، بعد از اضافه شدن «کسره»، چون توالی مصوتها پدید می‌آید (التقای ساکنَین)، بین آنها صامت «ی» میانجی می‌شود؛ مانند: / إذا انتهی المضاف أو الموصوف بإحدی الأحرف التالیة «ا» أو «و»، ومنعاً لالتقاء الساکنیَن الناشئ عن الکسرة علی آخرهما فإنه یوضع بینهما صامت هو «ی» للوقایة؛ مثل:

خدایِ من (إلهی)
دانشجویِ خوب (التلمیذ الجید)
داروی دردِ (دواء الألم)
نوایِ موسیقی (نغمات الموسیقا)

۹-۸ اگر مضاف یا موصوف به «ه/ ه» بیان حرکت (غیر ملفوظ) ختم شده باشد، روش معمول آن است که کسره را در خط نمی‌نویسند، یا اگر بنویسند، آن را با صامت میانجی «ی» مجموعاً به صورت «هٔ/ هٔ» می‌نویسند:/ إذا انتهی المضاف أو الموصوف بـ«ه/ ه» غیر ملفوظه، فإن السائد هو ألا تکتب العلامة الدالة علیها (الکسرة) أو أنها تکتب بإضافة الصامت الدخیل «ی» بهذا الشکل «هٔ/ هٔ»:

خانهٔ بزرگ (البیت الکبیر)
میوهٔ شیرین (الفاکهة الحلوة)

البته اخیراً بعضی نیز صامت میانجی را به صورت «ی» می‌نویسند (مانند: خانه‌ی بزرگ، میوه‌ی شیرین). / إلا أن البعض أیضاً فی الآونة الأخیرة

یکتب الصامت الدخیل علی شکل «ی» (مثل: خانه‌ی بزرگ، میوهٔ شیرین).

۱۰-۸ «صفت» در زبان فارسی دارای سه درجه است «ساده، تفضیلی، عالی»:/ للصفة فی اللغة الفارسیة ثلاث مراتب: «بسیطة/ تفضیلة/ عالیة»:

الف) صفت ساده، صفت معمولی است و هیچ نشانه‌ای ندارد:/ الصفة البسیطة: هی صفة عادیة و لاتحتوی علی أیة علامة خاصة:

کارِ خوب

کتابِ مفید

ب) صفت تفضیلی، صفتی است که موصوفش را با موصوف دیگری مقایسه می‌کند و بر آن برتری می‌دهد و نشانهٔ آن پسوند «تر» است که به آخر صفت اضافه می‌شود: /الصفة التفضیلة، هی الصفة التی یتم فیها مقارنة موصوفها بموصوف آخر و تفضیله علیه و علامته اللاحقة (تر) التی تضاف لآخر الصفة:

کار خوبتر (از کار شما) / عمل أفضل (من عملکم)

کتاب مفیدتر (از کتاب قبلی)/کتاب أکثر فائدة (من الکتاب السابق)

ج) صفت عالی، صفتی است که موصوفش را بر تمام موصوفهای همجنس آن برتری می‌دهد و نشانهٔ آن «ین» است که به آخر صفت تفضیلی اضافه می‌شود؛ صفت عالی همیشه جلوتر از موصوف می‌آید؛ مانند:/ الصفة العالیة، هی صفة تفضل موصوفها علی کل الموصوفات التی من نفس نوعها و علامتها «ین» التی تضاف لآخر الصفة التفضیلیة، تأتی الصفة العالیة دائماً قبل الموصوف؛ مثل:

خوبترین کار (أفضل عمل)

مفیدترین کتاب (أفضل کتاب)

تمرین

۱. برای اسمهای زیر مضاف‌الیه بنویسید، سپس آنها را در جمله به کار ببرید (معنی لغات جدید را در واژه‌نامه آخر کتاب بیابید): / اکتب مضافاً إليه للأسماء التالية، ثم ضعه في جملة (استخرج معاني المفردات الجديدة من القاموس اللغوي آخر الكتاب):

کلاس: کلاس ما بزرگ است.

خانه .....

پیراهن .....

راه .....

بازار .....

برادر .....

مو .....

دانا .....

فرزند .....

دیوار .....

۲. برای اسمهای زیر صفت بسازید و آنها را در جمله به کار ببرید: / ضع صفات للأسماء الآتية و استخدمها في جملة:

خواهر: خواهر بزرگ من آمد.

درس .....

هوا .....

غذا .....

لباس .....

رنگ .....

قاضی .....

چای .....

خدا .....

۳. برای صفتهای زیر موصوف مناسب بنویسید و آنها را در جمله به کار ببرید:/ اکتب موصوفاً مناسباً للصفات الآتية و ضعه في جملة:

پهن: کوچهٔ پهن بهتر از باریک است.

تلـخ .....
زرد .....
تاریـک .....
غمگـین .....
خوشـحال .....
ارزان .....
بیمـار .....
سـالم .....
دور .....

۴. برای اسمهای زیر مضاف بنویسید و آنها را در جمله به کـار ببریـد: / ضـع مـضافاً للأسماء الآتیة و استخدمه فی جملة:

آب: شیر آب بسته است.

پـدر .....
تـو .....
مـردم .....
دانـشگاه .....
پرویـز .....
کـارگر .....
دیـوار .....
شـهر .....

۵. از صفتهای زیر صفت تفضیلی بسازید و آنهـا را در جملـه بـه کـار ببریـد:/ اکتـب الصفة التفضیلیة من الصفات الآتیة و ضعها فی جملة:

نزدیـک .....
گـران .....
کوچـک .....
بـد .....
سیاه .....
سـبک .....
زیـاد .....
پـر .....

۶. برای صفتهای زیر صفت عالی بنویسید و آنها را در جمله به کار ببرید:/ اکتب الصفة العالية من الصفات الآتية و ضعها فی جملة:

کم .....

خوب .....

خالی .....

دور .....

بزرگ .....

ارزان .....

سفید .....

سنگین .....

۷. برای هر یک از اسمهای زیر یک صفت و یک مضاف بنویسید و هر دو را همزمان در یک جمله به کار ببرید: / اکتب صفة و مضافاً لکل اسم مما یأتی وضعهما معاً فی جملة:

دانشجو: دانشجوی خوب کلاس آمد.

استاد .....

مادر .....

کتاب .....

خالق .....

مردم .....

درس نهم

۱-۹ در زبان فارسی، فعل دارای سه زمان است: گذشته (ماضی)، حال (مضارع)، آینده (مستقبل): / للفعل فی اللغة الفارسیة ثلاثة أزمنة: الماضی، المضارع، المستقبل.

گذشته/ ماضی: زدم (ضربتُ)

حال/ مضارع: می‌زنم (أضربُ)

آینده/ مستقبل: خواهم زد (سأضربُ/ سوف أضربُ)

۲-۹ با یک نوع از انواع فعل ماضی در درسهای قبل آشنا شدید، در این درس با یک نوع از دو نوع فعل مضارع و فعل آینده آشنا خواهید شد. / تعرفتم علی نوع من أنواع الفعل الماضی فی الدروس السابقة؛ و ستتعرفون فی هذا الدرس علی نوع آخر من أنواع الفعل المضارع و المستقبل.

فعلهای فارسی از ریشه (بن) فعل ساخته می‌شوند: فعلهای ماضی از بن ماضی فعل، فعلهای مضارع از بن مضارع فعل و فعل آینده از بن ماضی فعل. / تصاغ الأفعال الفارسیة من جذر الفعل: الأفعال الماضیة من جذر الفعل الماضی، الأفعال المضارعة من جذر الفعل المضارع و المستقبل من جذر الفعل الماضی.

افعال فارسی از نظر طریقه ساخته شدن بن ماضی و مضارع به دو گروه افعال باقاعده و افعال بی‌قاعده تقسیم می‌شوند. افعال باقاعده آنهایی هستند که اگر حرف «ن» از آخر مصدر آنها حذف شود، «بن ماضی» باقی می‌ماند

و اگر نشانه ماضی «د، ید، اد، ت، ست» از آخر بن ماضی آنها حذف شود، «بن مضارع» باقی می‌ماند.[۱] و افعال بی‌قاعده آنهایی هستند که امروز تفاوت بین ماضی و مضارع آنها تابع قاعده خاصی نیست؛ بلکه سماعی هستند. / تقسم الأفعال الفارسية من حيث صياغة جذر الماضي و المضارع إلى مجموعتين من الأفعال القياسية و غيرالقياسية. الأفعال القياسية هى التى يبقى فيها جذر الماضى إذا ما حذفت النون من آخر مصادرها، و يبقى فيها جذر المضارع إذا ما حذفت علامة الماضى «د، يد، اد، ت، ست» من آخر جذر الماضى فيها. و الأفعال غيرالقياسية هى التى لايكون للاختلاف بين ماضيها و مضارعها اليوم قاعدة معينة و إنما تكون سماعية.

در ذیل با بن‌های ماضی و مضارع بعضی از فعلهایی که تاکنون خوانده‌اید آشنا می‌شوید:/ سنتعرفون فيمايلى على جذور الماضى و المضارع لبعض الأفعال التى قرأتموها حتى الآن:

باقاعده / القياسية:

خریدن ← خرید ← خر

رسیدن ← رسید ← رس

خندیدن ← خندید ← خند

تابیدن ← تابید ← تاب

ترسیدن ← ترسید ← ترس

پرسیدن ← پرسید ← پرس

---

۱. البته از نظر علمی درست‌تر آن است که بگوییم بن ماضی از بن مضارع ساخته می‌شود و مصدر از بن ماضی: بن مضارع + تکواژ (پسوند) ماضی‌ساز = بن ماضی + ـَن = مصدر (خور+ د+ ـَن: خوردن) / ولكن الأصح من الناحية العلمية بأن نقول بأن جذر الماضى يصاغ من جذر المضارع و المصدر يصاغ من جذر الماضى: جذر المضارع + اللاحقة التى تصيغ الماضى = جذر الماضى + ـَن = المصدر (خور+د+ ـَن: خوردن).

خوابیدن ← خوابید ← خواب

باریدن ← بارید ← بار

پریدن ← پرید ← پر

خوردن ← خورد ← خور

گریستن ← گریست ← گری

ایستادن ← ایستاد ← ایست

بافتن ← بافت ← باف

بی‌قاعده / غیرالقیاسیة (السماعیة)

آفریدن ← آفرید ← آفرین

گفتن ← گفت ← گو

دادن ← داد ← ده

رفتن ← رفت ← رو

فروختن ← فروخت ← فروش

یافتن ← یافت ← یاب

سوختن ← سوخت ← سوز

آمدن ← آمد ← آی

گذشتن ← گذشت ← گذر

بودن ← بود ← باش

شدن ← شد ← شو

گشتن ← گشت ← گرد

گریختن ← گریخت ← گریز

دیدن ← دید ← بین

زدن ← زد ← زن

۳-۹ فعل ماضی ساده از «بن ماضی + ضمایر متصل فاعلی/ شناسه» ساخته می‌شود:/ یصاغ الفعل الماضی البسیط من «جذر الفعل الماضی + ضمائر الفاعل المتصلة / اللاحقة»:

خرید + ـَم = خریدم

آفرید + ـَم = آفریدم

فعل مضارع اخباری از «می + بن مضارع + ضمایر متصل فاعلی/ شناسه» ساخته می‌شود./ یصاغ الفعل المضارع الإخباری من «می + جذر المضارع + ضمائر الفاعل المتصلة».

می + خر + ـَم = می‌خرم

می + آفرین + ـَم = می‌آفرینم

می + رس + ـَم = می‌رسم

می + گو + (ی) ـَم = می‌گویم

۹-۴ ضمایر متصل فاعلی (شناسه‌های) فعل مضارع، مانند فعل ماضی است، با این تفاوت که در فعل ماضی سوم شخص مفرد، ضمیر فاعلی وجود ندارد (صفر است)، ولی در مضارع «ـَد» شناسه سوم شخص مفرد است:/ ضمائر الفاعل المتصلة للفعل المضارع مثل الفعل الماضی، إلا أن الاختلاف؛ فی الفعل الماضی للمفرد الغائب الذی لایوجد له ضمیر فاعل (صفر)، أما فی المضارع فإن اللاحقة «ـَد» هی علامة الفاعل للمفرد الغائب:

گریخت + ـَم	می + گریز + ـَم
گریخت + ی	می + گریز + ی
گریخت + Ø	می + گریز + ـَد
گریخت + یم	می + گریز + یم
گریخت + ید	می + گریز + ید
گریخت + ـَند	می + گریز + ـَند

۹-۵ هرگاه ضمایر متصل فاعلی (شناسه‌های فعل) بعد از کلمه‌های مختوم به «ا» و «و» قرار گیرند، صامت «ی» بین آنها میانجی می‌شود: / إذا جاءت ضمائر الفاعل المتصلة بعد الكلمات المنتهية بـ «ا» و «و»، فإن الصامت «ی» يتوسط

بینهما للوقایة:

دانا + یـ + ـَم (دانایم)

دانشجو + یـ + ـَم (دانشجویم)

می + گو + یـ + ـَم (می گویم)

۹-۶ فعل آینده (مستقبل) نیز با استفاده از فعل کمکی «خواه» به صورت زیر از بن ماضی ساخته می‌شود: / یصاغ فعل المستقبل أیضاً بالاستعانة بالفعل المساعد «خواه» من جذر الماضی کما یلی:

خواه + ضمایر متصل فاعلی + بن ماضی = فعل آینده / خواه + ضمائر الفاعل المتصلة + جذر الماضی = فعل المستقبل

خواهم گرفت (سآخذ، سوف آخذُ)

خواهی گرفت (ستأخذ، ستأخذین)

خواهد گرفت (سیأخذ، ستأخذ)

خواهیم گرفت (سنأخذ)

خواهید گرفت (ستأخذان، ستأخذون، ستأخُذْنَ)

خواهند گرفت (سیأخذان، سیأخذون، ستأخذان، سیأخذنَ، ...)

۹-۷ با بن‌های ماضی و مضارع چند مصدر جدید آشنا شوید: / تعرفوا علی جذور الماضی و المضارع لعدة مصادر جدیدة:

آوردن (إحضار) ← آورد ← آور

افکندن (رمی) ← افکند ← افکن

اندیشیدن (تفکیر) ← اندیشید ← اندیش

بخشیدن (هبة، عفو) ← بخشید ← بخش

پوشیدن (لبس/ الارتداء) ← پوشید ← پوش

توانستن (قدرة) ← توانست ← توان

خواستن (إرادة) ← خواست ← خواه

داشتن (امتلاک) ← داشت ← دار

دانستن (علم) ← دانست ← دان

رَستن (نجاة) ← رست ← ره

ریختن (صب) ← ریخت ← ریز

ساختن (صنع) ← ساخت ← ساز

سپردن ← (إیداع) ← سپرد ← سپار

شستن (غسل) ← شست ← شو

شکستن (کسر) ← شکست ← شکن

شمردن (عد) ← شمرد ← شمر

کشیدن (سحب) ← کشید ← کش

گشودن (فتح) ← گشود ← گشا

ماندن (بقاء) ← ماند ← مان

نامیدن ← (تسمیه) ← نامید ← نام

نوشیدن (شرب) ← نوشید ← نوش

نهادن (وضع) ← نهاد ← نه

نوشتن (کتابة) ← نوشت ← نویس

کوبیدن (دق) ← کوبید ← کوب

پذیرفتن (قبول) ← پذیرفت ← پذیر

تمرین

۱. صیغه‌های اول شخص مفرد فعلهای «ماضی ساده و مضارع اخباری و آینده» مصدرهای زیر را بنویسید: / اکتب صیغة المفرد المتکلم من الفعل «الماضی البسیط و المضارع الإخباری و المستقبل» للمصادر الآتیة:

آوردن	.....	.....
افکندن	.....	.....
بخشیدن	.....	.....
نوشیدن	.....	.....
رستن	.....	.....
ریختن	.....	.....
شستن	.....	.....
گشودن	.....	.....
لغزیدن	.....	.....
ماندن	.....	.....

۲. با هر یک از مصدرهای زیر یک جمله با فعل ماضی و یک جمله با فعل مضارع و یک جمله با فعل آینده بسازید (مانند نوشتن: من نوشتم، او می‌نویسد، ما خواهیم نوشت). /کون جملة فی الماضی و جملة فی المضارع و جملة فی المستقبل من المصادر التالیة.

اندیشیدن	.....	.....
توانستن	.....	.....
ساختن	.....	.....
شکستن	.....	.....
شمردن	.....	.....
نوشیدن	.....	.....

۳. جاهای خالی را با فعل مناسب از مصدر ذکر شده، پر کنید:/ املأ الفراغات بالأفعال المناسبة للمصادر المذکورة:

من دیروز (آمدن) .....، امروز (رفتن) ..... و در آینده (آمدن) ..... .
او نرفت، امّا من (رفتن) ..... .
ما امروز می‌خوریم، شما هم در آینده (خوردن) ..... .
آنها (خواستن) ..... اما ما (خواستن) ..... و شما هم در آینده (خواستن) ..... .

۴. فعلهای ماضی را به «مضارع» و فعلهای مضارع را به «آینده» و فعلهای آینده را به «ماضی» تبدیل کنید: / استبدل الأفعال الماضیة بأفعال «مضارعة» و الأفعال

المضارعة بأفعال «المستقبل» و أفعال المستقبل بأفعال «ماضية»:

رفتم (می‌روم): ذهبتُ (أذهبُ)، می‌آورید (خواهید آورد): تُحضِرون (ستُحضِرون، سوف تحضرون)، خواهیم افکند (افکندیم): سنرمی (رمینا).

بخشیدی	.....	می‌پوشم	.....	خواهند پوشید	.....
توانستند	.....	می‌خواهید	.....	خواهی ریخت	.....
داشتید	.....	می‌دانیم	.....	خواهم ساخت	.....
سپردیم	.....	می‌دهی	.....	خواهد شست	.....
شمرد	.....	می‌شمرند	.....	خواهید گشود	.....
لغزیدم	.....	می‌نامید	.....	خواهیم نامید	.....
نوشیدی	.....	می‌نهم	.....	خواهند نوشت	.....

۵. فعلهای زیر را به عربی ترجمه کنید:/ ترجم الأفعال التالية إلى العربية:

خواهم خرید .....

خواهند گریخت .....

می‌ایستادم .....

خواهی گفت .....

می‌سوزند .....

خواهیم آمد .....

می‌گذرید .....

خواهد داد .....

می‌فروشیم .....

خواهید فروخت .....

می‌بارد .....

درس دهم

۱-۱۰ فعلهای فارسی یا لازم هستند یا متعدی؛ فعلهای متعدی علاوه بر فاعل، مفعول نیز می‌گیرند، هرچند که مفعول آنها در جمله ذکر نشده باشد؛ بنابراین جمله‌هایی که فعل آنها متعدی است، سه جزئی هستند. / الأفعال فی اللغة الفارسیة إما لازمة و إما متعدیة؛ الأفعال المتعدیة هی التی تتعدی إلی مفعول‌به بالإضافة إلی الفاعل، حتی لو لم یذکر مفعولها فی الجملة؛ لذلک فإن الجمل التی یکون فعلها متعدیاً تتألف من ثلاثة أجزاء.

نشانهٔ مفعول (مفعول بی‌واسطه) در زبان فارسی حرف «را» است که بعد از مفعول قرار می‌گیرد؛ مانند:/ إن علامة المفعول‌به (المباشر) فی الفارسیة هی حرف «را» الذی یأتی بعد المفعول؛ مثل:

داریوش سیب را خورد (أکل داریوش التفاحة).

این کتابها را می‌بَرَم (أنا آخذ هذه الکتب).

تو خانه را خواهی ساخت (أنتَ ستبنی البیتَ، أنتِ ستبنین البیت).

ما میزها را می‌بریم (نحن نأخذ الطاولات).

شما صندلیها را شمردید (أنتم أحصیتم عدد الکراسی).

آنها دخترها را آوردند (هم أحضروا البنات/ هن أحضرْنَ البنات/...).

۲-۱۰ با بعضی از فعلهای فارسی «متمم» نیز به کار می‌رود؛ متمم اسمی است که با یکی از حروف اضافه فارسی «از، در، با ...» در زبان فارسی به کار می‌رود؛ مانند:/ یستخدم «المتمم» أیضاً مع بعض الأفعال الفارسیة، و یعتبر

المتمم اسماً يستعمل فی اللغة الفارسية مع إحدى حروف الجر الفارسية «من، فی، مع، ...»؛ مثل:

من از خانه برگشتم (أنا رجعت من البيت).

او به ثروتش می‌نازد (هو يتباهی بثروته).

سگها با گرگها جنگیدند (تصارعت الكلاب مع الذئاب).

تو از او می‌ترسی (أنتَ تخافُ منه، أنتِ تخافين منه).

۳-۱۰ در زبان فارسی بعضی از فعلها با حرفهای اضافه خاصی به کار می‌روند؛ برای مثال، فعلهای مصدرهای زیر معمولاً با حروفی که در جلو آنها ذکر شده است، به کار می‌روند؛ مانند اندیشیدن به (کسی یا چیزی): «من به او می‌اندیشم» یا «او به درسهایَش می‌اندیشد»: / تستخدم بعض الأفعال فی الفارسية مع أحرف جر خاصة بها، على سبيل المثال، عادة ما تستخدم المصادر الآتية مع الأحرف التی ذكرت أمامها، مثل التفكير بـ (شخص أو شیء): «أنا أفكر به» أو «هو يفكر فی دروسه»:

اندیشیدن به ... (التفكير فی)

بالیدن به ... (التباهی بـ)

برخوردن به ... (الاصطدام بـ)

پیوستن به ... (الالتحاق بـ)

تاختن به ... (الهجوم على)

چسبیدن به ... (الالتصاق بـ)

نازیدن به ... (الافتخار بـ)

جنگیدن با ... (القتال مع)

درآمیختن با ... (تمازج مع)

آمیختن با ... (الامتزاج مع)

ستیزیدن با ... (المجادلة مع)

ترسیدن از ... (الخوف من)

رنجیدن از ... (العذاب من)

رهیدن از ... (الخلاص من)

باز ماندن از ... (البقاء من)

فارسی‌آموزان عرب‌زبان باید توجه داشته باشند که در برابر هر حرف اضافه فارسی نمی‌توان همواره از یک معادل واحد فارس استفاده کرد، بلکه باید مجموعهٔ آن حرف و فعل مربوط به آن را با هم به عربی ترجمه کرد؛ مثلاً حرف «به» بعد از «بالیدن» در عربی نیز به صورت «بـ» می‌آید، ولی بعد از «اندیشیدن» به صورت «فی» و در بعد از «تاختن» به صورت «علی» به کار می‌رود. / یجب علی الطلبة العرب الانتباه إلی أنه لایمکن الاستفادة مقابل کل حرف إضافة فارسی من معادل واحد فی الفارسیة و إنما یجب ترجمة الحرف مع فعله معاً للعربیة فی آن واحد؛ فمثلاً حرف الباء بعد الفعل «بالیدن» یأتی فی العربیة أیضاً «بـ» (الافتخار بـ) و لکن بعد «اندیشیدن» (التفکیر) یأتی «فی» و بعد «تاختن» (الهجوم) یأتی حرف الإضافة «علی».

۴-۱۰ بعضی فعلها هستند که هم مفعول لازم دارند و هم متمم (یعنی جمله چهار جزئی می‌سازند: فاعل، مفعول، متمم، فعل)؛ مانند: / هناک بعض الأفعال التی تحتاج إلی مفعول و متمم أیضاً (أی تصوغ جملة ذات أربعة أجزاء؛ فاعل، مفعول‌به، متمم، فعل)؛ مثل:

... **را، از/ به** ... آویختن

او **را از** دار آویختند (علّقوه علی المشنقة).

لباس **را به** جالباسی آویخت (علق الثیاب فی الخزانة).

چند نمونه از مصادر افعالی که هم به مفعول نیاز دارند و هم به متمم،

برای اطلاع و تمرین در ذیل ذکر می‌شود: / ترد هنا عدة نماذج من مصادر الأفعال التی تحتاج إلی مفعول‌به و إلی متمم أیضاً للتعرف و التدرب علیها:

..... را به ..... بخشیدن (إعطاء ..... لـ .....)

..... را از ..... شنیدن (سماع ..... من .....)

..... را از ..... کاستن (إنقاص ..... من .....)

..... را به ..... افزودن (إضافة ..... لـ .....)

..... را به ..... نشان دادن (إظهار ..... لـ .....)

۵-۱۰ گاهی در جمله‌هایی که فعل ربطی دارند، به جای «مسند»، «متمم» به کار می‌رود؛ مانند: / یأتی أحیاناً «المتمم» محل «المسند» فی الجمل التی تحتوی فعلاً رابطاً؛ مثل:

او در خانه است (هو فی البیت).

شما در دانشگاه بودید (أنتم کنتم فی الجامعة).

من در مشهد هستم (أنا فی مشهد).

تمرین

۱. هر یک از فعلهای زیر را در جمله‌ای که فاعل و مفعول داشته باشد، به کار ببرید:/ استخدم کل فعل من الأفعال التالیة فی جملة تحتوی فاعلاً و مفعولاًبه:

خریدم .....

خواهیم خورد .....

دادیم .....

آفرید .....

می سوزانید .....

می یابند .....

گرفتی .....

خواهند آورد .....

می‌پوشیم .....

می‌خواهم .....
می‌شویند .....
خواهی شمرد .....
گشودند .....
می‌نوشتم .....
می‌نویسید .....

۲. هر یک از فعلهای زیر را در جمله‌ای که مفعول و متمم داشته باشد، به کار ببرید: / استخدم کل فعل من الأفعال التالية في جملة تحتوي مفعولاًبه و متمماً:

می‌فروشید .....
آویختی .....
دادند .....
نشان می‌دهم .....
می‌گیرید .....
خواهیم بخشید .....
سپردی .....
می‌نهد .....
خواهد افزود .....
شنیدید .....
می‌کاهند .....

۳. با فعلهای زیر جمله‌ای بسازید که در آن متمم به کار رفته باشد:/کون جملاً من الأفعال التالية تحتوي على متمم:

خندیدم .....
تابید .....
ترسیدید .....
می‌پرند .....
خواهد بارید .....
می‌پرسیم .....
گفتی .....
خواهد اندیشید .....
رنجید .....

می جنگم .....
می نازد .....

۴. زمان جمله‌های زیر را تغییر بدهید: / غيّر زمن الجمل الآتية:

او دیروز گریست .....
من خواهم خوابید .....
آنها فردا می روند .....
شما خواهید آمد .....
دیروز گذشت .....
من دانشجویم .....
من می‌توانم .....
او کتاب داشت .....
شما می‌دانید .....
آب ریخت .....

۵. با کلمه‌های زیر جمله بسازید:/ ضع الكلمات التالية فی جمل:

برف .....
خانه .....
دانشگاه .....
میز .....
ثروت .....
ارزان .....
هزاران .....
درخت .....
سوم .....
مهمانان .....

۶. کلمه‌های زیر را به صورت جمله مرتب کنید: / رتب المفردات التالية لتركب جملاً:

گرگها، از، من، نترسیدم .....
می‌مانم، خانه، در، من .....
شد، چهارمین، سبز، درخت .....

می‌اندیشد، امروز، تو، بـه، او .....

و، من، رفتیم، تو، و، علـی .....

با، آمدی، من، تـو .....

خوردند، را، نفر، غذا، پـنج .....

این، را، مرد، دیدند، آنها .....

مدرسه، در، من، را، علی، دیدی، بـا .....

دادم، کتاب، من، تو، را، به .....

وقل رب زدني علما
جامعة دمشق
Damascus University

درس یازدهم

۱-۱۱ بعضی از فعلهای لازم (نه همه آنها) را می‌توان با اضافه کردن «اندن/ انیدن» به آخر بن مضارع آنها، متعدی کرد؛ مانند: / یمکن لبعض الأفعال اللازمة (و لیس کلها) أن تتعدی بإضافة اللاحقة «اندن/ انیدن» إلی آخر جذر مضارعها؛ مثل:

خندیدن (الضحک)← خند (بن مضارع) + اندن ← خنداندن (الإضحاک)

حسن دوید (رَکَض حسن).

حسین اسب را دوانید (رکّضَ حسین الحصان).

من خندیدم (أنا ضحکتُ).

تو من را خنداندی (أنت أضحکتنی).

بچه خوابید (نام الطفل).

زینب بچه را خواباند (أنامت زینب الطفل).

کبوتر پرید (طارت الحمامة).

شما کبوتر را پراندید (أنتم طّیرتم الحمامة).

۲-۱۱ فعلهای دو وجهی فعلهایی هستند که هم به معنی لازم به کار می‌روند و هم به معنی متعدی؛ مانند «شکستن، سوختن». / الأفعال ذات الوجهین هی أفعال تستخدم کأفعال لازمة و أفعال متعدیة أیضاً، مثل «الکسر، الحرق».

آیینه شکست (انکسرت المرآة).

مصطفی آینه را شکست (کسر مصطفی المرآة).

پارچه سوخت (احترق القماش).

آتش پارچه را سوخت (أحرقت النیران القماش).

۳-۱۱ به بن مضارع فعلهای دو وجهی نیز می‌توان «اندن/ انیدن» را اضافه کرد؛ در این صورت، فعل دو وجهی فقط به صورت متعدی به کار می‌رود؛ مانند:/ کما أنه یمکن إضافة «اندن/ انیدن» إلی جذر الفعل المضارع ذی‌الوجهین، و فی هذه الحالة فإن الفعل ذاالوجهین لایکون إلا متعدیاً؛ مثل:

سوختن ← سوز ← سوزاندن

لیدا پارچه را سوزاند (أحرقت لیدا القماش).

زمین لرزید (تزلزلت الأرض).

زلزله زمین را لرزاند/ لرزانید (هزت الزلزلة الأرض).

۴-۱۱ «اندن و انیدن» را به آخر بن مضارع بعضی از افعال متعددی نیز می‌توان افزود؛ در این صورت، مصدر جدید هم به مفعول و هم به متمم نیاز دارد و جمله‌ای که در آن به کار می‌رود، حداقل چهار جزئی خواهد بود؛ مانند:/ کما یمکن إضافة «اندن و انیدن» إلی آخر جذر المضارع، و فی هذه الحالة فإن المصدر الجدید یحتاج إلی مفعول‌به و إلی متمم أیضاً و تتکون الجملة التی یأتی فیها من أربعة أجزاء علی الأقل؛ مثل:

بچه دارو را خورد (تناول الطفل الدواء).

مادر دارو را به بچه خوراند/ خورانید (أعطت الأم الدواء للطفل).

من موضوع را فهمیدم (أنا فهمت الموضوع).

او درس را به من فهماند (هو أفهمنی الدرس).

ما استاد را می‌شناسیم (نحن نعرف الأستاذ).

استاد را به دیگران بشناسانید (عرف الأُستاذ بالآخرین).

۵-۱۱ نوع دیگری از فعل در زبان فارسی وجود دارد که به عنصر دستوری خاصی در جمله نیاز دارد که نه «مفعول» است و نه «متمم»، بلکه در اصطلاح دستورنویسان به «مکمل[۱]» مشهور است:/ هناک نوع آخر من الأفعال فی الفارسیة یحتاج إلی عنصر نحوی خاص فی الجملة و یصطلح علیه النحویون اسم «المکمل» و هو لیس بمفعول و لامتمم:

من تو را **غافل** می‌دانستم (کنتُ أظنّک مغفلاً).

تو او را **بزرگ** می‌شمردی (کنتَ تحسبه عظیماً).

آنها او را **محمد** نامیدند (هم سموه محمداً).

تو را **خوشحال** می‌بینم (أرک فرحاناً).

شما را **غمگین** نبینیم (لانحب أن نراکم حزینین).

۶-۱۱ فعلهای متعدی به دو بخش معلوم و مجهول تقسیم می‌شوند؛ وقتی فاعلِ فعل، معلوم باشد، فعل به صورت معلوم می‌آید، اما هرگاه فاعل معلوم نباشد، فعل به صورت مجهول می‌آید و به مفعول نسبت داده می‌شود. در این صورت فعل از نظر شخص، و مفرد و جمع بودن با نهاد جدید (مفعول سابق) مطابقت می‌کند: / تنقسم الأفعال ذات الوجوه المتعددة إلی قسمین، معلوم و مجهول، فعندما یکون الفاعل معلوماً فإن الفعل یأتی بصیغة المعلوم أما إذا ما کان الفاعل مجهولاً فإن الفعل یأتی بصیغة المجهول و ینسب إلی المفعول‌به. فی هذه الحالة فإن الفعل یطابق الفاعل الجدید (المفعول السابق) فی کل من الضمائر، و الإفراد و الجمع:

معلوم: تو غذا را خوردی (أنت أکلت الطعام).

---

۱. بعضی نیز به آن «تمیز» و بعضی دیگر «مسند» گفته‌اند./ قال البعض عنه إنه «تمیز» و البعض الآخر قالوا عنه بأنه «مسند».

مجهول: غذا خورده شد (أُكِلَ الطعامُ).

معلوم: آنها من را دیدند (هم رأوني، شاهدوني).

مجهول: من دیده شدم (أنا شُوهِدتُ).

۷-۱۱ فعل مجهول به روش زیر از فعل معلوم ساخته می‌شود:/ يصاغ الفعل المبنى للمجهول من المعلوم بالطريقة التالية:

بن ماضی + ه + صرف فعل شدن در زمان گذشته یا حال (بر اساس نوع فعل معلوم)[1] و مطابقت با نهاد جدید (مفعول سابق)[2]

جذر الماضي + ه + تصريف الفعل «شدن» في زمن الماضي أو المضارع (وفقاً لنوع الفعل) و مطابقته مع الفاعل الجديد (المفعول‌به السابق).

ما میوه را خوردیم. ← میوه خورده شد.

آنها دارو را به حسن خوراندند. ← دارو به حسن خورانده شد.

ما میزها را می‌بریم. ← میزها برده می‌شوند.

۸-۱۱ اگر جمله‌ای مفعول نداشته باشد، ولی فعل جمله از فعلهای لازم متممی (دارای متمم اجباری) باشد، می‌توان جمله را به صورت زیر مجهول کرد:/ إذا لم يكن في جملة ما مفعول‌به و كان فعل الجملة من الأفعال اللازمة التي تحتوي متمماً اجبارياً، عندها يمكن أن تصاغ الجملة بالمجهول بالشكل الآتي:

۱. حذف نهاد / حذف الفاعل (المسندإليه)،

---

۱. در قدیم علاوه بر فعل شدن، فعل «آمدن» هم برای ساختن مجهول به کار می‌رفت، مانند: کار او پسندیده آمد./ كان الفعل من «آمدن» (المجيء) سابقاً يستخدم في صياغة المجهول بالإضافة إلى الفعل من «شدن» (الصيرورة)؛ مثل: استُحْسِن عمله.

۲. باید توجه داشت که از صیغه‌های فعلی مصدر «داشتن» فعل مجهول ساخته نمی‌شود. / يجب الأخذ بعين الاعتبار بأنه لايمكن صياغة الفعل المبني للمجهول من الصيغ الفعلية للمصدر «داشتن» (الامتلاك).

۲. جایگزینی متمم به جای نهاد / استبدال المتمم مکان الفاعل،

۳. مجهول کردن ساختار فعل / صیاغة المجهول من صیغة الفعل.

آنها از ایران پاسداری می‌کنند. ← از ایران پاسداری می‌شود.

رئیس دادگاه از او اقرار گرفت. ← از او اقرار گرفته شد.

۹-۱۱ اگر فعل مرکب متعدی که جزء فعلی آن از مصدر «کردن» است، مجهول شود، صفت مفعولی فعل مجهول، یعنی کلمه «کرده» حذف می‌شود (کرده شد ← شد): / إذا صیغ الفعل المجهول من الفعل المتعدی المرکب، و المکوّن جزؤه الفعلی من مصدر «کردن» عندئذ یحذف اسم المفعول للفعل المجهول، أی تحذف کلمة «کرده» من الفعل:

معلوم	مجهول
شما درس را آغاز کردید.	درس آغاز شد.
علی مدرسه را تعطیل کرد.	مدرسه تعطیل شد.
من نامه را دریافت کردم.	نامه دریافت شد.

تمرین

۱. از فعلهای لازم و فعلهای زیر، در همان صیغه دو وجهی فعل متعدی بسازید و سپس آن را در یک جمله به کار ببرید (مانند: می‌دوم (می‌دوانم)، من اسب را می‌دوانم): / صغ أفعالاً ذات الوجهین من الأفعال اللازمة و الأفعال التالیة فی الصیغة المذکورة نفسها ثم ضعها فی جملة (مثل: أرْکُض، اُرَکّضُ):

رسیدی .....

خندیدیم .....

ترسیدند .....

خوابید .....

می‌پرند .....

خواهید گریست .....

خواهیم ایستاد .....

سوختم .....
گذشتند .....
گریختند .....
رهیدم .....

۲. به صیغه‌های فعلی زیر پسوند «متعدی‌ساز» بیفزایید و هر یک از آنها را در جمله‌ای که هم مفعول و هم متمم داشته باشد به کار ببرید:/ أضف لاحقة تفيد معنى «التعدى» للصيغ الفعلية التالية وضع كل واحدة منها فى جملة تضم مفعولاً به و متمماً أيضاً:

خواهیم خورد .....
می فهمند .....
می‌شنوید .....
شناختی .....
می رسم .....
خواهد پوشید .....
کشیدم .....
می‌نوشی .....
پذیرفت .....
کوبیدم .....

۳. در جای خالی «مکمل» مناسب بگذارید: / ضع «مكملاً» مناسباً فى الفراغ:

تو او را ..... می‌دانستی.
آنها شما را ..... می‌دانند.
من او را ..... می‌نامم.
پیروزی او را ..... کرد.
او رئیس را ..... می‌پنداشت.
ما خود را ..... می‌دانیم.

۴. جمله‌های زیر را به مجهول تبدیل کنید./ حول الجمل التالية إلى صيغة المجهول.

ما شما را دیدیم / نحن رأيناكم. .....
بچه گلدان راشکست / كسر الولد المزهرية. .....

من صندلی را می‌برم/ أنا آخذ الکرسی. .....
رئیس دانشجو را اخراج کرد / طرد الرئیس الطالب. .....
شما به او نامه نوشتید / أنتم کتبتم له رسالة. .....
آنها به محمد گفتند / هم أخبروا محمّداً. .....
ما با دشمن می‌جنگیم / نحن نحارب الأعداء. .....
زینب کار را تمام کرد/ أنهت زینب العمل. .....
علی شیرینی را خورد / أکل علی الحلویات. .....
درسها را خواهیم خواند / سنقرأ الدروس. .....

یادآوری/ تذکیر

۵. صورت منفی فعلهای زیر را بنویسید. /اکتب صیغة النفی للأفعال التالیة.

خواندم (نخواندم).
می‌روم (.....). نوشیدم (.....). خواهند گفت (.....). شکستید (.....). می‌بینم (.....).

۶. بدون آنکه فعل جمله‌های زیر را منفی کنید، آنها را به گونه‌ای تغییر دهید که معنی جمله برعکس شود (مانند: او خوب است، او بد است). / حوّل الجمل التالیة بطریقة تجعل معنی الجملة معکوساً دون أن تنفی الفعل فیها (مثل: هو جید، هو سیء).

سوسن مهربان است / سوسن لطیفة. .....
این میز ارزان است/ هذه الطاولة رخیصة. .....
خریدار از حسین پرسید/ سأل المشتری حسیناً. .....
من کتاب خریدم/ أنا اشتریت کتاباً. .....
آنها دانشجویان را به دانشگاه آوردند / هم أحضروا الطلاب إلی الجامعة. .....
آقا رئیس عادل است / الرئیس عادل. .....
من به خانه رفتم / ذهبت إلی البیت. .....
استاد کتاب را از علی گرفت / أخذ الأستاذ الکتاب من علی. .....

ما شبها درس می‌خوانیم / نحن ندرس ليلاً. .....

تو من را دوست نداری / أنت لاتحبّنی. .....

دخترها به کتابخانه رفتند / الفتيات ذهبن إلى المكتبة. .....

امروز به صحرا می‌روم / أذهبُ اليوم إلى الصحراء. .....

درس دوازدهم

۱-۱۲ در زبان فارسی جمله یا با لحن کلام پرسشی می‌شود، یا با کلمه پرسشی؛ مشهورترین نشانه‌های پرسشی فارسی«آیا» و «چرا» هستند؛ «آیا» برای سؤال از عمل به کار می‌رود و «چرا» برای سؤال از علت؛ مانند: / تتحول الجملة فی اللغة الفارسیة إلی جملة استفهامیة إما من خلال نبرة الکلام، أو من خلال أداة استفهام؛ فمثلاً تستخدم «آیا» (هل) للسؤال عن عمل الشیء و «چرا» (لماذا) للسؤال عن السبب؛ مثل:

آیا به تهران می‌روی؟ (هل تذهب إلی طهران؟ / هل تذهبین إلی طهران؟)

آیا اخبار را شنیدید؟ (هل سمعتم الأخبار؟)

آیا حسن همکار شما است؟ (هل حسن زمیلک فی العمل؟)

آیا او را می‌شناسی؟ (هل تعرفه؟/ هل تعرفینه؟)

چرا دیر آمدی؟ (لماذا جئت متأخراً؟ / لماذا جئت متأخرة؟)

چرا غذا نمی‌خوری؟ (لماذا لاتأکل الطعام؟ / لماذا لاتأکلین الطعام؟)

چرا حسن به مدرسه نرفت؟ (لماذا لم یذهب حسن إلی المدرسة؟)

چرا می‌خندی؟ (لماذا تضحک؟ / لماذا تضحکین؟)

همان‌طور که می‌بینید کلمه‌های «چرا» و «آیا» در آغاز جمله قرار می‌گیرند. در ضمن ترکیب «برای چه» نیز با «چرا» هم معنی است: / و کما تلاحظون فإن الأدوات «چرا» (لماذا) و «آیا» (هل) تأتی فی أول الجملة. کما أن عبارة «برای چه» (من أجل ماذا) لها نفس معنی «لماذا»:

برای چه/ چرا گریه می‌کنی؟ (لماذا تبکی؟ / لماذا تبکین؟)

برای چه/ چرا به اینجا آمد؟ (لماذا جاء إلی هنا؟/ لماذا جاءت إلی هنا؟)

۱۲-۲ کلمهٔ «چطور» و «چگونه»، از کیفیت نهاد، یا شیوهٔ عمل در جمله سؤال می‌کنند؛ مانند: / تستخدم کلمة «چطور» و «چگونه» بمعنی «کیف» للسؤال عن حال و وضعیّة الفاعل، أو طریقة العمل فی الجملة؛ مثل:

حال شما چطور است؟ (کیف حالک؟)

چگونه پارچه می‌بافی؟ (کیف تحیک القماش؟)

چگونه از شیر ماست می‌سازند؟ (کیف یصنعون اللبنَ من الحلیب؟)

این دستگاه چگونه کار می‌کند؟ (کیف یعمل هذا الجهاز؟)

۱۲-۳ کلمه «چه» و «چه‌چیزی» از شیء یا مفهوم سؤال می‌کنند؛ مانند: / تستخدم الأدوات «چه» و «چه‌چیزی» بمعنی «ماذا» أو «أیّ شیء» للسؤال عن شیء أو مفهوم ما؛ مثل:

تو چه گفتی؟ (أنت ماذا قلت؟)

او چه می‌خواهد؟ (ماذا یرید؟)

شما چه‌چیزی را با خود بردید؟ (أنتم ماذا/ (أیّ شیء) أخذتم معکم؟)

آنها چه کار کردند؟ (هم ماذا فعلوا؟ / هن ماذا فعلن؟)

۱۲-۴ «چه کسی» و «که» از شخص سؤال می‌کنند:/ تستخدم «چه کسی» و «که» بمعنی «مَن الشخص / مَنْ» للسؤال عن الشخص:

چه کسی را دوست داشت؟ (من أحبّ؟/ من أحبت؟)

که را انتخاب کرده است؟ (من اختار؟/ من اختارت؟)

چه کسی به شما تلفن کرد؟ (من اتصل بک؟)

که گفت به اینجا بیایی؟ (منْ قال بأن تحضر الی هنا؟ / من قال بأن تحضری إلی هنا؟)

۱۲-۵ «چند» از قیمت و تعداد چیزهای قابل شمارش سؤال می‌کند:/ تستخدم کلمة «چند» بمعنی «کم» للسؤال عن قیمة و عدد الأشیاء القابلة للعدّ:

این میز را چند خریدی؟ (بکم اشتریت هذه الطاولة؟)

بلیت قطار چند است؟ (کم ثمن تذکرة القطار؟)

چند نفر را با خودت می‌بری؟ (کم شخصاً تأخذ معک؟)

این کتابخانه چند کتاب دارد؟ (کم عدد الکتب فی هذه المکتبة؟)

۱۲-۶ «چقدر» از کمیت (به‌خصوص کمیتهای غیرقابل شمارش) سؤال می‌کند:/ تستخدم کلمة «چقدر» بمعنی «کم» للسؤال عن الکمیة (المقدار) (و خصوصاً المقادیر الکبیرة الغیر قابلة للعدّ):

شما چقدر به او علاقه‌مند هستید؟ (کم تحبونه، کم تحبونها؟)

آنها چقدر پارچه خریدند؟ (کم متراً من القماش اشتروا؟)

تو چقدر کار می‌کنی؟ (کم من الوقت تعمل؟)

با خودت چقدر گندم آورده‌ای؟ (کم أحضرت معک من القمح؟)

۱۲-۷ «کجا» از مکان سؤال می‌کند:/ تستخدم «کجا» بمعنی «أین، أیّ مکان» للسؤال عن المکان:

آنها در کجا درس می‌خوانند؟ (هم أین یدرسون؟)

شما به کجا رفتید؟ (أین ذهبتم أنتم؟)

آب و هوای کجا خوب است؟ (فی أیّ مکان یکون الطقس جیداً؟)

کجا را انتخاب کردی؟ (أیّ مکان اخترت؟/ أین اخترت؟)

۱۲-۸ «مگر» از امر غیرقابل انتظار سؤال می‌کند:/ تستخدم «مگر» بمعنی «أَلَمْ، أمَا» للسؤال عن شیء غیر متوقع الحدوث:

مگر به دانشگاه نیامد؟ (أَلَمْ یحضر إلی الجامعة؟)

مگر درس نمی‌خواند؟ (أمَا کان یدرس؟)

مگر قبول نشد؟ (ألَمْ ینجح؟)

۹-۱۲ «کی» یا «چه وقت» از زمان سؤال می‌کنند:/ تستخدم «کی» أو «چه وقت» بمعنی «متی» للسؤال عن الزمان:

کی / چه وقت به خانه ما می‌آیی؟ (متی ستأتی إلی بیتنا؟)

کی / چه وقت او را دیدی؟ (متی رأیته؟)

کی / چه وقت درسها تمام می‌شود؟ (متی تنتهی الحصص الدراسیة؟)

کی / چه وقت قبول شد؟ (متی نجح؟)

۱۰-۱۲ همان‌طور که ملاحظه می‌شود، جای کلمه‌های پرسشی در جمله، با توجه به جای همان جزئی از جمله که کلمه‌های پرسشی درباره آن سؤال می‌کنند، تعیین می‌شود؛ و به همین دلیل «چرا، آیا، مگر» معمولاً در آغاز جمله قرار می‌گیرند./کما یُلاحظ، فإن مکان أدوات الاستفهام فی الجملة یتضح من خلال ذلک الجزء من الجملة الذی یتم السؤال عنه بأداة الاستفهام، و لهذا السبب فإن المتداول أن تأتی «چرا، آیا، مگر» فی أول الجملة.

۱۱-۱۲ «کو» کلمه پرسشی از مکان شخص یا شیء است و فعل آن همیشه محذوف است؛ مانند:/ تستعمل «کو» بمعنی «أین» للسؤال عن مکان الشخص أو الشیء و یکون فعلها محذوفاً دائماً؛ مثل:

حسن کو؟ (حسن در کجاست؟) (أین حسن؟)

درخت کو؟ (درخت در کجاست؟) (أین الشجرة؟)

تمرین

۱. جمله‌های زیر را به سؤالی تبدیل کنید: / حوّل الجمل التالیة إلی جمل استفهامیة:

پدر من در دانشگاه کار می‌کند (یعمل أبی فی الجامعة). .....

حسین ماشین را آورد (أحضر حسین السیّارة). .....

عمه، او را دوست دارد (العمه تحبّـه). .....
به حلب رفتیم (ذهبنا إلی حلب). .....
استاد آمـد (جاء الأستاذ). .....
چون مریض بود، نیامد (لم یحضر لأنه کان مریضاً). .....
فردا خواهم رفـت (سأذهب غداً). .....
پنج کیلو انار خریـدم (اشتریت ۵ کیلو رماناً). .....
قیمت این کتاب دو هزارتومان است (سعر هذا الکتاب ألفا تومان). .....
حال من خوب است (أنا بصحة جیدة). .....
هوا سرد اسـت (الطقس بارد). .....

۲. جمله‌های عربی زیر را به فارسی ترجمه کنید:/ ترجم الجمل التالیة إلی الفارسیة:

لستم فی البیت؟.....
أینَ هُم؟.....
أین کان لیلة أمس؟.....
سعید کم ولداً عنـده؟.....
کم قلماً معکم أنـتم؟.....
ألیس ذاک منزلـک؟.....
أما کان أبوک معهما؟.....
لماذا ذهب أبوکما إلی السوق؟.....
ماذا فعل صدیقهم؟.....
هل نادر معه نقـود؟.....
لِمَ لَمْ تذهب؟ أما کنتَ تعلم؟.....
لماذا أخذ القَلم؟ هل هو قلمه؟.....

۳. بر مبنای متن زیر ده سؤال بنویسید و سپس به سؤالها جواب دهید: / اکتـب عـشرة أسئلة من النص التالی ثم أجب عنها:

«مردی به باغی رفته بود و بر سر درختی نشسته بود و زردآلود می‌چید و می‌خـورد. باغبـان از راه رسید و فریـاد زد: «از خـدا نمـی‌ترسـی کـه میـوه‌هـای بـاغ را مـی‌خـوری؟» آن مـرد همان‌گونه که زردآلود می‌خورد، گفت: «برای چه بترسم؟ این درخت مال خداست و مـن هم بندهٔ خدا هستم، پس از آن می‌خـورم.» باغبـان بـه سـرعت ریـسمانی آورد و مـرد را بـه

درخت بست، سپس شروع کرد به چوب زدن او. مرد زیر ضربه‌های چوب فریادش بلند شد و گفت: «ای مرد! از خدا نمی‌ترسی؟» باغبان گفت: «برای چه بترسم؟ تو بندهٔ خدایی و این چوب هم مال خداست و من هم با این چوب خدا، بندهٔ خدا را می‌زنم.»
/ کان رجل قد ذهب إلی حدیقة و جلس تحت شجرة و کان یقطف المشمش و یأکله. وصل الحدائقی للتو و صرخ: «ألاتخاف من الله و أنت تأکل من ثمار الحدیقة؟» و بینما کان الرجل یأکل من المشمش أجاب: «و لماذا أخاف؟ هذه الشجرة ملک لله و أنا عبدالله أیضاً، إذن آکل منها.» أحضر الحدائقی حبلاً بسرعة و ربط الرجل بالشجرة، ثم أخذ یضربه. ارتفع صراخ الرجل و هو یُضرب بالعصا و قال: «أیها الرجل ألاتخاف من الله؟» فأجاب الحدائقی: «و لماذا أخاف؟ أنت عبدالله و هذه العصا أیضاً لله، و أنا أیضاً أضرب عبدالله بعصا الله هذه.»

۱. .....
۲. .....
۳. .....
۴. .....
۵. .....
۶. .....
۷. .....
۸. .....
۹. .....
۱۰. .....

۴. با هر یک از کلمه‌های زیر یک جمله بسازید: / رکب جملاً من کل کلمة من الکلمات التالیة:

آیا .....
چرا .....
چطور .....
چگونه .....
چه .....
چه چیزی .....
چه کسی .....
که .....

چند .....
چقدر .....
کجا .....
مگر .....
کی .....
چه وقت .....
کو .....

وقل رب زدني علما
جامعة دمشق
Damascus University

درس سیزدهم

۱-۱۳ قبلاً دربارهٔ «ماضی ساده» توضیح داده شد؛ اما فعل ماضی انواع بیشتری دارد که پنج ساخت آن از بقیه مشهورترند به شرح زیر: / تم الحدیث عن الماضی البسیط سابقاً، ولکن هناک عدة صیغ للفعل الماضی، نذکر منها خمسة هی الأکثر شهرة:

نوع فعل	پیشوند	ریشه فعل	نشانه صفت مفعولی	فعل کمکی	شناسه‌ها	ساخت فعل
ماضی ساده	–	رفت	–	–	«–َم/ –ی/	رفتم
ماضی استمراری	می		–	–	Ø/ – یم/	می‌رفتم
ماضی نقلی	–		ه	–	– ید/–َند»	رفته‌ام
ماضی بعید	–		ه	بود		رفته بودم
ماضی التزامی	–		ه	باش		رفته باشم

توضیح: به جای فعل کمکی و شناسه، در ماضی نقلی صورتهای «ام، ای، است، ایم، اید، اند» به کار می‌روند. / تستعمل الصیغ «ام، ای، است، ایم، اید، اند» فی الماضی النقلی مکان الفعل المساعد و ضمیر الفاعل المتصل.

۲-۱۳ برای آشنایی با کاربرد انواع فعل ماضی، معنی آنها را با هم مقایسه می کنیم:/ للتعرف علی کیفیة استخدام أنواع الفعل الماضی، سنقارن معانیها مع بعضها الآخر:

رفتم (عمل رفتن در گذشته اتفاق افتاده و تمام شده است/ حدث فعل

الذهاب فی الماضی و انتهی).

می‌رفتم (عمل رفتن در زمان وقوع خود مدتی استمرار داشته است/ استمر فعل الذهاب مدة ما عند حدوثه).

رفته‌ام (عمل رفتن در گذشته تمام شده ولی آثار آن هنوز ادامه دارد/ انتهی فعل الذهاب فی الماضی ولکن آثاره مازالت باقیة).

رفته بودم (عمل رفتن قبل از وقوع عمل دیگر اتفاق افتاده است/ حدث فعل الذهاب قبل حدوث فعل آخر).

رفته باشم (در وقوع عمل رفتن شک و تردیدی وجود دارد/ هناک شک فی حدوث فعل الذهاب).

۳-۱۳ معادل ماضی ساده فارسی در زبان عربی، همان فعل ماضی عربی است[۱]؛ مانند: / إن الفعل الماضی فی اللغة العربیة هو نفسه الزمن الماضی البسیط الفارسی:

أجَّلَ البائعُ البیعَ (فروشنده فروش را به تأخیر **انداخت**).

اِحمرَّ وَجهُهُ (صورتش سرخ **شد**).

۴-۱۳ معادل معنایی ماضی استمراری فارسی، در عربی به چهار صورت ساخته می‌شود: / یصاغ المعادل المعنوی للماضی الاستمراری فی الفارسیة بأربع طرق فی العربیة:

الف) کان الطّلابُ یغوصُون فی الماءِ (دانشجویان در آب غوطه‌ور **می‌شدند**).

ب) لَو دَرَسنا لَنَجحنا (اگر درس **می‌خواندیم** موفق می‌شدیم).

ج) لَعِبَ الطّفلُ بالأسلاک الکهربائیة و هو لم یکن یدری أنّها خَطیرةٌ

---

۱. مطالب مربوط به معادلهای عربی افعال از کتاب زیر اخذ شده است:

معروف، یحیی؛ *فن ترجمه*: اصول نظری و عملی ترجمه از عربی به فارسی و فارسی به عربی؛ ۱۳۸۰.

(کودک با سیمهای برق بازی کرد، در حالی که **نمی‌دانست** آنها خطرناک هستند.)

د) رأیتُ صائغاً کان یصنعُ الحُلِیّ (زرگری را دیدم که زیور آلات **می‌ساخت**).

۱۳-۵ معادل معنایی ماضی نقلی فارسی، در عربی معمولاً به دو صورت ساخته می‌شود:/ یصاغ المعادل المعنوی للماضی النقلی فی الفارسیة بطریقتین فی العربیة:

الف) قد اجتمعَ فی هذهِ القصائدِ الثلاث خصائصُ الرِّثاءِ (در این سه قصیده تقریباً خصوصیات رثا جمع **شده است**).

ب) کَثُرَ ما عُدْتُ إلی نفسی (فراوان به خود **آمده‌ام**).

۱۳-۶ معادل ماضی بعید فارسی، در زبان عربی به دو صورت ساخته می‌شود: / یصاغ الفعل الذی یعادل الماضی البعید فی الفارسیة، بطریقتین فی العربیة:

الف) کنتُ قَد فُزتُ فی المباراة عند ما نزلَ المطرُ (وقتی باران بارید من در مسابقه **برنده شده بودم**).

ب) نظر الصبیُّ إلی أُمهِ و قد اصفر وجهُهُ (کودک به مادرش نگریست در حالی که **چهره‌اش زرد شده بود**).

۱۳-۷ معادل معنایی ماضی التزامی فارسی در عربی به چند صورت ساخته می‌شود: / یصاغ الفعل الذی یعادل معنی الماضی الالتزامی فی الفارسیة، بعدة طرق فی العربیة:

الف) لَیتَهُ یکونُ قد ذهَبَ (کاش **رفته باشد**).

ب) رُبَّما یکونُ قد ذَهَبَ (شاید **رفته باشد**).

ج) لَستُ أدری بالضَّبط یحتَملُ أن یکونَ قد ذَهَبَ (درست نمی‌دانم شاید **رفته باشد**).

۸-۱۳ افعال مضارع اصلی نیز دو نوعند: / تنقسم الأفعال المضارعة الأصلية أيضاً إلى نوعَين:

نوع فعل	پیشوند	بن فعل	شناسه	ساخت فعل
مضارع اخباری	می	رو	ـَم	می‌روم
مضارع التزامی	بـ	رو	ـَم	بروم

۹-۱۳ برای آشنایی با کاربرد انواع فعل مضارع، معنی آنها را با هم مقایسه می‌کنیم: / للتعرف على استعمالات أنواع الفعل المضارع، سنقارن معانيها مع بعضها الآخر:

می‌روم (عمل هم اکنون آغاز می‌شود یا در وقوع آن تردیدی نیست/ يبدأ حدوث العمل الآن أو أنه ليس هناك أي شك في حدوثه).

بروم (وقوع عمل وابسته به تردیدی یا آرزویی است/ يرتبط حدوث العمل بشك أو أمل).

فعل مضارع اخباری معادل فعل مضارع عربی است؛ و فعل مضارع التزامی بیشتر شبیه مصدر مؤول در عربی است: / إن الفعل المضارع الإخباري يعادل الفعل المضارع في العربية؛ و يشبه الفعل المضارع الالتزامي المصدر المؤول في العربية إلى حد كثير:

أن/ کی+ فعل مضارع عربی = فعل التزامی فارسی

أن يقرأ: **بخواند**

۱۰-۱۳ فعل امر هم جزء فعلهای زمان حال به شمار می‌رود و طرز ساخت آن به صورت زیر است: / يعتبر فعل الأمر أيضاً من أفعال الزمن المضارع و يصاغ كما يلي:

بـ + بن مضارع (بـ + جذر المضارع): بـ + رو = **برو**

۱۳-۱۱ فعل مضارع بعضی از مصادر فارسی مانند «داشتن» و «بودن» بدون پیشوند «می» یا «بـ» به کار می‌رود: / یستخدم الفعل المضارع لبعض المصادر الفارسیة مثل «داشتن» و «بودن» من دون السابقة «می» أو «بـ»:

دارم (به جای «می‌دارم» و «بدارم»).

باشم (به جای بباشم).

البته گاهی ممکن است «بـ» پیشوند فعل التزامی یا «می» پیشوند اخباری نیز حذف شود، در این صورت از روی معنا باید بفهمیم که کدام نوع از افعال مضارع است: / طبعاً یمکن أحیاناً أن تحذف سابقة الفعل الالتزامی «بـ» و أیضاً سابقة الفعل الإخباری «می» و فی هذه الحالة علینا أن نفهم نوع الفعل المضارع لدینا من خلال المعنی:

جمله‌ها را منفی **کنید** (بکنید).

آنکه گوید از زبانم راز کیست (آنکه از زبان من راز می‌گوید کیست)؟

۱۳-۱۲ معادل مضارع اخباری فارسی در عربی به دو صورت ساخته می‌شود (با فعل، یا اسم فاعل): / یصاغ معادل الفعل المضارع الإخباری فی الفارسیة بطریقتین فی العربیة (إما بالفعل، أو باسم الفاعل):

الف) یَتسربُ الزَّیتُ، الزیت مُتسرب (روغن نشت **می‌کند**).

ب) انتَ ضاحک (تو **می‌خندی**).

۱۳-۱۳ معادل معنایی مضارع التزامی فارسی، در عربی به چند صورت ساخته می‌شود. / یصاغ المعادل المعنوی للمضارع الالتزامی فی الفارسیة، بعدة طرق فی العربیة.

عَلَیَّ (مِنَ الواجبِ/ لابُدَّ لِی/ یجبُ) أن أتَغَذَّی (باید ناهار **بخورم**).

۱۳-۱۴ فعلهای ماضی و مضارع انواع دیگری هم دارد که در واقع به نوعی در زیر مجموعهٔ همین افعال قرار می‌گیرند؛ بنابراین برای رعایت اختصار در

اینجا از ذکر آنها خودداری می‌شود. / للأفعال الماضية و المضارعة صيغ أخرى أيضاً و هی فی الحقيقة تصنف ضمن هذه المجموعة من الأفعال إلى حدّما، ولكن لضيق المجال لن تذكر هنا.

تمرین

۱. زمان و نوع افعال غیر تکراری حکایات زیر را بنویسید و برای هر فعل یک جمله جدید بسازید: / اكتب زمن و نوع الأفعال غير المتكررة للحكايات التالية وضع كل فعل منها فی جملة:

الف) مردی پیش ابوالعینا رفت و گفت: «زنی دارم به غایت سلیطه و بدخوی و زشت‌روی و کهنسال و بیمار، و ده سال است که بر جای مانده است.» گفت: «مشتاق مرگ او هستی؟ و می‌خواهی که خبر مرگ او را به تو برسانند؟» گفت: «والله! نمی‌خواهم.» ابوالعینا گفت: «ویحک (ای وای) چرا نمی‌خواهی؟» گفت: «می‌ترسم از خوشحالی زیاد بمیرم.» / ذهب رجل إلى أبي العيناء و قال له: «لديّ زوجة سليطة جداً و سيئة الطبع و قبيحة و عجوز و مريضة، و منذ عشر سنوات و هی كما هی لم تتغير.» قال: «أأنت مشتاق لرؤيتها ميتة؟ و تريد أن يصلك نبأ وفاتها؟» قال: «والله، لاأريد.» فقال أبوالعيناء: «ويحك، و لماذا لا تريد ذلك؟» فقال الرجل: «أخاف أن أموت من شدة الفرح.»

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

ب) مردی زمینی فروخت و با پولش اسبی خرید. حکیمی به او گفت: «ای فلان! می‌دانی چه کرده‌ای؟ چیزی را فروخته‌ای که تو به او سرگین می‌دادی و او به تو جو می‌داد و به

عوض، چیزی خریده‌ای که تو به او جو می‌دهی، و او به تو سرگین می‌دهد.» / بـاع رجـل أرضاً و اشتری بثمنها حصاناً. قال له حکیم: «یا فلان! أتعلم ماذا فعلت؟ قد بعت شیئاً کنـت تعطیه الرّوث و کان یعطیک الشعیر و بالمقابل، اشـتریت شـیئاً أنـت تعطیـه الـشعیر، و هـو یعطیک الرّوث.»

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

۲. در جاهای خالی فعل مناسب بنویسید: /املأ الفراغات بالأفعال المناسبة:

روزی هارون‌الرشید از کنار گورستان ..... (گذشتن)؛ بهلـول و علیـان مجنـون را دید که با هـم ..... (نشستن) و سـخن مـی‌گوینـد. خواسـت کـه بـا ایـشان مطایبـه ..... (کردن)؛ ..... (فرمودن) تـا هـر دو را ..... (آوردن)، گفـت: «من امـروز دیوانـه ..... (کـشتن) جـلاد را طلـب کنیـد.» فـی‌الحـال جـلاد حاضـر ..... (شـدن). علیـان را ..... (نـشاندن) کـه ..... (گـردن زدن)، گفت: «ای هارون چه می‌کنی؟» گفت: «امروز دیوانه می‌کشم.» گفـت: «سـبحان الله مـا در این شهر دو دیوانه ..... (بودن)، تو سوم ما ..... (شدن)، تـو مـا را بکـشی، چه کسی تو را بکشد.» / مرّ هارون‌الرشید یوماً من جانب المقابر، فرأی المجنونین بهلـول و علیان، جالسین و هما یتحدثان مع بعضهما. أراد أن یمازحهما فـأمر بإحـضارهما. و قـال: «سأقتل المجنون الیوم، اطلبوا الجلاد.» و أُحضِرالجلاد فوراً. و أجلس علیـان لیقطـع رأسـه. قال: «یا هارون ماذا تفعل؟» فأجاب «أقتل المجنون الیوم.» فقال: «سبحان الله، کنا فـی هـذه البلدة مجنونین، و أصبحت ثالثنا، لو قتلتنا، فمن ذا الذی سیقتلک.»

۳. جمله‌های زیر را به فارسی ترجمه کنید: / ترجم الجمل الآتیة إلی الفارسیة:

لم یُدرِّس المعلّمُ أمس. .....

عندما وَصَلتُ کان قداختَبَرَ الجهازَ .....

کان العاملُ یُغربلُ التُّرابَ. .....

قد هدأ البَحرُ. .....
رُبَّما يكونُ قَدِ استَرقَ النَّظَرَ إلى باب الغُرفَة. .....
يقولون حِينَما وَلَدَتنى أُمِّى. .....
ليت الأستاذَ يَستَهِلُّ مُحاضرتَهُ. .....
وَ لَسوفَ يُعطيكَ رَبُّكَ فَتَرضى. .....
لَن تنالُوا البِرَّ حتّى تنفقوا مِمَّا تُحبونَ. .....
اِفصل القابسَ مِنَ المِقبس. .....

۴. فعل اول شخص مفرد مصدر «ایستادن» را در تمام زمانها و انواع آن بنویسید./ اكتب صيغة فعل المخاطب المتكلم للمصدر «ایستادن» (وقوف) فى كل الأزمنة بأنواعها.

درس چهاردهم

۱-۱۴ یکی از ارکان جمله در زبان فارسی «قید» است. قید کلمه‌ای است که مفهوم فعل یا مفهوم کل جمله یا یکی از اجزای جمله را به زمان، مکان، حالت، یا کیفیت خاصی مقید کند؛ مانند: / یعد الظرف أحد أرکان الجملة فی اللغة الفارسیة و هو کلمة تقید مفهوم الفعل أو مفهوم کل الجملة أو أحد أجزائها بزمان أو مکان أو حالة معیّنة؛ مثل:

حتماً برو (حتماً اذهب).

شاید بیایم (ربما أحضر).

او درسها را **خوب** می‌خواند (هو یقرأ الدروس جیداً).

یقیناً تو را دوست دارد (حتماً (بالتأکید) یحبک).

کم کم زبان فارسی را یاد می‌گیرید (تتعلمون اللغة الفارسیة خطوة خطوة).

به ناچار قبول کردم (قبلت مضطراً).

با شتاب به طرف ما آمد (أقبل نحونا مسرعاً).

به سرعت از اینجا دور شد (ابتعدَ من هنا مسرعاً).

دیشب او را دیدم (رأیته لیلة البارحة).

۲-۱۴ اگر قید مفهوم کلی جمله را مقید کند، در آغاز جمله می‌آید (بیشترین کاربرد قید از این نوع است): / یأتی الظرف فی أول الجملة إذا قید المفهوم العام لها (و هذه النوع من الظرف هو الأکثر استخداماً):

حتماً به دیدار او می‌روم (قطعاً سأذهب للقائه).

خوشبختانه کار بهتر شده است (لحسن الحظ لقد تحسن العمل).

۳-۱۴ اگر تأکید قید بر مفهوم فعل باشد، قبل از فعل می‌آید: / إذا كان تأكيد الظرف على مفهوم الفعل فإنه يأتي قبل الفعل:

زهرا علی را **جداً** دوست دارد (تأکید بر جدی بودن دوست داشتن)./ من المؤكد أن زهرا تحب علياً (التأكيد على حقيقة المحبة).

۴-۱۴ اگر قید وابسته اسم یا صفت یا وابسته قید دیگری باشد، قبل از همان اسم یا صفت یا قید قرار می‌گیرد: / إذا تعلق الظرف بالاسم أو الصفة أو بظرف آخر فإنه يأتي قبل ذاك الاسم أو الصفة أو الظرف:

کار **بسیار** خوب او ما را متعجب کرد (قید صفت). / أدهشنا عمله الرائع (ظرف صفة).

او **خیلی** خوب کار می‌کند (قید قید). / هو يعمل بشكل جيد (ظرف ظرف).

او به کارش **کاملاً** علاقه‌مند بود (قید مسند). /كان يحب عمله حباً شديداً (ظرف مسند).

۵-۱۴ ضمیرهای «خود»، «خویش» و «خویشتن» چون به جای هر شش ضمیر شخصی می‌توانند به کار روند، به آنها ضمیر مشترک می‌گویند. ضمیرهای مشترک دو کاربرد اصلی دارند: / يطلق على الضمائر «خود»، «خويش»، «خويشتن» اسم الضمائر المشتركة و ذلک لأنها يمكن أن تستخدم مكان الضمائر الشخصية الستة. للضمائر المشتركة استخدامان أصليان:

الف) برای تأکید اسم یا ضمیری که در لفظ یا معنا، قبل از ضمیر مشترک قرار گرفته است؛ مانند: / لتأكيد الاسم أو الضمير الذي يأتي قبل الضمير المشترک لفظاً أو معنى؛ مثل:

تو **خود** حدیث مفصل بخوان از این مجمل (أنت نفسک اقرأ الكلام مفصلاً من هذه الخلاصة).

خودمان (ما **خود**...) او را انتخاب کردیم. (اخترناه بأنفسنا / نحن أنفسنا اخترناه).

او **خود** به میدان بازی آمد (هو أتی بنفسه إلی ساحة اللعب).

ب) برای پرهیز از تکرار؛ آن وقتی است که در نقش متمم یا مفعول به کار رفته و با نهاد جمله «هم شخص» باشند. در چنین وضعیتی چون «متمم یا مفعول» و «نهاد» هر دو شخص واحدند و نمی‌توان آن اسم یا ضمیری را که نهاد قرار گرفته، دوباره در جایگاه متمم یا مفعول تکرار کرد، از این رو به ناچار باید از ضمیر مشترک «خود» به همراه ضمیر متصل هم شخص با نهاد استفاده کرد؛ به بیان دیگر در چنین وضعیتی، وجود ضمیر مشترک اجباری است و قابل حذف نیست؛ مانند: /لتجنب التکرار؛ و ذلک عندما یکون الموقع الإعرابی للضمیر متمماً أو مفعولاًبه و فی هذه الحالة یتحد مع فاعل الجملة. ولأنّ «المتمم أو المفعول» و «الفاعل» کلاهما شخص واحد ولایمکن للاسم أو الضمیر الذی کان فاعلاً أن یأتی مرة أخری متمماً أو مفعولاًبه و لهذا السبب یجب أن یستعمل الضمیر المشترک «خود» مع الضمیر المتصل للشخص نفسه مع الفاعل؛ بمعنی آخر إن وجود الضمیر المشترک فی هذه الحالة إجباری و لایمکن حذفه؛ مثل:

شما به **خودتان** هم رحم نمی‌کنید. (نادرست: شما به شما...) /أنتم لاترحمون أنفسکم أیضاً.

من **خودم** را به شما می‌رسانم. (نادرست: من من را ...) /أنا سألتحق بکم بنفسی.

آنها **خودشان** را دست کم گرفته‌اند. (نادرست: آنها آنها را ...)/ هم قد استخفوا بأنفسهم.

غیر از دو مورد مذکور، در سایر موارد نباید از ضمیر مشترک استفاده کرد؛ بنابراین کاربردهایی نظیر جمله زیر نادرست است: / لایجب استخدام الضمیر المشترک فی الحالات الأخری باستثناء الحالتین المذکورتین، لذلک فإن استخدامه فی مثل هذه الجملة یعتبر خاطئاً:

نادرست: دیروز خواهر خود کتاب را به من داد.

۱۴-۶ سه کلمه «هم، همدیگر و یکدیگر» **ضمیر متقابل** هستند، ضمایر متقابل، ضمایری هستند که فقط در نقش «مفعول یا متمم» یا به صورت «مضاف‌الیه» به کار می‌روند و با نهاد، هم شخص، یا به بیان دیگر «مشترک» هستند. یعنی در عین آنکه مفعول یا متمم است، یا وابسته آنهاست، در عین حال از نظر معنایی (نه دستوری) جزئی از نهاد است (با نهاد رابطه تعاملی دارد)؛ مانند: / إنّ الکلمات الثلاث التالیة «هم و همدیگر و یکدیگر» هی ضمائر متقابلة. و الضمائر المتقابلة هی ضمائر موقعها الإعرابی (مفعول‌به أو متمم) أو تأتی مضافاًإلیه و تکون متحدة مع الفاعل، أی یشترکان معاً. بمعنی آخر؛ فی نفس الوقت الذی تکون فیه هذه الضمائر مفعولاًبه أو متمماً، أو تابعاً لهما، فإنها تمثل جزءاً من الفاعل من ناحیة المعنی و لیس قواعدیاً؛ مثل:

ما همدیگر را دوست داریم (نحن نحب بعضنا بعضاً).

شما به کار یکدیگر رسیدگی کنید (أنتم أنجزوا أعمال بعضکم البعض).

آنها به هم نگاه کردند (هم نظروا إلی بعضهم البعض).

۱۴-۷ در زبان فارسی، حروفی در جمله به کار می‌روند که رابطهٔ کلمه‌ها را در آن جمله نسبت به هم نشان می‌دهند. همنشینی این حروف با کلمه‌ها و افعال گوناگون، گاهی باعث تغییر معنی آنها می‌شود، مثلاً «رفتن به» خانه، یعنی وارد شدن در خانه و «رفتن از» خانه، یعنی خارج شدن از آن. از این رو در به کار بردن حروف اضافه کلمه باید دقت کرد. / هناک حروف مستخدمة

فی الجملة الفارسیة توضح علاقة الکلمات فی تلک الجمل مع بعضها البعض. إن مجاورة هذه الحروف للکلمات و الأفعال المختلفة قد تؤدی إلی تغییر معانیها أحیاناً مثلاً «الذهاب إلی» البیت، یعنی الدخول إلی البیت و «الذهاب من» البیت، یعنی الخروج منه و من هنا یجب الدقة عند استخدام حروف الجر.

اگرچه **حروف اضافه** فارسی، در زبان عربی معادلهایی دارند؛ مثلاً «از: مِن/ عَن»، «در: فی»، «با: مع»، «به: بـ»، «بر: عَلی»، و ...؛ اما باید توجه داشت «این ذهنیت که حرف اضافه فارسی باید معادل معنایی مشابهی در عربی داشته باشد، در اغلب موارد صحیح نیست»؛ مانند:/ علی‌الرغم من أن حروف الجر فی الفارسیة، لها مرادفات من الحروف العربیة، مثلاً «از: «من / عن»، «در: فی»، «با: مع»، «به: بـ»، «بر: علی»، و ...؛ إلی أن هذا التصور القاضی بأن أحرف الجر الفارسیة یجب حتماً أن یکون لها مرادفات مشابهة فی العربیة هو تصور غیرصحیح علی الأغلب؛ مثل:

به تو هدیه‌ای دادم (أعطَیتُک هَدیّةً).

او شاگرد سیبویه بود (تَتَلمذَ **عَلی** سیبَوَیه).

از او پرسیدم (سألتُهُ).

با او مکاتبه می‌کند (یُراسِلُهُ).

به خدا نیرنگ می‌زنند (یُخادِعُون اللهَ).

حروف عربی نیز در زبان فارسی معادل ثابت ندارند، ولی مشهورترین برابرهای فارسی برای بعضی از حروف دیگر عربی به شرح زیر است: /کما أن الأحرف العربیة لیس لها مرادفات ثابتة فی الفارسیة، ولکن أشهر المرادفات الفارسیة لبعض الأحرف العربیة الأخری هی کالتالی:

الف) «فَ» عربی، در فارسی معادل یکی از این الفاظ است: **پس از، سپس،**

بلافاصله/ «فـَ» فی العربیة ترادف فی الفارسیة إحدی الألفاظ التالیة: پس از، سپس، بلافاصله.

جاء یوسفُ فَسعیدٍ (سعید پس از یوسف آمد).

ب) «**ثُمّ**» عربی، معادل «**سپس، پس از مدتی، آنگاه**» فارسی است./ «ثُمَّ» فی العربیة ترادف فی الفارسیة «سپس، پس از مدتی، آنگاه».

هَبطَتِ الطائرةُ ثُمَّ أقلَعَتْ (هواپیما فرود آمده سپس (بعد از مدتی) بلند شد).

ج) «**أو**» و «**أم**» عربی، معادل «**یا**» در فارسی هستند./ «أو» و «أم» فی العربیة ترادف «یا» فی الفارسیة .

أسعیدٌ عِندَک أمْ یوسفُ (سعید نزد تو است یا یوسف؟)[1]

تمرین

۱. با کلمه‌های زیر جمله بسازید: / ضع الکلمات الآتیة فی جمل:

فوراً .....

خصوصاً .....

به تدریج .....

کم کم .....

به سرعت .....

پرسان پرسان .....

خندان .....

به ناچار .....

به اجمال .....

با زور .....

دیشب .....

فقط .....

---

۱. معروف، یحیی؛ *فن ترجمه*: ... ؛ ص ۲۶۲-۲۷۰ (با تلخیص).

گـاهی .....
ناگهـان .....
صـبح .....

۲. جاهای خالی را بـا ضـمیر مـشترک یـا متقابـل مناسـب پـر کنیـد:/ امـلأ الفراغـات بالضمائر المشتركة أو الضمائر المتقابلة المناسبة:

او ..... به من گفت، نمی‌آیم.
آنها به ..... رحم نمی‌کنند.
تو ..... را کوچک نشمار.
پدر ..... کتابها را به من داد.
آن دو مدتی به ..... نگاه کردند.

۳. با مرتب کردن کلمه‌های زیر جمله بسازید: / رتب الكلمات التالية لتركب جملاً:

خودم، در، او، دانشگاه، من، دیـدم، را .....
مشو، خویشتن آرای، بهار، چون .....
دروغ، نباید، به، بگوییم، ما، هم .....
شدیم، خراب، و، ناراحت، شد، ما، دیوارهـا .....
فرمودید، عرض کردم، من، و، شما، به، بیایم، شما، نیا .....
دادند، نجاتم، سحر، دوش، وقت، غـصه، از .....
آور، تا، به، توانی، دلی، دسـت .....
هنر، شکستن، نمی‌باشد، دل .....
درختان، است، میوه، خریدم، از، پر، که، باغی .....
در، اگر، شکم، گرسنه، هیچ، پرنده‌ای، نبود، نمی‌افتاد، صیاد، دام .....
.....
می‌روی، کجا، چنین، به، شـتابان .....
نیست، درست، شرعاً .....
برادرم، دیشب، را، دیـدم .....
خوشحال، خیلی، او، اسـت .....
رفت، او، کجا، بـه .....
خودش، رساند، آنجا، با سرعت، را، بـه .....
شده است، او، حال، خوب، کـاملاً .....

بـــه، او، دیـــدار، حتمـــاً، مـــی‌روم .....

آمد، دیروز، دانشگاه، او، بـه .....

یاد می گیرم، را، به زودی، فارسی .....

بالا، پایین، از، به، می‌بارد، باران .....

مشکلات، شده است، خوشبختانه، حـل .....

دیدم، را، در، او، دانشگاه، اتفاقاً .....

نمی‌خوانی، را، خوب، درسهایت، چرا .....

برگشت، مشهد، زود، خیلـی، از .....

علی، آمدند، همه، جز .....

۴. در جاهای خالی کلمه مناسب بنویسید: / املأ الفراغات بالكلمات المناسبة:

او از ..... به دانشگاه آمد.

..... نمی‌توانیم کارها را ..... انجام دهیم.

او شبها خیلی .....می‌خوابد.

درسهایم را ..... زود خواندم.

هر ..... و روز ۲۴ ساعت است.

این کار را ..... نمی‌پذیرم.

او گفت فوراً به ..... بیا.

زهرا جداً علی را ..... .

آیا ..... تو او را دیده‌ای؟

حال او ..... خوب شده است.

امسال ..... خوبی است.

اتاق من ..... اتاق شما است.

تو را قبلاً ..... .

..... به اینجا نزدیک شد.

ما آن کتاب را ..... خریدیم.

ما ..... نفر آمدیم.

۵. غلطهای جمله‌های زیر را اصلاح کنید:/ صحح الجمل التالية:

شما به خود شما هم رحم نمی‌کنید.

امروز برادر خود به من پول داد.

او از اتومبیل نزدیک شد.
شما خود فرمود که ما بیابیم.
ما به خانه شما تشریف آوردیم.
شما به من عرض کردید که درس بخوانم.
من خواست که شما را ببینم.
ما دیروز صبحانه می‌خوریم.
دانشجویان به کلاسها رفته شدند.
قدرت انسان را فاسد می کنند.
برگها بر شاخه می‌رقصد.
مؤمن دوبار از یک سوراخ گزیده نمی‌شوند.
خدا را نیرنگ می‌زنند.
پرسیدم او را.
زدم او را زدنی سخت.

۶. جمله‌های زیر را به فارسی ترجمه کنید:/ ترجم الجمل التالية إلى الفارسية:

كسوتُ الفقيرَ لباساً. .....
يُخْشَى عَلى سعيد. .....
النكاح سنتي فمن رغب عن سنتي فليس مني. .....
يَتسَلَّقُ الشَّجرَةَ. .....
لاتَكتُمَنَّ الحَقَ. .....

وقل رب زدني علما
جامعة دمشق
Damascus University

درس پانزدهم

۱-۱۵ در جمله‌های فارسی معمولاً نهاد (مسندالیه/ فاعل) در آغاز، و «فعل» در آخر جمله می‌آید؛ و مفعول بعد از نهاد قرار می‌گیرد، مگر اینکه در جمله تأکید بر مفعول باشد، در این صورت مفعول بر نهاد مقدم می‌شود: / السائد فی الجملة الفارسیة أن یأتی المسندإلیه/ الفاعل فی بدایة الجملة و الفعل فی آخرها و یأتی المفعول به بعد الفاعل إلا إذا کان التأکید فی الجملة علی المفعول به عندئذ یتقدم المفعول به الفاعل:

حسن کتاب را خرید.

کتاب را حسن خرید.

همچنین اگر جمله طولانی باشد، یا بر کلمه «فعل» تأکید باشد، ممکن است «فعل» در وسط یا آغاز جمله نیز بیاید: /کذلک الأمر إذا کانت الجملة طویلة أو کان التأکید علی «الفعل»، عندها یمکن للفعل أن یأتی فی وسط الجملة أو فی أولها:

در من صدای وجدان بلندتر **است** از همه این استدلالهای مردم فریب / إن نداء الضمیر داخلی أعلی من کل هذه الأدلة الخادعة للناس.

بکشید این قاتلان را (این قاتلان را بکشید)/ اقتلوا هؤلاء المجرمین.

بیار آنچه **داری** زمردی نشان (آنچه از مردی نشان داری، بیار)/ أظهر مالدیک من فتوة و رجولة.

۲-۱۵ متمم و مکمل بعد از مفعول قرار می‌گیرند و مکمل بعد از متمم می‌آید:

/ یأتی المتمم و المکمل بعد المفعول به و یأتی المکمل بعد المتمم:

من (نهاد) کتاب را (مفعول) به او (متمم) دادم (فعل).

من (نهاد) خودم را (مفعول) دانشمند (مکمل) نمی‌دانم (فعل).

مردم (نهاد) به او (متمم) مرد حق (مکمل) می‌گفتند (فعل).

۱۵-۳ گاهی ممکن است متمم جمله بیش از یکی باشد، در این صورت متمم‌ها به ترتیب منطقی معنایی خود قرار می‌گیرند. این منطق تابع مقصود یا تأکید نویسنده است (معمولاً تقدم ترتیب به معنی تأکید بیشتر است):/ یمکن أحیاناً أن یکون فی الجملة أکثر من متمم، فی هذه الحالة یتم ترتیب هذه المتممات ترتیباً منطقیاً حسب معانیها و هذا المنطق یحکمه غرض المؤلف أو تأکیده (تقدیم الترتیب حسب التأکید هو السائد علی الأغلب):

تو (نهاد) از شادمانی (متمم) با من (متمم) سخن بگو (فعل).

تو (نهاد) با من (متمم) از شادمانی (متمم) سخن بگو (فعل).

اردشیر (نهاد) دربارهٔ کلاس (متمم) به دانشجویان (متمم) توضیح داد (فعل).

اردشیر (نهاد) به دانشجویان (متمم) دربارهٔ کلاس (متمم) توضیح داد (فعل).

۱۵-۴ باید توجه داشت که نشانهٔ متمم[1]، حرف اضافه‌ای است که پیش از اسم یا گروه اسمی قرار می‌گیرد. البته گاهی نیز ممکن است حرف اضافه در ظاهر کلام ذکر نشود، ولی حتماً در معنا وجود دارد و می‌توان آن را ظاهر کرد: / یجب الانتباه إلی أن حروف الجر تعد من علامات المتمم و تأتی قبل الاسم أو الترکیب الاسمی، طبعاً من الممکن أیضاً ألایذکر حرف الجر بشکل ظاهر فی الکلام ولکنه موجود فی المعنی بشکل أکید و یمکن إظهاره:

---

۱. باید توجه داشت که متمم دو نوع است: متمم جمله و متمم قیدی که در اینجا چون ضرورت نداشته است، بین آنها از این نظر تمایزی قائل نشده‌ایم.

من به آینده فرزندانم و [به] سعادت ایشان می‌اندیشم (أنا أفکر بمستقبل أولادی و [بـ] سعادتهم).

۵-۱۵ باید توجه داشت که صفت تفضیلی (صفت+تر) همیشه دارای متممی است که بعد از حرف «از» می‌آید و متمم صفت به شمار می‌رود (نه متمم جمله):/ یجب الانتباه إلی أن الصفة التفضیلیة (الصفة+تر) لها متمم دائماً یأتی بعد حرف «از» (من). هذا المتمم یتعلق بالصفة (ولایتعلق بالجملة):

من بزرگتر **از او** یم.

البته گاهی ممکن است به منظور تأکید، متمم صفت تفضیلی را جلوتر از صفت ذکر کنند: / طبعاً أحیاناً یمکن ذکر متمم الصفة التفضیلیّة قبل الصفة للتأکید:

من **از او** بزرگترم.

۶-۱۵ همان‌طور که قبلاً هم گفتیم، «قید» با توجه به اینکه چه چیزی را مقید می‌کند، ممکن است در هر جایی از جمله قرار بگیرد، ولی جایگاه اصلی آن بیشتر در قبل یا بعد از نهاد است و اگر قید فعل باشد، قبل از فعل می‌آید؛ ترتیب عادی قرار گرفتن ارکان جمله فارسی به شرح زیر است: / کما ذکرنا سابقاً فإن «الظرف» یمکن أن یقع فی أی مکان فی الجملة حسب الشیء الذی یقیده، ولکن موقعه الأصلی غالباً قبل المسندإلیه أو الفاعل أو بعده و إذا کان ظرفاً للفعل فإنه یأتی قبل الفعل؛ إنّ الترتیب المتعارف علیه لمواقع أرکان الجملة الفارسیة هو کالتالی:

[قید]، نهاد، [قید]، مفعول، متمم، مسند/ مکمل، [قید]، فعل.

امروز علی، کتابها را از مصطفی تحویل گرفت.

علی امروز دانشجویان را دانشمندان آینده نامید.

در قدیم به دادگستری عدلیه می‌گفتند.

هوا در تهران سرد است.

تمرین

۱. با مرتب کردن کلمه‌های زیر، جمله بسازید: / رتب الكلمات الآتية لتركّب جملة:

توانا، در بین دانشجویان، شما را، من، امسال، یافتم، جداً

.....

لذیذ، سوپ، این، است، جداً

.....

مهربان، شما، هستند، شهر، مردم

.....

آمد، رئیس اداره شما، سعیدی، آقای، پسر، جناب، کوچک

.....

هست، اینجا، در، همین، چهار، قدیمی، رستوران، تا

.....

نمی‌دانم، دانشمند، من، را، خودم

.....

دروغگو، او، به، مردم، می‌گفتند

.....

استاد، فردا، دانشجویان، می‌پرسد، درس، از، کلاس

.....

به، خوب، بچه، نمی‌کند، از، بزرگتر، خودش، بی‌احترامی

.....

به، سیب، علی، من، حسین، و، دادیم، پنج

.....

می‌گویی، پسر، بیگدلی، دکتر، کدام، تو، را، آقای

.....

جناب، خریده است، سفید، ماشین، نیکوبخت، دکتر، آقای، جدید

.....

محل، حسین، آقا، پارک، را، ماشین، خود، کرده بود، گم

.....

نمی‌کند، با، مبارزه، دولت، گرانفروشی، به طور جدی

.....

می‌اندیشیم، آینده، به، فرزندانمان، به، ما

.....

می‌کند، بد، کار، او، خیلی

.....

نبرده‌اند، ایران، یاد، از، را، هرگز، زیبایی، مردم

.....

و، ما، و، هستیم، پس، حوا، من، آدم، تو، پدر، برادر، مادر، است، و

.....

را، پرنده‌ای، تیزبین‌تر، آیا، کرکس، می‌شناسی، از

.....

رفت، فقیر، خانه، از، روزی، بیرون، مردی

.....

به، رفت، صبحگاه، پادشاهی، شکار، با، یک روز، همراهان

.....

از، تنگدست، آمد، درویشی، مشهور، گدایان، شهر، یکی، نزد، روزی

.....

۲. در جاهای خالی کلمهٔ مناسب بنویسید:/ املأ الفراغات بالكلمة المناسبة:

جواد برای ..... کتاب خرید.

نعیمه برای ..... ش گوشواره خرید.

..... کتاب ..... به سمیه دادی.

آنها قبلاً ..... ما را ..... .

من او را ..... می‌پنداشتم.

..... شما را از مشهد به ..... .

هر که آمد ..... نو ساخت.

توانا ..... هر که ..... بود .

تو از ..... با من سخن بگو.

ما از ..... پدران خود پند گرفته‌ایم.

او هر روز از خانه به مدرسه ..... .

آنها اول ..... بودند، بعداً بد ..... .

من به دانشگاه می‌رفتم که ثمینه را ..... .

پدرش ..... را احمد نامید.

زمین به دور ..... می‌چرخد.

مکه در ..... قرار دارد.

تا ..... دلی به دست آور.

شاید او دیروز به فروشگاه ..... .

امیدوارم امروز به کتابخانه ..... .

خداوند یاورتان ..... .

۳. جمله‌های غلط را اصلاح کنید: / صحح الجمل الخاطئة:

او عادل خودش را می‌داند. .....

بزرگ من خودم را نمی‌شمارم. .....

به تو داد او نشانی من را. .....

به دست من داد جارویی را. .....

کتابهایت به علی بده. .....

اگر برادرم را دیدی زیاد او را دوست خواهی داشت. .....

امیدوارم بودم که می‌روی اما نرفتی. .....

شاید او را دیدم ولی به خاطر ندارم. .....

من قبلاً به حج رفتم و کعبه را زیارت کرده‌ام. .....

من در آینده به آنجا رسیدم که تو آرزو دادی. .....

پیوست ۱

واژه‌نامه فارسی به عربی

آب: الماء/ المیاه
آب و هوا: الطقس
آبی: الأزرق
آتش: النار
آرام: الساکن/ الراحة/ الخامد/ الهاجع
آرامش: السکون/ الهدوء
آزادگان: الأحرار
آزمایش: التجربة/ الاختبار
آزمند (طمعکار): الحریص
آسمان: السماء
آشپز: الطبّاخ
آشنایی: التعرف/ الاطلاع
آغاز کردن: الافتتاح/ الشروع/ البدء
آغاز: البدایة/ الابتداء
آفتاب: الشمس
آفرید: خَلَقَ
آفریدن: الخلق
آقا: السید
آمد: جاء
آمدن: المجیء/ الإتیان/ الإیاب/ العوده
آمیختن: الامتزاج
آن: ذلک/ تلک
آنجا: هناک
آنچه: ما
آنها (ایشان): هما/ هم/ هنَّ
آورد: أحضَر
آوردن: الإحضار/ التوصیل
آویختن: التعلیق
آیا: هل/ أ
آینده: المقبل/ المستقبل/ القادم/ الآتی
اتاق: الغرفة
اخراج: الطرد
ارزان: الرخیص
اروپا: أوروبا
از یاد بردن: أن ینسی
از: مِن/ عن
اسب: الحصان
است: یکون
استاد: الأستاذ
استادان: الأساتذة
استادِ دانشگاه: أستاذ الجامعه
اطراف: الحول
افزودن: الکثرة/ الزیادة/ الإضافة
افزون: الزائد
افکندن: الرمی/ الإلقاء
اکسیژن: الأُکسِجین
البته: طبعاً
امروز: الیوم/ هذا الیوم
امشب: اللیلة/ هذه اللیلة
امیدوار بودن: الرجاء/ التوقع/ الأمل
انار: الرمان
انتخاب: الاختیار/ الخِیار
اندیشیدن: التفکّر/ التأمل
انسان: الإنسان

انقلاب: الثورة
او: هو (هی)
ایرانی: الإیرانی
ایرانیان: الإیرانیون
ایستاد: وقفَ
ایستادن: الوقوف
این: هذا، هذه
اینترنت: الانترنت
اینجا: هنا
با: مع
باران: المطر
بارید: هطل
باریدن: الهطل/ الهطول
باریک: النحیل/ النحیف/ الدقیق/ الهزیل/ الرقیق
بازار: السوق
باز ماندن: البقاء
با زور: بالقوة/ القوی
بازی: اللعب
باش: کُن
با شتاب: مسرعاً
باغ: البستان/ الحدیقة
باغبان: البستانی/ الحدائقی
بافت: نَسَجَ
بافتن: الحیاکة/ النسج
باقاعده: القیاسیة
بالش: الوسادة
بالیدن: التباهی/ الفخر
بانک: البَنک
با هم: معاً/ المتفق
با همدیگر: مع بعضهم الآخر
باید: یجب/ ینبغی/ من الواجب
بچّه: الطفل/ الطفلة
بچه‌ها: الأطفال
بخشش: الإنفاق
بخشنده: الکریم
بخشیدن: العطاء/ الهبة/ العفو/ السماح
بد: ردیء/ سیء
بد خوی: سیيء الطبع/ الشرس
بر: علی
برابر: المرادف/ المساوی
برادر: أخ
برادرم: أخی
برای: مِن أجل
برای چه: لماذا
برخاست: قام
برخوردن: الاصطدام
برداشتن: الرفع/ الحمل/ الأخذ/ النقل
بردن: الحمل/ النقل/ الأخذ
برعکس: المعکوس/ علی عکس
برف: الثلج/ الجلید
برگشت: رجع
برگشتن: الرجوع/ العودة
بزرگ: الکبیر/ العظیم
بساز: رکّب
بست: ربط/ أغلق
بستگی: الارتباط/ القرابة
بستن: الربط/ الإغلاق/ السّد/ العقد
بسته: المغلَق/ المسدود/ المنعقد/ المربوط
بسیار: الکثیر/ جداً
بشر: البشر
بعد: اللاحق
بعداً: فیمابعد
بلند: المرتفع/ العالی/ الطویل
بلندتر: أعلی/ أطول
بلیت: التذکرة
بُن: الأصل/ الجذر
بنفش: البنفسجی
بود: کان
بوسه: البوس/ القُبلة
به (حرف اضافه): إلی/ باء الجر/ لام الجر
به اجمال: اجمالاً
بهار: الربیع
بهانه: الاعتذار/ الحجة
بهتر: الأحسن/ الأفضل

بهتر شد: تحسنَ
به دست آوردن: الوصول/ الحصول
به سرعت: سریعاً/ مسرعاً
به کار بردن: استخدام/ استعمال
به ناچار: مضطراً
به یاد آوردن: التذکر/ التذکیر
بیابان: الصحراء
بیجان: بلاروح/ الضعیف
بیدار: الیقظ / المتنبه/ المستیقظ
بیدار شدن: الاستیقاظ
بیدار کردن: الإیقاظ
بیداری: الیقظة
بیرون: الخارج/ الظاهر
بیشتر: الأکثر
بیشترین: الغالبیة
بی‌قاعده: غیرالقیاسیة/ السماعیة
بیمار: المریض
بی‌واسطه: المباشر
پا (پای): القدم/ الرِجل
پادشاه: المَلِک/ السلطان
پارچه: القماش
پارک کردن: التوقف وسائط الحمل
پاسخ: الجواب
پاسداری: الحراسة
پاک: الطاهر
پایان: الانتهاء/ النهایة/ العاقبة/ الآخِر
پاییز: الخریف
پدر: الأب
پدران: الآباء
پذیرفتن: القبول/ الإجابة
پَر: الریش/ الجناح
پُر: المملوء/ الملیء/ المشحون
پراکنده: المشتت/ الذائع
پراندن: التطییر
پرسان پرسان: سائلاً/ باحثاً/ فاحصاً
پرسش: السؤال/ الاستفهام
پرسید: سَألَ
پرسیدن: السؤال
پروردگار: الرب
پرهیز: الاجتناب
پرید: طارَ، قفز
پریدن: الطیران
پس: بعد/ ثم/ إذن/ خلف/ وراء/ فَـ (الفاء العاطفة)
پسر: الصبی/ الابن/ الولد
پسوند: اللاحقة
پشت: الظهر/ الخلف
پند: الوعظ/ النصیحة
پنداشتن: التصور/ التخیل/ الزعم
پنهان: المستتر/ الخفی
پنیر: الجبنة
پنی‌سیلین: البنیسلین
پوشیدن: اللبس/ الارتداء/ الاکتساء
پول: المصاری/ النقود
پهلوان: البطل
پهن: العریض
پیاده: الراجل
پیچیدن: اللّف/ الانعطاف
پیر: العجوز
پیراهن: الثوب
پیروز: المنتصر/ الفائز
پیروزی: الانتصار/ الغلبة
پیشوند: السابقة
پیغمبر: النبی
پیوستن: الالتحاق
تا: إلی
تابان: المنیر/ اللاّمع/ البرّاق
تابستان: الصیف
تابش: الشعاع
تایید: سطع
تابیدن: الإشراق/ اللمعان/ الفتل
تاختن: الهجوم

تاریک: المُظلِم
تبدیل کردن: استبدال
ترسو: الخائف
ترسید: خافَ
ترسیدن: الخوف
تعجب: الدهشة
تعجب‌آور: المدهش
تعطیل: العطلة
تلخ: المُرّ
تلفن کردن: الاتصال
تمام کردن: الإنهاء/ الإتمام
تنگدست: الفقیر/ المحتاج
تو: أنتَ/ أنتِ
توانا: القدیر/ القوی
توانستن: الاقتدار/ التمکّن/ القدرة
تیز: الحاد/ السریع/ الدقیق
تیزبین: الفطن/ الدقیق
ثروت (مال): المال
جالباسی: الشمّاعة/ الخزانة
جاندار: ذوالروح
جانشین (معاون): النائب
جانشینی: النیابة
جایگزینی: الاستبدال
جمع: الجمع
جمله: الجملة
جناب: عنوان للخطاب الرسمی
جنگیدن: الحرب/ القتال
جو: الشعیر
جواب: الجواب
جوان: الشاب
جوانها: الشباب
جوراب: الجَورَب
جوهر: الجوهر/ الحبر
چای: الشای
چپ: الیسار
چرا: لماذا
چرخیدن: الدوران
چسبیدن: الالتصاق
چشم: العین
چشم: علی عینی
چطور: کیف
چقدر: کَم
چگونه: کیف
چند: کَم
چوب: العصا/ الخشب/ العود
چوپان: الراعی
چون: لأنَّ
چه: ماذا
چهارمین: الرابع
چه چیزی: أی شیء
چهره: الوجه
چه کسی: مَن الشخص/ مَن
چه وقت: متی
چیدن: القطف
چیز: الشیء
چیست: ماذا (یکون)/ ما هو/ ما
حال: (الفعل) المضارع
حال: الحال/ الکیفیة/ الحالة/ فعلاً
حتماً: قطعاً
حرف اضافه (دستور): حرف الجر
حیوان: الحیوان
خاطر: الفکر/ البال/ الذهن
خاک: التراب/ سطح‌الأرض
خالق: الخالق
خالی: الفارغ/ الخالی **خانم:** السیدة/ الزوجة
خانه: البیت/ المنزل
خبرها: الأخبار
خدا: الله/ إله
خراب شد: هُدِّم
خرید: اشتری/ اشترت
خریدار: المشتری
خریدن: الشراء/ الابتیاع
خسته: التعبان/ المتعب
خندان: الضاحک/ المتبسم/ ضاحکاً
خنداندن: الإضحاک
خندید: ضحک

خندیدن: الضحک
خوابانْد: أنام
خوابید: نامَ
خوابیدن: النوم
خواجه: الخواجة/ السید
خواست: أراد
خواستن: الإرادة/ الطلب
خواننده: القارئ/ المغنّی
خواهان: الطالب/ الراجی لشیء/ السائل
خواهر: الأخت
خوب: الحَسَن/ الجمیل/ الجیّد
خوبتر: أفضل
خوبی: الحُسن/ الجودة/ الإحسان
خود: الذات/ الوجود/ النفس/ الضمیر المشترک
خوراک: الطعام/ غذاء
خورد: أکلَ
خوردن: الأکل
خورشید: الشمس
خوش: الحسن/ الجید/ العذب/ الطیب
خوشبخت: السعید
خوشبختانه: لحسن الحظ
خوشحال: الفرحان/ المسرور
خوشحالی: الفرح
خویش: النفس/ الذات
خویشتن: النفس/ الذات
خیار: الخیار (فاکهة)
خیانتکار: الخائن
خیلی: الکثیر
داد (اسم): العدالة/ الصراخ
داد (فعل): أعطی
دادگاه: المحکمه
دادگستری: العدلیة/ وزارة/ العدل
دادن: الإعطاء/ المنح
دار: المشنقة
دارد: عنده/ لدیه
دارم: لدیّ
دارو: الدواء
داری: لدیک
داستان: القصة/ الروایة
داشتن: الامتلاک/ التملک
داغ: الساخن/ المحرق
دانا: العالِم/ العلیم
دانایان: العلماء
دانستن: العلم/ الاطلاع/ المعرفة
دانش‌آموز: التلمیذ/ التلمیذة
دانشجو: الطالب/ الطالبة
دانشجویان: الطلاب
دانشکده: الکلیة
دانشگاه: الجامعة
دانشمند: العالم
دختر: البنت/ الابنة/ الفتاة
دخترها: الفتیات
در: الباب
در: فی/ الداخل
درآمیختن: التمازج
درخت: الشجرة
درختها: أشجار
درد: الألم
درس: الدرس
درس خواندن: التعلّم/ الدراسة
درس می‌خواند: یدرس
در واقع: فی الحقیقة
دروغگو: الکاذب/ الکذاب
درویش: الفقیر/ الزاهد/ المتصوف/ الشحاذ
دست: الید/ القوة
دست کم گرفتن: الاستخفاف
دستگاه: الجهاز
دستور: القواعد
دشمن: الخصم/ العدو
دفتر: الدفتر/ المکتب
دل: القلب/ المعدة/ البطن
دواند: رکّضَ/ جعله یرکض
دواندن: أن یجعله یرکض
دوختن: الخیاطة

دور: البعید
دوست: الصدیق
دوستان: الأصدقاء
دوست داشتن: الحبّ/ العشق/ المحبة
دولت: الدولة/ الحکومة/ الوزارة/ المال
دوم: الثانی
دویدن: الرَکض
دیبا: الدّیباج
دید: رأی
دیدار: اللقاء
دیدن: الرؤیة/ النظر
دیر: المتأخر
دیروز: الأمس/ البارحة
دیشب: لیلة البارحة/ لیلة الأمس
دیگر: الآخَر/ الأخری/ بعد
دیوار: الجدار
دیوانه: المجنون
رئیس: الرئیس
راز: السّر
راست: الیمین/ المستقیم
راضی: الراضی
راننده: السائق
راه: الطریق
رَستن: النجاة/ التخلص
رستوران: المطعم
رسید: وَصَلَ/ وصلت
رسیدگی: الوصول/ البحث/ النظر
رسیدگی کردن: أن یفتش/ أن یحقق
رسیدن: الوصول/ البلوغ
رفت: ذهب/ ذهبت
رفتن: الذهاب
رنجاندن: الإیذاء/ التعذیب
رنجیدن: العذاب
رنگ: اللون
روبرو: أمام
روحانی: رجل الدین
روز: یوم
روزنامه: الصحیفة/ الجریدة
روزه: الصوم
روش: الأسلوب
روشن: المضیء/ الواضح/ الشفاف/ المنیر
روغن: الزیت
رهیدن: الخلاص
ریختن: الصب/ السکب
ریسمان: الحبل
زبان: اللغة/ اللسان
زبانها: الألسن
زدن: الضرب
زرد: الأصفر/ الصفراء
زردالو: المشمش
زرگر: الصائغ
زرنگ: الذکی/ الحازم
زشت روی: الدمیم/ قبیح الوجه
زمان: المدة
زمستان: الشتاء
زمین: الأرض/ التراب/ الأرض الزراعیة
زن: المرأة/ الزوجة
زندگان: الأحیاء
زنده: الحی
زندگی: الحیاة
زود: سریعاً/ عاجلاً
زیاد: الکثیر/ الوفیر
زیارت کردن: الزیارة/ رؤیة الشیء أو الشخص
زیان: الخسارة
زیبا: الجمیل
زیر: تحت
زیور: الحلی
سؤال: السؤال
ساختار: الصیغة/ البناء/ الأساس
ساختن: البناء/ الصنع
ساده: البسیط
سال: السنة
سالم: الصحیح/ ذو الصّحة
سالها: سنوات

سبز: الأخضر / الخضراء
سبک: الخفیف / السریع / التافه
سپردن: الإیداع
ستارگان: النجوم
ستاره: النجم
ستم: الظلم / الجور
ستیزیدن: المجادلة
سخت: الصعب / الشدید
سخن: الکلام / الحدیث / القول
سخن گفتن: التکلم / المحادثه
سرخ: الأحمر
سرد: البارد
سردی: البرودة
سرگین: الروث
سفید: الأبیض
سگ: الکلب
سن (تئاتر): المسرح
سن (عمر): مقدار العمر
سنگین: الثقیل / الغالی / المحکم / الوزین
سوپ: الشوربة / الحساء
سوخت: احترق / احترقت
سوختن: الاحتراق
سوزاندن: الإحراق
سوم: الثالث
سیاه: الأسود / المظلم

سیب: التفاح
سیر: الشبعان / الثوم
سیم: السلک / الفضة
سیمها: الأسلاک
شاعر: الشاعر
شاعران: الشعراء
شاگرد: التلمیذ
شام: العشاء
شامگاه: المساء
شاید: ربما / الممکن / المحتمل / عسی
شب: لیل
شتاب: العجلة
شتر: الجمل / الناقة
شد: صارَ
شدن: الصیرورة
شستن: الغسل
شکار: الصید / القنص
شکر: السُکّر
شکست: انکسر
شکستن: الکسر
شکم: البطن
شکوفه: البرعم
شکوفه‌ها: البراعم
شکیبا: الصبور
شلوغ: المزدحم
شما: أنتما / أنتم / أنتنَّ
شمردن: الاعتبار / العد / الاحتساب / الإحصاء

شمرده شده: المعدود / بهدوء / المحسوب / المعتبر
شناختن: العلم / حصول المعرفة
شناساندن: التعریف / التفهیم
شنید: سمع
شنیدن: السماع / الاستماع
شهر: المدینة
شیر: الأسد / الحلیب
شیرآب: الحنفیة / الصنبور
شیرین: الحلوة
شیرینی: الحلویات
صبحگاه: عندالصباح / صباحاً
صحرا: الصحراء
صحیح: الصحیح
صدا: الصوت
صندلی: الکرسی
صورت: الوجه
ضعیف: الضعیف
طلب کردن: المطالبة
عارفان: العرفاء
عافیت: الصحة
عدد: الرقم
علاقه: الارتباط / الصداقة / التعلق / المیل / الرغبة
علاقه مند: المهتم / الراغب / المحب

علت: السبب
علم (دانش): العلم
عمر (سن): العمر/ عیش
غافل: المغفل/ غافل
غذا: الطعام
غربال کردن: الغربال/ المهزّة
غمگین: الحزین/ المغموم
غوطه‌ور: الغَوّاص/ الغریق
غوطه‌ور شدن: الغوص
فاضل: الفاضل
فرار کرد: هربَ
فراوان: الکثیر
فردا: الغد
فرزند: الولد
فرزندان: الأولاد
فرمان: الدستور/ الأمر
فرمانها: الأوامر
فرمودن: الإصدار/ القول/ الأمر
فروخت: باع/ باعت
فروختن: البیع
فروش: البیع
فروشگاه: المتجر
فروشگاهها: المتاجر
فروشنده: البائع
فرهنگ: المعجم
فریاد زد: صرخَ
فریاد زدن: الصراخ

فقط: لاغیر/ الوحید
فقیرها: الفقراء
فوراً: حالاً (للوقت)
فهماندن: الإفهام/ التفهیم
فهمیدن: الفهم/ الإدراک
فهمیده: العالم/ العاقل
فیزیک: الفیزیاء
فیلتر: الفِلتِر
قاشق: الملعقة
قاشقها: الملاعق
قاضی: القاضی
قبل: السابق
قبلاً: سابقاً
قبلی: السابق
قبول شدن: النجاح
قرمز: الأحمر/ الحمراء
قطار: القطار
قلبها: القلوب
قلم: القلم
قوی: القوی
قید (دستور): الظرف
کار: الفعل/ العمل
کاربرد: الاستعمال
کارگر: العامل
کاسبها: الکسبة
کاستن: التقلیل/ الإنقاص
کاش: لیت
کاشکی: یا لیت
کتاب: الکتاب

کتابخانه: المکتبة
کتابدار: أمین المکتبة
کجا: أین
کدام: مَن/ أیهم/ أیهما/ أیها
کدامین: مَن/ أیهم/ أیهما/ أیها
کردن: الصنع/ الفعل/ العمل
کرکس: النسر
کشاورز: الفلاح
کِشتن: الفلاحة
کُشتن: القتل
کشیدن: السحب/ المد/ الجذب/ الرسم/ الوزن
کفش: الحذاء
کفشها: الأحذیة
کلاس: الصف/ القاعة
کلمه: الکلمة
کلید: المفتاح
کلیدها: المفاتیح
کم: القلیل/ النقصان
کم‌کم: بهدوء/ شیئاً فشیئاً/ خطوةً خطوةً
کنار: جانب/ الساحل/ الحد/ الحافة
کو: أین
کوبیدن: الدق/ الطحن/ الطرق
کوتاه: القصیر
کوچک: الصغیر

کوچه: الحارة/ الزقاق
کودک: الطفل
که (چه کسی): مَن
که (حرف ربط): أن/ اسم موصول
کهنسال: العجوز/ الکهل
کی: متی
کی: مَن
کیست: مَن
کیف: الحقیبة
گاهی: أحیاناً
گدا: الشحاذ
گذشت: مضی/ اجتازَ/ مَرَّ
گذشتن: العبور/ العفو/ الغفران
گذشته: الماضی
گران: غالی الثمن/ ثقیل
گرانفروشی: الغلاء
گربه: القطة
گرد: المستدیر/ حول/ المدوّر
گردن: الرقبة/ العنق
گردن زدن: ضرب العنق/ قطع الرأس
گرسنه: الجائع
گرفت: أخذ
گرفتن: الأخذَ
گرگ: الذئب
گرم: حار/ ساخن
گرم نشد: لم یسخن
گریخت: فرَّ/ هَربَ
گریختن: الهروب/ الفرار
گریست: بکی
گریستن: البکاء
گشت: صارَ (دارَ، طاف)
گشتن: السیر/ الدوران/ الصیرورة
گشودن: الفتح
گفت: قال/ قالت
گفتن: القول
گل: الورد
گلاب: الجلاّب
گلدان: المزهریة
گلّه: القطیع
گم: الضائع/ المفقود
گمراه: الضال/ الضلول
گم کردن: التضییع/ الفقد
گمنام: المجهول/ الخامل
گنجشک: العصفور
گندم: القمح
گورستان: المقبرة
گوشواره: القرط
گوینده: القائل
لباس: الثوب/ الثیاب
لباسها: الأثواب/ الألبسة
لحن: نبرة/ الغناء
لرزان: الراجف
لرزاند: هزَّ
لرزید: تزلزل
لرزیدن: الارتعاش
لغت: الکلمة/ المفردة
لغزیدن: التزحلق/ الانزلاق/ السقوط
مؤلف: المؤلف/ الکاتب
ما: نحنُ
مادر: الأمّ
مار: الثعبان/ الحیة
ماست: اللبن
ماشین: السیارة
مالیدن: المسح
ماندن: البقاء/ الإقامة
ماه: الشهر (فروردین، اردیبهشت و....)/ القمر
ماهرو: الجمیل/ الجمیلة
مبارزه: المکافحة/ المحاربة
مترجم: المترجم
متن: النص
محل: المکان/ المنطقة
مخلوق: المخلوق
مداد: قلم، الرصاص
مدرسه: المدرسة
مدرسه‌ها: المدارس
مدیر: المدیر/ المدیرة
مرد: الرجُل
مردم: الناس
مردم فریب: الخادعة الناس
مردن: الموت/ الوفات

مردی: الفتوة/ الرجولة
مرگ: الموت
مژده: البشارة
مژگان: الرموش
مژه: الرمش
مسابقه (بازی): المباراة/ السباق
مشترک: المشترک
مشتری: المشتری
مشهور: المعروف/ ذوشهرة
معطّر: المعطر
معلم (آموزگار): المعلم/ معلمة
مغازه: الدکان
مفرد: المفرد
مفید: المفید
مفیدتر: أکثر فائدة
مقایسه کردن: المقارنة
مقصود: الغرض
مگر: ألم/ ألا/ أما
ملایم: المعتدل/ الموافق/ اللطیف
من: أنا
مو: الشَعر
موسیقی: الموسیقا
مهربان: البار/ الحنون/ العطوف/ اللطیف
مهمان: الضیف
مهمانان: الضیوف
می‌بارد: یهطل
می‌بیند: یری/ ینظر
می‌خواهد: یرید
میدان: الساحة
می‌داند: یعرف/ یعلم
میز: الطاولة
می‌فروشد: یبیع
می‌گذرد: یمضی/ یعفو/ یعبر
میوه: الفاکهة
ناتوان: العاجز
نادان: الجاهل
نادرست: غیر صحیح/ المعیب/ المتقلب/ الخاطیء
نازیدن: التفاخر/ الافتخار
ناگاه: فجأةً
ناگهان: فجأة/ فلتة
نام: الاسم
نامه: الرسالة/ الکتاب
نامیدن: التسمیة/ أن یسمی/ أن ینادی
نبارید: لم یهطل
نبود: لم یکن
نخست: الأول
نرسید: لم یصل
نرفت: لم یذهب
نرم: الناعم/ اللطیف
نزد: لدیّ/ عند/ القرب/ فی حضور
نزدیک: القریب
نشان: العلامة
نشان دادن: الإظهار/ الإبراز
نشاندن: الإجلاس/ الإطفاء
نشانه: الهدف/ المقصد
نشانی: العنوان/ العلامة
نشت کردن: الترشح/ التسرّب
نشست: جلس
نفر: فرد/ الشخص
نقش: الرسم/ الشکل/ الموقع الإعرابی
نگاه کردن: النظر/ إلقاء النظرة
نگران: الناظر/ القلق
نمک: الملح
نوا: النغمة
نوشتن: الکتابة
نوشیدن: الشرب
نهادن: الوضع
نیرنگ: المکر/ الخداع/ السِحر
نیست: لیس/ لایکون/ لایوجد
نیکی: البِر
وابسته: المنسوب/ المربوط/ الملحق/ المتّصل
وارد شدن: الدخول
واژه‌نامه: المعجم
وجدان: الوجدان/ الضمیر
ورزشکار: الریاضی

ورزشکاران: الریاضیون
ویژه: الخاص
هاون: الهاون/ المِهراس
هر: کل
هر جا: حیثما/ أینما
هر چقدر: مهما/ بقدرما
هر چند: مهما/ مع أن/ ولوأن/ عندما/ حیث
هر چه: کیفما/ کلما
هر دم: فی کل لحظة/ دائماً
هر دو: کلاهما
هر روز: کلّ یوم
هرکس: کلّ من/ أی
هرکه: کلّ مَن
هرگاه: کلّ وقت
هرگز: أبداً/ مطلقاً
هزار: ألف
هزاران: آلاف
هست: موجود/ یوجد
هست: یکون
هستن: الکینونة
هستی: الوجود
هلاک شد: هلک
هم: أیضاً
همان گونه: هکذا/ بهذا الشکل
همراه: المصاحب/ المرافق/ الرفیق
همراهان: الحاشیة
همکار: الزمیل/ الزمیلة
همکاران: الزملاء
همیشه: دائماً
همین: هذا/ هذه
همین‌طور: هکذا
همین که: ما إن/ بمجرد أن
هنر: الفن
هنگام: وقت/ حین
هنگامی (که): عندما/ حینما
هنوز: بعد/ حتی الآن/ لایزال
هوا: الجو/ الهواء
یاد: الذهن/ الذاکرة/ الحافظة/ الخاطر
یادآوری: التذکیر
یار: الصدیق/ المعشوق/ المعین
یافت: وَجدَ/ وجدت
یافتن: إیجاد/ العثور/ الحصول
یاور: المساعد/ المعین
یکدیگر: بعضهم البعض/ أحدهم الآخر

وقل رب زدني علما
جامعة دمشق
Damascus University

پیوست ۲

واژه‌نامه عربی به فارسی

الله: خدا/ خداوند/ پروردگار / یزدان

أ: آیا

ألم/ ألا: مگر

الأب: پدر

أبداً/ مطلقاً: هرگز

الإبراز: نشان دادن

الأبیض: سفید

الاتصال: تلفن کردن

الأثواب/ الألبسه: لباسها

الإجابة/ الجواب: پاسخ/ جواب

اجتازَ: گذشت

الاجتناب: پرهیز

الإجلاس: نشاندن

إجمالاً: به‌اجمال

الاحتراق: سوختن

إحترق/ احترقت: سوخت

أحدهم الآخر: یکدیگر

الأحذیة: کفشها

الإحراق: سوزاندن

الأحرار: آزادگان

الأحسن/ الأفضل: بهتر

الإحصاء/ العد: شمردن

الإحضار/ التوصیل: آوردن

أحضرَ: آورد

الأحمر/ الحمراء: قرمز/ سرخ

الأحیاء: زندگان

أحیاناً: گاهی

الأخ: برادر

الأخبار: خبرها

الأخت: خواهر

الاختیار/ الخِیار: انتخاب

أخذَ: گرفت

الأخذ: گرفتن

الأخضر/ الخضراء: سبز

أخی: برادرم

أراد: خواست

الإرادة: خواستن

الارتباط/ القرابة: بستگی/ علاقه

الارتعاش: لرزیدن

الارض/ الأرض الزراعیة: زمین

الأزرق: آبی

الأساتذة: استادان

أستاذ الجامعة: استادِ دانشگاه

الاستاذ المساعد: استادیار

الاستاذ: استاد

الاستبدال: تبدیل کردن/ جایگزینی

الاستخدام/ الاستعمال: به کار بردن

الاستخفاف: دست کم گرفتن

الاستعمال: کاربرد

الاستیقاظ: بیدار شدن

الأسد: شیر

الأسلاک: نقره‌ها

الأسلوب: روش

الاسم: نام/ اسم

الأسود: سیاه
اشتری / اشترت: خرید
أشجار: درختها
الإشراق / اللمعان / الفتل: تابیدن
الإصدار / الأمر: فرمودن
الأصدقاء: دوستان
الاصطدام: برخوردن
الأصفر / الصفراء: زرد
الإضحاک: خنداندن
الإطفاء: نشاندن (آتش) خاموش کردن
الأطفال: بچه‌ها
الاطلاع / المعرفة: دانستن / علم
أطول: بلندتر
الإظهار: نشان دادن
الاعتبار / الاحتساب: شمردن / به حساب آوردن
الاعتذار / الحجة: بهانه
الإعطاء / المنح: دادن
أعطی: داد
الافتتاح / الشروع / البدء: آغاز کردن
الأفضل: خوبتر
الإفهام / التفهیم: فهماندن
الاقتدار / التمکّن / القدرة: توانستن

أکثر فائدة: مفیدتر
الأکثر: بیشتر
الأکسِجین: اکسیژن
أکلَ: خورد
الأکل: خوردن
الالتحاق: پیوستن
الالتصاق: چسبیدن
البیت: خانه / منزل
الذئب: گرگ
الألسُن: زبانها
الغرفة: اتاق
ألف: هزار
الألم: درد
إله: خدا
النبی: پیغمبر
إلی: تا / به / بسوی
الأمّ: مادر
أمام: روبرو
الامتزاج: آمیختن
الامتلاک / التملک: داشتن
الأمس / البارحة: دیروز
أمین المکتبة: کتابدار
أن: که (حرف ربط)
أنا: من
أنامَ: خواباند
أنتَ / أنتِ: تو
الانترنت: اینترنت (شبکه جهانی)
الانتصار / الغلبة: پیروزی

أنتما / أنتم / أنتنَّ: شما
الانتهاء / النهایة: پایان
الانزلاق / السقوط: لغزیدن
الإنسان: انسان
الإنفاق: بخشش
انکسر: شکست
الإنهاء / الإتمام: تمام کردن
أن ینادی: نامیدن / صدا کردن
أن ینسی: از یاد بردن
أن یجعله یرکض: دواندن
الاهتمام / العنایة بـ / المتابعة: رسیدگی کردن
الأوامر: فرمانها
اوروبا: اروپا
الأول: نخست / اول
الأولاد: فرزندان
أی شیء: چه چیزی
الإیداع: سپردن
الإیذاء / التعذیب: رنجاندن
الإیرانیون: ایرانیان
الإیرانی: ایرانی
أیضاً: هم
الإیقاظ: بیدار کردن
أین: کجا
أین: کجاست / کجا / کو
أیهم / أیهما / أیها: کدام / کدامین
إیجاد: یافتن

الآباء: پدران
الآخَر / اَلأُخری: دیگر
آلاف: هزاران
بِـ (باء الجر): به/ در (حرف اضافه)
البائع: فروشنده
الباب: در
البار: مهربان
البارد: سرد
باعَ/ باعت: فروخت
بالقوة/ القوی: با زور
البحث / المتابعة / النظر: رسیدگی
البدایة / الابتداء: آغاز
البّر: نیکی
البراعم: شکوفه‌ها
البرعم: شکوفه
البرودة: سردی
البستان / الحدیقة: باغ
البستانی / الحدائقی: باغبان
البسیط: ساده
البشارة: مژده
البشر: بشر
البطل: پهلوان
البطن: شکم
بعد / إذَن: پس
بعد: هنوز
البعید: دور
البقاء: باز ماندن
البقاء / الإقامة: ماندن
بقدرما: هرچقدر
البُکاء: گریستن / گریه کردن
بَکی: گریست / گریه کرد
بلاروح: بیجان
البلوغ / الوصول: رسیدگی / رسیدن
بمجرد أن: همین که
البناء / الصنع: ساختن
البنت / الابنة / الفتاة: دختر
البنفسجی: بنفش
البَنک: بانک
البنیسلین: پنی‌سیلین
بهدوء: شمرده / آرام / کم کم
بهذا الشکل / هکذا: همان‌گونه
البوس / القُبلة: بوسه
البیع: فروختن / فروش
التاسع: نهم
التباهی / الفخر: بالیدن / فخر کردن / افتخار / مباهات
التبسم: لبخند زدن
التجربة / الاختبار: آزمایش
تحت: زیر
تحسنَ: بهتر شد
التسرّب: نشت کردن
التذکر / التذکیر: به یاد آوردن
التذکرة: بلیت
التذکیر: یادآوری
التراب / سطح الأرض: خاک
التراب: زمین / خاک
الترشح: نشت کردن / پاشیدن
التزحلق: لغزیدن
تزلزلَ: لرزید
التسمیة / أن یسمی: نامیدن
التصور / التخیل: پنداشتن
التضییع / الفقد: گم کردن
التطییر: پراندن
التعبان / المتعب: خسته
التعرف / الاطلاع: آشنایی
التعریف: شناساندن
التعلق / المیل: علاقه / رغبت
التعلّم / الدراسة: درس خواندن
التعلیق: آویختن
التفاح: سیب
التفاخر / الافتخار: نازیدن
التفکّر / التأمل: اندیشیدن
التقلیل / الإنقاص: کاستن
التکلم / المحادثة: سخن گفتن

التلمیذ/ التلمیذة: شاگرد/ دانش‌آموز
التمازج: درآمیختن
التملک/ الوصول/ الحصول: به دست آوردن
التوقف/ توقف وسائط
الحمل: پارک کردن
الثالث: سوم
الثامن: هشتم
الثانی: دوم
الثعبان/ الحیة: مار
الثقیل/ الوزین: سنگین
الثلج/ الجلید: برف/ یخ
ثم: پس
الثوب/ الثیاب: لباس/ پیراهن
الثورة: انقلاب
جاء: آمد
الجامعة: دانشگاه
جانب: طرف/ کنار
الجاهل: نادان
الجائع: گرسنه
الجبنة: پنیر
جداً/ الکثیر: بسیار
الجدار: دیوار
الجذب: کشیدن/ کشش
الجذر/ الأصل: بن/ ریشه
الجلاّب: گلاب
جلس: نشست
الجمع: جمع
الجمل/ الناقة: شتر
الجملة: جمله
الجمیل/ الجمیلة: خوب/ زیبا/ ماهرو
الجهاز: دستگاه
الجو: هوا
الجَورَب: جوراب
الجوهر/ الحبر: جوهر
الحاد/ السریع/ الدقیق: تیز
حار: گرم
الحارة: کوچه/ محله
الحاشیة: همراهان
الحافظة: یاد/ حافظه
الحال/ الکیفیة/ الحالة: حال (جمع: احوال)
حالاً (للوقت): فوری/ فوراً
الحبّ/ العشق/ المحبة: دوست داشتن/ عشق و محبت
الحبل: ریسمان
حتی الآن: هنوز/ تا حالا
الحد/ الحافة: کنار/ مرز
الحذاء: کفش
الحراسة: پاسداری
الحرب/ القتال: جنگیدن
حرف الجر: حرف اضافه
الحریص: آزمند/ طمعکار
الحزین/ المغموم: غمگین
الحُسن/ الإحسان: خوبی/ نیکی
الحَسَن/ الجیّد: خوب/ خوش
الحصان: اسب
حصول المعرفة: شناختن/ علم
الحقیبة: کیف
الحلوة: شیرین
الحلویات: شیرینی
الحلی: زیور
الحلیب: شیر
الحمل/ النقل: بردن
الحنفیة/ الصنبور: شیر (شیرآب)
الحنون/ العطوف: مهربان
الحول: اطراف
الحی: زنده/ جاندار
الحیاة: زندگی
الحیاکة/ النسج: بافتن
حیث: هرچند/ به طوری که
حیثما/ أینما: هرجا
حینما: هنگامی (که)
الحیوان: حیوان
الخادعة الناس: مردم فریب
الخارج/ الظاهر: بیرون

الخاص: ویژه
الخاطر: یاد/ خاطر/ حافظه
خاف: ترسید
الخالق: آفریننده/ خالق
الخامد: آرام/ خاموش
الخامس: پنجم
الخامل: گمنام
الخائف: ترسو
الخائن: خیانتکار
الخداع: نیرنگ/ مکر/ حیله
الخریف: پاییز
الخسارة: زیان
الخصم/ العدو: دشمن
خطوةً خطوةً: کم کم
الخفیف/ السریع/ التافة: سبک
الخلاص: رهیدن
الخلف/ الوراء: پس/ پشت
الخلق: آفریدن
خَلَقَ: آفرید
خندیدن: الضحک
الخواجة: خواجه
الخوف: ترسیدن
الخیار (فاکهة): خیار
الخیاطة: دوختن/ خیاطی
دائماً: هر دم/ همیشه
الدخول: وارد شدن
الدرس: درس
الدستور/ الأمر: فرمان
الدفتر/ المکتب: دفتر
الدق: کوبیدن
الدقیق/ الهزیل/ الرقیق: باریک
الدکان: مغازه
الدهشة: تعجب
الدواء: دارو
الدوران: گشتن/ چرخیدن
الدولة/ الحکومة: دولت
الدّیباج: دیبا
الذات/ الوجود/ النفس: خود/ خویش/ خویشتن
الذاکرة: یاد/ حافظه
الذئب: گرگ
الذکی/ الحازم: زرنگ
ذلک/ تلک: آن
الذهاب: رفتن
ذهبَ/ ذهبت: رفت
الذهن: یاد/ خاطر
الرابع: چهارمین
الراجف: لرزان
الراجل: پیاده
الراجی لشیء/ السائل: خواهان
الراضی: راضی، خشنود
الراعی: چوپان
رأی: دید
الربط/ الإغلاق/ السدّ/ العقد: بستن
ربطَ: بست
ربما/ عسی: شاید
الربیع: بهار
الرجاء/ التوقع/ الأمل: امیدوار بودن
رجع: برگشت
رجل الدین: مرد روحانی
الرجُل: مرد
الرجوع/ العودة: برگشتن
الرخیص: ارزان
الرسالة: نامه
الرسم: کشیدن/ رسم کردن
الرغبة: علاقه/ میل/ رغبت
الرفع/ الحمل/ الأخذ/ النقل: برداشتن
الرقبة: گردن/ عهده
الرقم: عدد
رکّب: بساز
رکّضَ/ جعله یرکض: دواند
الرکض: دویدن
الرمان: انار
الرمش: مژه
الرموش: مژگان
الرمی/ الإلقاء: افکندن
الروث: سرگین
الرؤیة/ النظر: دیدن

الریاضی: ورزشکار
الریاضیون: ورزشکاران
الریش / الجناح: پَر
الرئیس: رئیس
الزائد: افزون
الزعم: پنداشتن
الزقاق: کوچه
الزملاء: همکاران
الزمیل / الزمیلة: همکار
الزوجة: خانم / زن / همسر
الزیارة / رؤیة الشیء أو الشخص: زیارت کردن، دیدن چیزی یا کسی
الزیت: روغن
السابع: هفتم
السابق: قبل / قبلی
سابقاً: قبلاً
السابقه: پیشوند
الساحة: میدان
الساحل: کنار / کنار دریا
الساخن / المحرق: داغ / گرم
السادس: ششم
الساکن / الراحة: آرام
سَألَ: پرسید
السائق: راننده
سائلاً / باحثاً / فاحصاً: پرسان پرسان
سباق: مسابقه / بازی
السبب: علت / سبب
السحب / المد: کشیدن
السِحر: جادو / سحر / نیرنگ
السّر: راز
سریعاً / مسرعاً: به سرعت
سریعاً / عاجلاً: زود
سطعَ: تابید
السعید / المسرور: خوشحال / خوشبخت
السُکّر: شِکَر
السکون / الهدوء: آرامش
السماء: آسمان
السماع: شنیدن
سمعَ: شنید
السنة: سال
السنوات: سالها / سالیان
السوق: بازار
السؤال / الاستفهام: پرسش / پرسیدن
سیء / ردیء: بد
السیارة: ماشین
السید: آقا
السیدة: خانم
السیر: گشتن / گردش
سیيء الطبع / الشرس: بدخوی
الشاب: جوان
الشاعر: شاعر
الشای: چای
الشباب: جوانها / جوانان
الشبعان: سیر
الشتاء: زمستان
الشجرة: درخت
الشّحاذ: گدا / درویش
الشراء / الابتیاع: خریدن
الشرب: نوشیدن
الشعاع: تابش
الشَعر: مو
الشعراء: شاعران
الشعیر: جو
الشکل / الرسم: نقش / شکل
الشمّاعة / الخزانة: جالباسی
الشمس: آفتاب / خورشید
الشهر: ماه / برج
الشوربة / الحساء: شوربا، سوپ
الشیء: چیز
شیئاً فشیئاً: کم کم
صارَ (دارَ، طاف): گشت / شد
الصائغ: زرگر
الصبّ / السکب: ریختن
صباحاً / عندالصباح: صبحگاه
الصبور: شکیبا
الصبی / ألابن / الولد: پسر

الصحة: عافیت
الصحراء: بیابان/ صحرا
الصحیح/ ذوالصّحة: سالم/ صحیح/ درست
الصحیفة/ الجریدة: روزنامه
الصدیق/ الصدیقة: دوست
الصراخ: داد/ فریاد/ فریاد زدن
صرخَ: فریاد زد
الصعب/ الشدید: سخت
الصغیر: کوچک
الصف/ القاعة: کلاس
الصنع: کردن، ساختن
الصوت: صدا
الصوم: روزه
الصید/ القنص: شکار
الصیرورة: گشتن/ شدن
الصیغة/ البناء/ الأساس: ساختار/ ساخت
الصیف: تابستان
ضاحکاً/ الضاحک: خندان
الضال/ الضلول: گمراه
الضائع: گم
ضحکَ: خندید
الضرب: زدن
ضرب العنق: گردن زدن
الضعیف: ضعیف/ ناتوان
الضمیر المشترک: خود/ خویش/ خویشتن
الضمیر: وجدان/ درون/ ضمیر
الضیف: مهمان
الضیوف: مهمانان
طارَ/ قفزَ: پرید
الطالب/ الطالبة: دانشجو/ خواهان/ خواهنده
الطاهر: پاک
الطاولة: میز
الطبّاخ: آشپز
طبعاً: البته
الطحن: کوبیدن
الطرد: اخراج
الطرق: کوبیدن
الطریق: راه
الطعام/ الغذاء: خوراک/ غذا
الطفل/ الطفلة: بچّه/ کودک
الطقس: آب و هوا
الطلاب: دانشجویان
الطیران: پریدن
الظرف: قید
الظلم/ الجور: ستم
الظهر/ الخلف: پشت
العاجز: عاجز/ ناتوان
العاقبة/ الآخِر: پایان
العاقل/ ذوالروح/ الحی: جاندار/ زنده
العاقل/ العالم: فهمیده/ عاقل
العالِم/ العلیم: دانا/ دانشمند
العامل: کارگر
العبور: گذشتن
العثور/ الحصول: یافتن/ به دست آوردن
العجلة: شتاب
العجوز: پیر/ کهنسال
العدالة: داد/ عدالت
العدلیة/ وزارة العدل: دادگستری
العذاب: رنجیدن
العذب/ الطیب: خوش
العرفاء: عارفان
العریض: پهن
العشاء: شام
العصا/ الخشب/ العود: چوب
العصفور: گنجشک
العطاء/ الهبة: بخشیدن
العطلة: تعطیل
العفو/ الغفران: بخشیدن/ بخشش
العلامة: نشانی/ نشان
العلم: دانش/ علم
العلماء: دانشمندان
علی عینی: [به] چشم
علی: بر

العمر / عیش: عمر / سن
عند: نزد / پیش
عندما: هنگامی که / هرچند
عنده / لدیه: دارد
العنق: گردن
العنوان: نشانی / آدرس
العین: چشم
الغالبیة: بیشترین
غالی الثمن: گران
الغالی: گران / سنگین
الغد: فردا
الغَوّاص / الغریق: غوطه‌ور
الغربال / المهزّة: غربال کردن
الغرض: مقصود / هدف
الغسل: شستن
الغلاء: گرانفروشی
الغناء: لحن
الغوص: غوطه‌ور شدن
غیر العاقل / بلاروح: بیجان
غیر صحیح: نادرست
غیر القیاسیة / السماعیة: بی‌قاعده
فَ (الفاء العاطفة): پس
الفارغ / الخالی: خالی
الفاضل: فاضل
الفاکهة: میوه
الفتح: گشودن

الفتوة / الرجولة: مردی / جوانمردی
الفتیات: دخترها
فجأةً: ناگاه
فرَّ: گریخت / فرار کرد
الفرح: خوشحالی
الفطن / الدقیق: تیزبین
الفعل / العمل: کار
فعلاً: حال
الفقراء: فقیرها
الفقیر: گدا / درویش / فقیر
الفکر / البال / الذهن: خاطر
الفلاح: زارع / کشاورز
الفلاحة: کِشتن
الفِلتِر: فیلتر
الفن: هنر
الفهم / الإدراک: فهمیدن
فی / الداخل: در
فی الحقیقة: در واقع
فی کلّ لحظة: هر دم
الفیزیاء: فیزیک
فیما بعد: بعداً
القادم / الآتی: آینده
القارئ / المغنّی: خواننده
القاضی: قاضی
قال / قالت: گفت
قام: برخاست
القائل: گوینده

القبول / الإجابة: پذیرفتن
قبیح الوجه: زشت روی
القتل: کُشتن
القدم / الرِجل: پا
القدیر / القوی: توانا
القرب / فی حضور: نزد
القرط: گوشواره
القریب: نزدیک
القصة / الروایة: داستان
القصیر: کوتاه
القطار: قطار
القطة: گربه
قطع الرأس: گردن زدن / سر بریدن
قطعاً: حتماً
القطف: چیدن
القطیع: گلّه
القلب: قلب / دل
القلق: نگران
قلم الرصاص: مداد
القلوب: قلبها
القلیل / النقصان: کم
القماش: پارچه
القمح: گندم
القمر: ماه / مهتاب
القواعد: دستور
القول: گفتن
القوی: قوی

القياسية: باقاعده
الكاتب: نویسنده/ مؤلف
الكاذب/ الكذاب: دروغگو
كان: بود
الكبير/ العظيم: بزرگ
الكتاب: کتاب/ نامه
الكتابة: نوشتن
الكثرة/ الزيادة/ الإضافة: افزودن
الكثير/ الوفير: زیاد/ خیلی/ فراوان
الكرسي: صندلی
الكريم: بخشنده
الكسبة: کاسبها
الكسر: شکستن
كلّ: هر
الكلام/ الحديث/ القول: سخن
كلاهما: هر دو
الكلب: سگ
الكلمة: واژه/ کلمه/ لغت
كلّ مَن أي: هرکه/ هرکس
كلّ وقت: هرگاه
كلّ يوم: هر روز
الكلية: دانشکده
كَم: چند
كَم: چقدر
كُن: باش
الكهل: کهنسال/ پیر
كيف: چطور/ چگونه
كيفما/ كلما: هر چه
الكينونة: هستن/ وجود
اللاحق: بعد
اللاحقة: پسوند
لاغير: فقط
لام الجر: به
اللاّمع/ البرّاق: تابان
لأنَّ: چون
لايزال: هنوز
لايكون: نیست
لايوجد: نیست
اللبس/ الارتداء/ الاكتساء: پوشیدن
اللبن: ماست
لحسن الحظ: خوشبختانه
لدىّ: نزد/ دارم
لديک: داری
اللسان: زبان
اللطيف/ الموافق: ملایم
اللطيف: نرم/ مهربان
اللعب: بازی
اللغة: زبان
اللّف/ الانعطاف: پیچیدن
اللقاء: دیدار
لم يذهب: نرفت
لم يسخن: گرم نشد
لم يصل: نرسید
لم يكن: نبود
لم يهطل: نبارید
لماذا: برای چه/ چرا
اللون: رنگ
ليت: کاش
ليس: نیست
ليل: شب
الليلة/ هذه الليلة: امشب
ليلة البارحة/ ليلة الأمس: دیشب
ما: آنچه
ما إن: همین که
الماء/ المياه: آب
ماذا (يكون): چیست/ چه
الماضي: گذشته
المال: ثروت/ مال
ما هو/ ما: چیست
المباراة: بازی/ مسابقه
المباشر: بی‌واسطه
المتاجر: فروشگاهها
المتأخر: دیر
المتبسّم: خندان
المتجر: فروشگاه
المترجم: مترجم
المتّصل: وابسته/ پیوسته
المتصوف/ الزاهد: صوفی/ زاهد

المتقلب/الخاطئة: نادرست
متی: چه وقت/ کِی
المجادلة: ستیزیدن
المجنون: دیوانه
المجهول: گمنام/ ناشناخته
المجیء/ الإتیان/ الإیاب/ العودة: آمدن
المحتاج: تنگدست/ نیازمند
المحکم: سنگین/ محکم/ قوی
المحکمة: دادگاه
المخلوق: مخلوق/ بنده/ آفریده
المدارس: مدرسه‌ها
المدة: زمان
المدرسة: مدرسه
المدهشة: تعجب‌آور
المدوّر/ حول: گرد
المدیر/ المدیرة: مدیر
المدینة: شهر
المُرّ: تلخ
مَرَّ: گذشت
المرأة/ الزوجة: زن
المرادف: برابر
المُرافق/ الرفیق: همراه
المربوط: وابسته
المرتفع/ الطویل: بلند
المریض: بیمار
المزدحم: شلوغ
المزهریة: گلدان
المساء: شامگاه
المساعد: یاور/ کمک کار
المستتر/ الخفی: پنهان
المستدیر: گرد
المستقیم: راست
المستیقظ: بیدار
المسح: مالیدن
المسرح: تئاتر/ سِن/ نمایش
مسرعاً: با شتاب
المشتت/ الذائع: پراکنده
المشترک: مشترک
المشتری: خریدار
المشمش: زردالو
المشنقة: دار
المصاحب: همراه/ دوست
المصاری/ النقود: پول
المضارع (الفعل): حال
مضطراً: به ناچار
مَضی: گذشت
المضیء/ المنیر: روشن
المطالبة: طلب کردن/ خواستن
المطر: باران
المطعم: رستوران
المُظلِم: تاریک
مع: با
مع أن: هرچند
معاً/ المتفق: با هم
مع بعضهم الآخر: با همدیگر
المعتدل: ملایم
المعجم: فرهنگ، واژه‌نامه
المعدة/ البطن: دل/ شکم
المعدود/ المحسوب/ المعتبر: شمرده شده
المعروف/ ذوشهرة: مشهور
المعشوق: یار/ محبوب
المعطر: معطّر/ خوشبو
المعکوس: برعکس
المعلم: معلم/ آموزگار
المعیب: نادرست/ معیوب
المعین: یاور/ پشتیبان/ یار
المغفل: غافل/ بی‌خبر
المغلق/ المسدود: بسته/ مسدود
المفاتیح: کلیدها
المفتاح: کلید
المفرد: مفرد
المفقود: گم
المفید: مفید
المقارنة: مقایسه کردن
المقبرة: گورستان
المقبل/ المستقبل: آینده
المکافحة/ المحاربة: مبارزه
المکان: محل/ مکان

المکتبة: کتابخانه
المکر: نیرنگ/ حیله
الملح: نمک
الملحق: وابسته/ پیوسته
الملعقة: قاشق
المَلِک/ السلطان: پادشاه
الممکن/ المحتمل: شاید/ ممکن
المملوء/ الملیء/ المشحون: پُر
مَن: که/ کدام/ کی/ چه کسی/ کسی که/ کدامین/ کیست
مِن/ عن: از
مِن أجل: به خاطرِ/ برای
من الشخص: چه کسی
المنتصر/ الفائز: پیروز
المنسوب: مربوط/ وابسته
المنطقة: محل/ منطقه
المنعقد/ المربوط: بسته/ مربوط/ وابسته
المنیر: تابان/ روشن
المهتم/الراغب/ المحب: علاقه‌مند
مهما: هر چقدر/ هرچند
الموت: مرگ
موجود/ یوجد: هست
الموسیقا: موسیقی

الموقع الإعرابی: نقش
المؤلف: مؤلف/ نویسنده
النار: آتش
الناس: مردم
الناظر: نگران/ تماشاگر/ بیننده
الناعم: نرم
نامَ: خوابید
النائب: جانشین/ معاون
نبرة: لحن
النجاة/ التخلص: رَستن/ نجات/ رهایی
النجاح: قبول شدن
النجم: ستاره
النجوم: ستارگان
نحنُ: ما
النحیل/ النحیف: باریک/ لاغر/ ضعیف
نَسَجَ: بافت
النسر: کرکس
النص: متن
النظر/ إلقاء النظرة: نگاه کردن
النغمة: نوا
النوم: خوابیدن
النیابة: جانشینی/ معاونت
الهاون/ المِهراس: هاون
الهجوم: تاختن

الهدف/ المقصد: نشانه
هُدِّم: خراب شد
هذا/هذه: این/ همین
هَرَبَ: گریخت/ فرار کرد
الهروب/ الفرار: گریختن/ فرار کردن
هزَّ: لرزاند
هطلَ: بارید
الهطل: باریدن
هکذا: همین‌طور
هکذا/ بهذاالشکل: همان‌گونه
هل/ أ: آیا
هلکَ: هلاک شد
هما/ هم/ هنَّ: آنها/ ایشان
هنا: اینجا
هناک: آنجا
هو (هی): او
الهواء: هوا
الواضح/ الشفاف: روشن
وَجدَ/ وجدت: یافت
الوجدان: وجدان/ درون
الوجه: صورت/ چهره
الوجود: هستی
الوحید: تنها/ فقط
الورد: گل
الوزن: وزن
الوسادة: بالش

وَصَلَ/ وصلت: رسید
الوصول: رسیدن
الوضع: نهادن
الوعظ/ النصیحة: پند
الوفات/ الموت: مردن
وقت/ حین: هنگام
وقفَ: ایستاد
الوقوف: ایستادن
الولد: فرزند
ولوأن: هرچند
یا لیت: کاشکی

یبیع: می‌فروشد
یجب/ ینبغی/ من الواجب: باید
الید/ القوة: دست
یدرس: درس می‌خواند
یری/ ینظر: می‌بیند
یرید: می‌خواهد
الیسار: چپ
یعبر: می‌گذرد
یعرف: می‌داند/ می‌شناسد
یعفو: می‌گذرد/ می‌بخشد

یعلم: می‌داند
الیَقِظ/ المتنبه: بیدار/ هوشیار
الیقظة: بیداری
یکون: هست/ است
یمضی: می‌گذرد
الیمین: راست
یهطل: می‌بارد
الیوم/ هذا الیوم: امروز
یوم: روز

فهرست منابع و مآخذ

آذرشب، محمدعلی؛ *جمله ساده فارسی*؛ چ ۳، تهران: الهدی، ۲۰۰۵ میلادی.

احمدی گیوی، حسن، و حسن انوری؛ *دستور زبان فارسی ۲* (ویرایش دوم)؛ چ ۱۶، تهران: انتشارات فاطمی، ۱۳۷۷.

ارژنگ، غلامرضا؛ *دستور زبان فارسی امروز*؛ چ ۴، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۵.

باطنی، محمدرضا؛ *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۷.

جمال‌الدین، محمدسعید؛ *اللغة‌الفارسیه* (نصوص و تطبیقات معاصره)، الجزءالثانی، چ ۳، قاهره: جامعه عین‌الشمس، ۱۹۹۸ میلادی.

خانلری، پرویز؛ *دستور زبان فارسی*، چ ۱۹، تهران: توس، ۱۳۸۲.

خوانساری، محمد؛ *صرف و نحو و اصول تجزیه و ترکیب* (با تجدیدنظر و اضافات)، چ ۱۶، تهران: انتشارات ناهید، ۱۳۸۲.

خیامپور، عبدالرسول؛ *دستور زبان فارسی*؛ چ ۱۰، تبریز: ستوده، ۱۳۸۲.

ذاهری نقشبندی، مخدوم ابوالحسن؛ *نبراس تصاریف فارسیه*؛ مترجم حافظ غلام‌محمد ذاهری؛ پاکستان ـ حیدرآباد: مخدوم ابوالحسن ذاهری آکادمی دوژ ـ تعلقوء ضلعو نوابشاهی سند ـ پاکستان، ۱۹۹۶ میلادی.

علاوی، محمود؛ *قاموس الطالب*: فارسی ـ عربی؛ قاهره: کلیه‌الآداب ـ جامعة‌القاهره، ۲۰۰۱ میلادی.

غلامحسین‌زاده، غلامحسین؛ *راهنمای ویرایش*؛ چ ۷، تهران: سمت، ۱۳۸۷.

ـــــــــــ؛ *نگارش مقدماتی زبان فارسی*، تهران: سمت (زیر چاپ)، ۱۳۸۹.

فرشیدورد، خسرو؛ *دستور مفصل امروز*؛ تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۲.

ـــــــــــ؛ *فعل و گروه فعلی و تحول آن در زبان فارسی*؛ تهران: سروش، ۱۳۸۳.

لازار، ژیلبر؛ *دستور زبان فارسی معاصر*؛ ترجمه مهستی بحرینی، و حواشی هرمز میلانیان، تهران: هرمس، ۱۳۸۴.

لطفی پورساعدی، کاظم؛ *درآمدی به اصول و روش ترجمه*؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱.

لواسانی، احمد؛ *مدخل اللغةالفارسیه*، چ ۴، بیروت: منشورات لواسان، ۱۹۸۶.

مشکور، محمدجواد؛ *دستور نامه در صرف و نحو زبان فارسی*، چ ۵، تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق، ۱۳۴۶.

مشکوةالدینی، مهدی؛ *توصیف و آموزش زبان فارسی*؛ مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۹.

ـــــــــــ؛ *دستور زبان فارسی بر پایهٔ نظریه گشتاری*؛ مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۶۶.

معروف، یحیی؛ *فن ترجمه*: اصول نظری و عملی ترجمه از عربی به فارسی و فارسی به عربی؛ تهران: سمت، ۱۳۸۰.

ـــــــــــ؛ *مبانی زبانشناسی و کاربرد آن در زبان فارسی*؛ چ ۲، تهران: نیلوفر، ۱۳۷۱.

ناظمیان، رضا؛ *روشهایی در ترجمه از عربی به فارسی*؛ تهران: سمت، ۱۳۸۱.

نوبهار، مهرانگیز؛ *دستور کاربردی زبان فارسی*؛ تهران: رهنما، ۱۳۷۲.

وحیدیان کامیار، تقی، و غلامرضا عمرانی؛ *دستور زبان فارسی (۱)*، تهران: سمت، ۱۳۸۴.

هادی، روح‌الله؛ *الفارسیة المبسطة للعرب*: فارسی آسان برای عرب‌زبانان؛ تهران: الهدی، ۱۴۲۵ ه. ق.